

فنی و مریه



هنر برتر از گوهر آمدید

شماره شصت و هفتم و شصت و هشتم

فَقْهَ مَرْوَه



هنر برتر از گوهر آمد پدید

شماره شصت و هفتم و شصت و هشتم

Serial Number 67 - 68

May - June 1968

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi,
Tehran, Iran.



قسمتی از کاخ گلستان کار میرزا محمود خان ملک الشعراء

هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دوره جدید - شماره شصت و هفتم و شصت و هشتم

اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۴۷

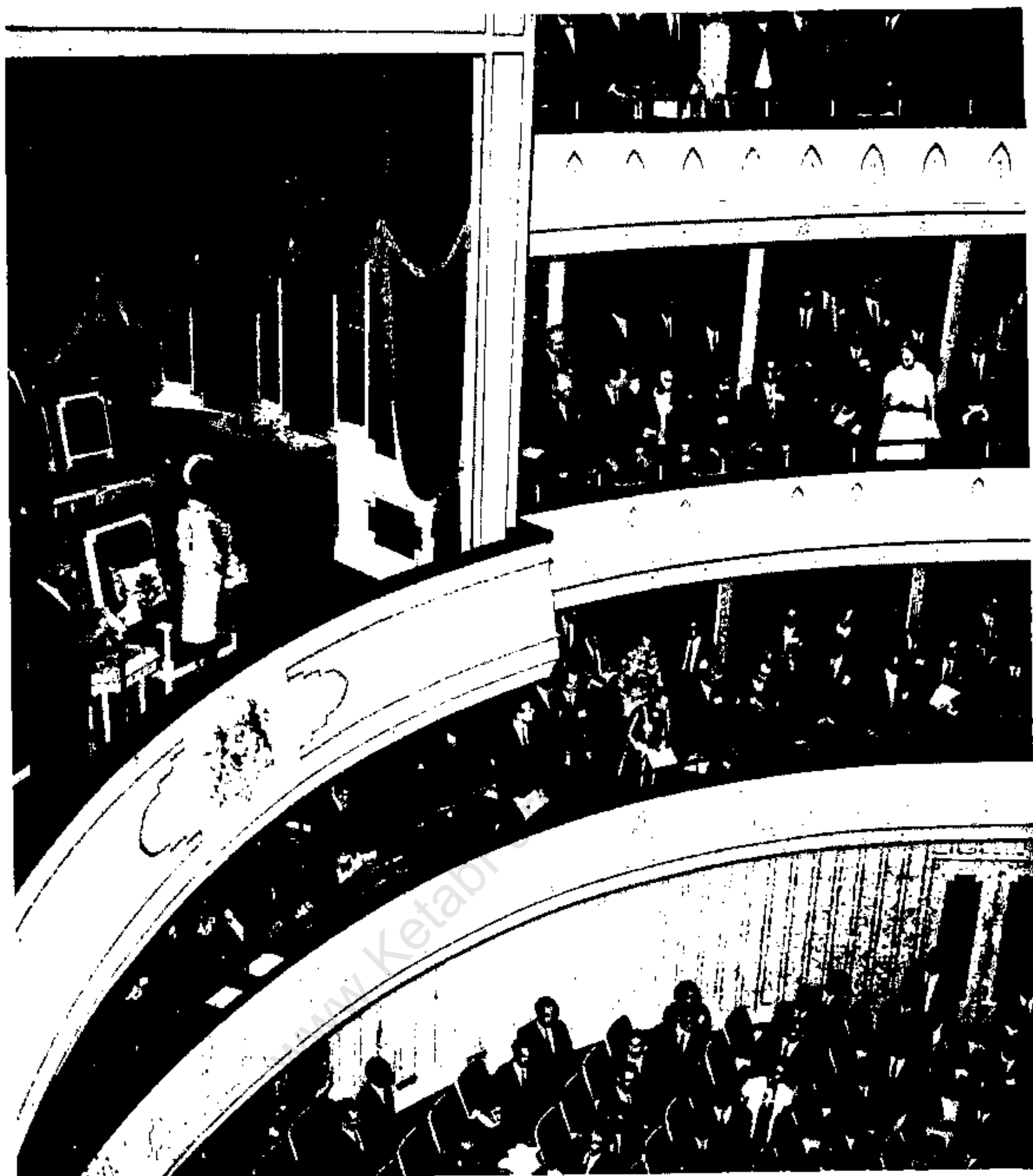
در این شماره :

۲	گشایش پنجمین کنگره جهانی باستانشناسی و هنر ایران
۳	پیام شاهنشاه آریامهر
	سخنان آقای پروفیسور آرتور آپهام پوپ در جلسه افتتاحیه کنگره
۴	باستانشناسی و هنر ایران
۷	هنر نقاشی در دوران پادشاهی شاه عباس بزرگ
	نمایش در قرون وسطی در کشورهای اروپا و مقایسه آن با نمایشهای
۱۳	مذهبی در ایران
۱۷	درفش در شاهنامه
۳۵	گزارشی از چگونگی و چندوچونی ترین پوشاک در زمان مادها
۴۴	ایران در آئینه جهان
۴۸	کتاب و کتابخانه در ایران
۵۲	نظری
۶۸	مکاتب نقاشی در ایران بعد از اسلام
۷۱	فرهنگ و دانستیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری
	کاوشهای هیئت باستانشناسی فرانسوی در شوش و مسجد سلیمان
۷۶	در دو ساله اخیر

مدیر : دکتر ا. خداپننده‌لو
 سردبیر : عنایت‌الله خجسته
 طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳



گشایش پنجمین کنگره جهانی باستانشناسی و هنر ایران

از باستان‌شناسان ایرانی و خارجی و گروهی از شخصیت‌های فرهنگی و هنری گشایش یافت .
در صفحه مقابل پیام شاهنشاه آریامهر که به مناسبت افتتاح کنگره مذکور ایراد فرموده‌اند درج میشود :

ساعت ۱۰ صبح روز پنجشنبه ۲۲ فروردین ماه جاری پنجمین کنگره جهانی باستان‌شناسی و هنر ایران در پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران در تالار رودکی با حضور بیش از ۲۷۰ تن

پیام شاهنشاه آرپامر

« پنجمین کنگره جهانی باستان‌شناسی و هنر ایران را با کمال مسرت و خرسندی خاطر افتتاح می‌نمائیم و به دانشمندان که از سراسر گیتی برای شرکت در این انجمن بزرگ علمی در اینجا گرد آمده‌اند خوش آمد می‌گوییم و امیدواریم که این اجتماع بزرگ علمی کار خود را با موفقیت آغاز کند و به پایان برساند و از آن نتایج ارزنده‌ای در روشن ساختن هر چه بیشتر اصول و مبانی تمدن و فرهنگ جهانی ایران حاصل گردد .

ما اکنون در عصری زندگی می‌کنیم که نیازمندیهای مادی بشر موجب پیشرفت‌های حیرت‌انگیزی در امور اقتصادی و صنعتی و اجتماعی شده است ، این ترقیات شگرف نباید موجب گردد که فعالیت‌های علمی درباره تمدن و فرهنگ جهانی که آن نیز بجای خود ارزش و اهمیت حیاتی دارد متوقف شود ، بلکه بعکس در چنین زمانی لازم و ضروری است که کوشش عده‌ای از دانشمندان ، معطوف بر این باشد تا همگام با پیشرفت‌های تمدن مادی ، مردم گیتی را به معنویات و توجه به آنچه که گذشتگان برای آنها به یادگار گذاشته‌اند جلب کند . این بهترین وسیله‌ای است که میتواند آسان‌تر و سریع‌تر کشورها و ملت‌ها را بیکدیگر نزدیک ساخته و بشریت را بکمال مطلوب انسانیت برساند .

در میان تمدنهای کهن گیتی ، کشور ایران مظهر و وارث یکی از مدنیتهای باستانی چندین هزار ساله است و آثار و بقایای آن تمدن در پهنه این سرزمین در اثر فعالیت دانشمندان محقق هر روز بیشتر میگردد و پرده از روی نکات تاریک تمدن گذشته و پرافتخار آن بیشتر برداشته میشود و از همین جهت فعالیت مداوم شما دانشمندان که در این کنگره شرکت نموده‌اید و هر یک در رشته‌های مختلف باستان‌شناسی و هنر ایران سالیان دراز به بررسی و تفحص پرداخته‌اید برای ما بسیار مغتنم است زیرا بر شما دانشمندان پوشیده نیست که کشور ایران در بنیان‌گذاری تمدن امروزی جهان تا چه حد مؤثر بوده و چه سهم بزرگی داشته است .

ما به این میراث گرانبها و تمدن ارزنده کهنسال خود افتخار می‌کنیم و میل وافر داریم که کاوشها و بررسیهای فرهنگی توسعه یابد و آثار باستانی به بهترین طرز حفظ و نگهداری و به جهانیان معرفی گردد و در این خدمت علمی ، همکاری شما دانشمندان که نمایندگان مراکز مهم فرهنگی ، دانشگاهها و مؤسسات علمی بزرگ جهان و دوستان و دوستان واقعی تمدن ایران هستید و عمر گرانبهای خود را صادقانه به این خدمت علمی وقف نموده‌اید برای ما و مردم ایران بسیار گرانبها و مغتنم خواهد بود .

میل داریم این نکته را یادآور شویم که در گذشته نیز عده زیادی از دانشمندان در راه معرفی تمدن و فرهنگ باستانی ایران ، کوششهای فراوان نموده و بنیان‌گذاران این مکتب معنوی بوده‌اند آنها که متأسفانه امروز در میان ما نیستند ولی خدمات پرارزش آنان هرگز فراموش نخواهد شد و ما همواره به آثار گرانبهای که از خود بیادگار نهاده‌اند با دیده احترام می‌نگریم و به روان آنها درود می‌فرستیم .

امیدواریم در اثر کوشش و مطالعات و بررسیها و تحقیقات علمی شما دانشمندان ، اطلاعات وسیعتری درباره گذشته این سرزمین مدون گردد و این مجمع مهم علمی که از خدمتگذاران واقعی تمدن و فرهنگ بشری است به نتایج بسیار گرانبهای نائل آید .»

سخنان آقای پروفیسور آرتور آپهام پوپ، جلسہ اقصائیہ نگرو باستانشناسی و ہنر ایران

شاہنشاہا

بمناسبت توفیقی کہ امروز یا برآورده شدن آرزوهای دیرین نصیب بسیاری از ما شده خود را مدیون میزبانان صدیق و وفادار ایرانی میدانیم. آنها را بخصوص دوستان وفادار می‌نامم زیرا کمال مطلوب این کنگره عیناً همانست کہ اعلیحضرت شاہنشاہ آریامہر در پیام خود بشرح زیر آن را اساس سیاست ایران جدید اعلام فرمودہ اند:

«اعتقاد بہ دانش محض و ایمان بہ خدمت انسانی ہنر».

این دو مطلب ہم برای ما و ہم برای ایران کہ با سرعت ہرچہ تمامتر پیش میرود حائز اهمیت اساسی میباشد.

موجب کمال افتخار ما است کہ در موقعیت جدیدی از تجدید حیات ایران شرکت می‌کنیم کہ نظیر این تجدید حیات در این مملکت سابقاً بارہا دیدہ شدہ است. این کشور کهن سال در دوران چندین ہزار سال تاریخ با پردہ باری و شکستہائی اعجاز آمیزی مصائب فراوانی را تحمل کردہ و ہر بار در پایان ہر فاجعہ کہ بہ ظاہر ممکن بود بہ فنای این ملت منتهی شود یک نیروی سحر آمیز دوران آفرینندہ ای را کہ بہ پیروزی کامل منتهی گردیدہ بوجود آورده است. زمانی نوبت سیادت و عظمت از آن یونان و زمانی از آن روم بودہ ولی دوران کوتاہ سیادت و بزرگی ہر یک از این دو کشور با پنج ہزار سال دوران خلاقہ فرہنگ و ہنر ایران قابل مقایسہ نمی‌باشد. مطلبی کہ واقعاً چنانکہ باید تاکنون درک نشدہ اینست کہ ہمہ احساس می‌کنیم ایران فنا پذیر است. علت این پدیدہ کہ در تاریخ جهان نظیری ندارد چیست؟ آیا یک نیروی ایمان حیات بخش این قسمت از خاک را از بقیہ سرزمین ہا متمایز ساختہ است؟

بیشرفت ما را در باستان شناسی و ہنر میتوان از آنجہ کہ چہل سال پیش یک باستان شناس نامی بہ ہمکار خود می‌نویسد استنباط کرد. این شخص در سال ۱۹۲۵ در جواب توضیحاتی کہ ہمکارش از او خواستہ نوشتہ است: «مسافرت بہ ایران نتیجہ چندانی ندارد زیرا آنجہ بودہ و نبودہ تاکنون کشف شدہ است».

پنجاد سال پیش تنها تنی چند کارشناس و دانشمند با ہنر ایران آشنائی داشتند. پیوستگی تاریخ ایران مورد قبول نبود و تاریخ این کشور یک رشتہ از پیش آمدہای پرسیانچہ تلقی میشد. البتہ زبان و ادبیات فارسی مطالعہ شدہ و مورد مدح و تحسین قرار می‌گرفت ولی بہ معماری و ہنر ایران توجہی نمی‌شد و شاید آن را انعکاسی از فرہنگ و ہنر ہمسایگان یا تقلیدی از آن می‌پنداشتند. با اینہم حقیقت بطور اعجاز آمیزی بتدریج خود نمائی کرد. نژاد شناسان، زبان شناسان و مورخان کہ وظیفہ آنها نہ تنها ثبت و ضبط مطالب و احوال بلکہ تجدید نظر دائم در آنست عقاید سطحی پیشین را از بن اصلاح کردند. پیوستگی تاریخ ایران بیش از پیش آشکار گردید و ثابت شد کہ مفہوم وحدت ہنر و فرہنگ ایران بیش از آنست کہ تنها با ارتباط بہ سلسلہ های متغیر حکومت مشہود می‌گردد.

دوران نوینی آغاز می‌شد. کارشناسان و موزہ های بزرگ در بسیاری از کشورہا بہ جمع آوری شاہکارہائی پرداختند کہ بسبب کیفیت بارز خود موجب شد آوازہ شہرت ایران و ہنر آن بطور روز افزون تقویت شود و در نتیجہ نیاز بہ شناسائی و ارزش یابی ہنر ایران تدریجاً بالا گرفت. مطالعہ ہنر این سرزمین موضوع روز شد و این مکتب ہنری استقلال یافته بجای آنکہ جزئی از ہنر اقوام آسیائی بشمار آید در کنگرہ های بزرگ پنج ہزار نفری کہ فقط چند نفری بہ آن اعتنا داشتند مطرح گردید احراز شخصیت نمود. چنین شرایطی تشکیل یک کنگرہ جدیدہ کوچک تر



آزادتر و خصوصی‌تر با نشریه مفصل‌تر را ایجاد می‌نمود .

هنر ایران در بسیاری از محافل یکی از سبک‌های با عظمت جهان شناخته شده و اثر نیروبخش آن در بسیاری از فرهنگ‌های دیگر مورد مطالعه عمومی قرار گرفت .

در سال ۱۹۳۱ انجمنی رسماً در لندن بریاست آقای حسین علا سفیر ایران تأسیس گردید . اعضای هیئت عامله انجمن انتخاب شده و طرح تشکیل کنگره سوم را تهیه کردند . منظور اصلی از تأسیس این انجمن ایجاد یک سازمان دائمی برای سرپرستی امور کنگره‌ها و تنظیم و چاپ شرح مذاکرات و طرح ریزی مقدمات تشکیل کنگره‌های بعدی بود . تشکیل دادن و اداره کردن امور مربوط به کنگره‌های مشابه که با فرهنگ کشورهای خاور میانه سروکار دارند معمولاً زیر نظر انجمن‌ها و کانون‌های موجود و قدیمی بین‌المللی است که علاوه بر این فعالیت‌ها انجام بعضی خدمات را برای اعضای خود نیز عهده‌دار می‌باشند .

در چنین انجمن‌ها چه بسا بحث در مورد جزئیات که ممکن است به انحراف از هدف واقعی کشانیده شود گاهی تا همان حدود کارهای اصلی و مسائل فراوان ولی قابل حل و فصل اهمیت پیدا می‌کند . حجم روزافزون کشفیات علمی و مستند ممکن است استنباطات عمومی و کلی را بلااثر گذاشته دامنه مطالعات فرهنگی را به بحث درباره جزئیاتی بکشانند که در نتیجه مفاهیم اصلی تدریجاً پرده‌پوشی شوند . تعیین یک اصل راهنما و یک هدف مشترک که کلیه بررسی‌های فردی باید بطرف آن هدایت شوند به این بررسی‌ها جنبه یگانگی و یکپارچگی خواهد بخشید و به این ترتیب نه تنها بر میزان پژوهش افزوده خواهد شد بلکه از پراکندگی مطالب و پاشیدگی آن به اجزاء تخصصی کوچک‌تر جلوگیری بعمل خواهد آمد .

آیا هنر دارای چنان عمق و توانائی و نیروی آمرانه‌ایست که بتوان برای آن یک مفهوم قدرت پیونددهنده تصور کرد ؟

فرمایشات شاهنشاه آریامهر دایر بر اینکه: «از طریق پدیده‌های هنری - ادبیات - معماری و صنایع ظریفه بیشتر و بهتر میتوان به خصوصیات ذاتی و نهادی ایران پی برد» بیان بسیار رسا و ارزنده‌ایست و این قضاوت کاملاً مقرون به حقیقت میباشد چه هنر حتی در این دنیای غرق در مادیات شامل آن چنان حقایق معنوی است که در جمیع مراحل حیات بشر نفوذ می‌نماید.

این سؤال همواره پیش می‌آید که نتایج حاصله از کاوش‌های باستان‌شناسی و فرهنگ‌را طبق چه اصولی میتوان ارزش‌یابی کرد. آیا یک روش واحد برای این ارزش‌یابی وجود دارد - آیا بررسی‌های ما به یک هدف نهائی منتهی میشود و آیا یک بینش جامع از این بررسی‌ها بدست خواهد آمد؟ آیا ما میتوانیم از مراحل تعیین مقدار و میزان و از مشخصات و خصوصیات حاصله از آزمایشات صرف‌نظر کرده خود را به آخرین مرحله بینائی و درون‌کاوی قاطع و نهائی برسانیم؟ ما برای کشف معنای واقعی هنر ایران بایستی با بی‌نظری و بی‌طرفی کامل و با یک روح آفرینندگی آماده باشیم. هنر یکی از دلبستگی‌های بسیار ارزنده انسان است که حتی در اولین مراحل تمدن بشری با خصوصیات ممتازی جلوه‌گری کرده است.

لازم است تأیید کنیم که همراه هر واقعیت باید به دنبال معنی رفت همراه هر فهرست باید مفهوم را جستجو کرد همراه هر شرح و تفسیر بحد درک و استنباط همراه هر سنجش به ارزش‌یابی و همراه مادیات به آرمانها و آرزوها پرداخت و همه این خصوصیات از جمله صفات انسانی میباشند. آنچه که باید مورد بررسی و احترام قرار گیرد همین دسته حقایق اند که کمتر ظاهر و نمایان ولی موجودیت غائی و نهائی دارند و بدون آنها زندگی متمایز کننده بشر امکان‌پذیر نیست. در بین جنبه‌های نهفته تجربه و آزمایش برتر و بالاتر از همه صفت وحدت و کمال است که خود بر اثر تخصص و تجزیه که با دانش پیش‌رفته بشری ملازمت دارند کاهش یافته و در تاریکی فرو رفته است و معذک در بهبود دادن قدرت دید ما وظیفه اصلی را عهده‌دار میباشد. تشویق در برقراری نظم و درستی و تمامیت مظهری از وجود همین حقایق است که در عین حال از هر چه و مرج ناشی از احساس و نیاز مندیها که زندگی روزانه را تهدید میکند ما را رهائی می‌بخشد. زندگی عاری از ظرافت و زیبایی‌ها یک زندگی تهی و زشت بوده و لیاقت انسانی را ندارد و آنچه مسلم است اینست که در ایران هرگز دورانی عادی از هنر ارزنده و سر بلند وجود نداشته است. پس هنر بر آوردن تدریجی الزامی و مطلق یک نیاز مندی فطری است. توانائی و نیروی آمرانه آن بستگی به ریشه‌هایی دارد که در اعماق حیات بشری جای‌گزين شده است. هنر بزرگ آزمایش آرمانها را انتقال میدهد تجاربی را که همه میتوانند بکار به‌بندند آماده میسازد از حصارها و موانعی که سیاست و اختلاف زبان و مسلک بر پا کرده سهولت می‌گذرد و در همه سرزمین‌ها با احترام پذیرش یافته و مستقر می‌گردد. تاریخ هنر همچنان که (بینیون Binyon) اظهار کرده داستان شادکامی انسان است. هنر حقایق را به نحوی بس هیجان‌انگیز افشا می‌کند با شعر خویشی و قرابت دارد و در دوران تاریخ همواره با مذهب بستگی داشته و از ابدیت نوید میداده است.

از لحاظ دلبستگی ایران به ظرافت و زیبایی و حق تقدیمی که این سرزمین بشهادت تاریخ خود برای آن منظور نموده باید در نظر داشت که همزمان با طلوع فرهنگ در فلات ایران غریزه عشق به زیبایی بکار می‌افتد و در سالهای ۳۵۰۰ قبل از میلاد با بوجود آوردن ظروف سفالین در شوش و مراکز دیگر توفیق شایانی بدست می‌آورد. پس از تاخت و تاز و استیلای وحشتناک مغولان هنر بجای آن که بسمت خاموشی بگراید رونق تازه‌ای یافته و قبل از آنکه خرابه‌های شهر کاشان رفت و روب و هموار گردد محراب روح افزا و گرابهای مسجد میدان کاشان را می‌آفریند. در قرن‌های ۱۳ - ۱۴ و ۱۶ مردم شهر شیراز که سالیان متمادی در رنج و عذاب بسر می‌بردند چنان اشعار نغزی می‌سرایند که مانند شاهنامه فردوسی روح هنر پرور این سرزمین را زنده و جاویدان نگاه میدارد.

چه بسا همین عشق و علاقه جامع و بی‌کران به زیبایی و جمال اصلی تجدید دائمی نیروی حیاتی شگفت‌آور ایران بوده و به آن حیات جاویدان بخشیده است.

زندگانی شاه عباس بزرگ در دوره پهلوی و عباس بزرگ

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

بعداً در ضمن شکستی که از مرشد قلی خان حاکم مشهد به علیقلی وارد آمد ناچار شد عباس را به او بسپارد و کودک به مشهد آورده شد.

پس از مرگ حمزه میرزا پسر ارشد محمد خدا بنده (۹۹۵ قمری) (۱۰ آذر) سرداران شاملو ابوطالب میرزا را که سومین پسر شاه بود به پادشاهی برگزیدند.

عباس جوان به همراهی مرشد قلی خان وعده ای از ترکمانان و قبایل افشار به قزوین رفت و در ضمن راه عده ای دیگر نیز با او همراه شدند.

خدا بنده در آن موقع در شهر قم مشغول سرکوبی مخالفان بود و مردم قزوین با آغوش باز شاهزاده را پذیرفتند و پس از اندک زمانی بیشتر سران نظامی خدا بنده و ابوطالب میرزا به شاهزاده جوان پیوستند.

خدا بنده به قزوین آمد و پادشاهی پسرش را تأیید کرد. تعجب در این است که شاه عباس دو سال بعد از این واقعه دستور کور کردن پدرش طهماسب و برادرانش ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا را صادر کرد و آنها را به قلعه ای در الموت فرستاد.

این امر را زیاد هم به قساوت قلب شاه عباس نباید نسبت داد چون در آن موقع سرداران قزلباش قدرت بسیار داشتند و کافی بود پادشاه ضعیف یا کودکی را که نسب پادشاهی داشت در اختیار خود بگیرند و به نام او قیام کنند. بنابراین عمل شاه عباس از نظر مصالحت کشورداری منطقی بود و نباید امروز زیاد باعث تعجب ما گردد.

پس از آن به غلامانش دستور داد ۲۲ نفر از سران قزلباش را به قتل برسانند و به این طریق از ابتدا جلوی پیشرفت بعضی از امرای خود سر قزلباش را گرفت. سپس با دوشاهزاده خانم صفوی ازدواج کرد ولی نه قتل امرا و نه سروصدای جشن عروسی مانع از این نشد که پادشاه جوان متوجه وضع بد

پس از مرگ شاه طهماسب وضع سیاسی کشور ایران بصورت خیلی بدی درآمد و ولی از آنجایی که همواره خداوند حامی ایران بوده است مجدداً با روی کار آمدن جوان ۱۷ ساله ای که بعدها شاه عباس بزرگ شد مملکت نجات یافت.

شاه عباس بزرگ (۹۹۶ تا ۱۰۳۹ هجری قمری) در هرات در روز اول ماه رمضان سال ۹۷۸ هجری قمری بدنیا آمد (۱۶ بهمن). وی دومین فرزند خدا بنده بدبخت بود که بعد از پدرش شاه طهماسب به پادشاهی رسید ولی سرداران قزلباش به او فرصت پادشاهی ندادند. مادر شاه عباس مهد علیا از یکی از خانواده های معروف مازندران بود و ادعا میکرد که از خاندان حضرت امیر علیه السلام است.

او وقتی یکساله بود پدر و مادرش به شیراز رفتند و آن کودک در هرات ماند و او را بنابر توصیه پدر بزرگش شاه طهماسب به لله ای بنام شاه قلی سلطان سپردند و این لله هنگام پادشاهی رسیدن اسمعیل دوم در تاریخ ۹۸۴ هجری قمری بقتل رسید و بنابر دستور شاه اسمعیل علی قلی خان شاملو حاکم خراسان مأموریت یافت عباس را به قتل برساند.

علیقلی خان در انجام این مأموریت تعلل کرد و شاه اسمعیل دوم در تاریخ ۹۸۵ کشته شد. در آن موقع محمد خدا بنده پادشاه شد و همسر او مهد علیا از علیقلی خان خواست که پسرش عباس را به قزوین بفرستد ولی علیقلی خان که علاقه داشت شاهزاده ای از خاندان پادشاهی را در اختیار داشته باشد از انجام این کار سرپیچید. حکومت قزوین ناچار شد در تاریخ ۹۸۸ قشونی به هرات بفرستد تا علیقلی خان را وادار به این کار کند ولی علیقلی خان آن قشون را شکست داد و شاه عباس را شاه ایران خواند. محمد خدا بنده ناچار شد شخصاً با قشونی به خراسان برود ولی جنگی بین او و علیقلی خان درنگرفت و حکومت خراسان بنام علیقلی خان تأیید شد و سمت للگی به او داده شد.



راست : شاهزاده جوانی که سازی می نوازد - در حدود ۹۹۴ هجری نقاشی شده بیشتر جنبه کاریکاتور دارد و معلوم نیست کار کیست - موزه بریتانیا
چپ : مجلس شکار - در حدود ۹۹۴ هجری نقاشی شده - یکی از شاهکارهای نقاشی ایران است - موزه هنرهای زیبای بوستون



کشورش باشد .

در این موقع از مشرق و مغرب ایران مورد خطر قرار گرفته بود . در مشرق عبدالله خان ازبک به خراسان هجوم آورده بود و شهر هرات را محاصره کرده بود و علی قلی خان شاملو از شهر دفاع میکرد . شاه عباس دیر رسید و هرات بدست ازبکها افتاد و عسکریان را به قتل رسانیدند و زنهای را به اسارت بردند و شهر را غارت کردند و وقتی شاه عباس به هرات نزدیک شد آنها با غنایم به محل اصلی خود مراجعت کردند .

شاه عباس دستور داد سردارانی را که خیانت کرده بودند به قتل برسانند سپس مریض شد و ناچار شد مدتی بخوابد و ازبکها از این موقعیت استفاده کردند و پادشاهشان عبدالؤمن بن عبدالله خان از بخارا حرکت کرد و مشهد را محاصره نمود و پس از چهار ماه آنها را مستخر کرد (۹۹۹) و تمام روحانیان شیعه را به قتل رسانید و به مرقد مطهر بی احترامی کرد و آنها را غارت نمود و آثار گرانبهای را که در مدت چندین قرن در آن محل گرد آورده شده بود از بین برد . کتابخانه آستانه را نیز مورد تجاوز قرار داد . حتی بعضی قبرها مانند قبر شاه طهماسب را شکافتند و به استخوانهای او بی حرمتی کردند . تعدادی زن

و مرد و کودک و سالخوردهگان را به قتل رسانیدند و پس از اینکه شهر را ویران نمودند غدهای را اسیر کرده بطرف بخارا روان کردند و شهرهای هرات و نیشابور و سبزوار و اسفراین نیز از خرابیهای آنها محزون ماندند .

هنگام به تخت نشستن شاه عباس شیروان و گرجستان و ایروان و قراباغ و تبریز و قسمتی از آذربایجان و لرستان و خوزستان نیز بدست پادشاه عثمانی افتاده بود .

در تاریخ ۹۹۵ سردار عثمانی فرهاد پاشا قشون ایران را در بغداد شکست داد و گنجه و قراباغ را گرفت و تقریباً نیمی از کشور شاه طهماسب به این طریق از دست رفت .

شاه عباس با سلطان مراد سوم در سال ۹۹۹ صلح کرد و سپس به سرکوب کردن مخالفان خود در داخل کشور پرداخت و به شیراز و کرمان و گیلان و خرم آباد و لرستان لشکر کشید و در سال ۱۰۰۷ به نیشابور و مشهد لشکر کشی کرد و ازبکها را شکست داد و هرات را متصرف شد و در سال ۱۰۹۰ آنها را از مرو نیز بیرون کرد و در سال ۱۰۱۱ تصمیم گرفت بلخ را نیز متصرف شود ولی گرمای شدید و امراض مسری صدمات زیاد به لشکریانش زدند و از این لشکر کشی نتیجه سودمندی نگرفت .

شاه عباس در داخل کشور خود قدرت‌های ملوک‌الطوایفی را از بین برد و بجای قزل‌باش‌ها شاهسون‌ها را بوجود آورد. وی چنین صلاح دید که اصفهان را بجای قزوین به عنوان پایتخت انتخاب نماید و از سال ۱۰۰۶ به بعد مشغول ساختن ابنیه و کاخ‌ها و مساجد در آن شهر گردید. در آن موقع اصفهان ۸۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت و در آن کاخی به نام نقش جهان ساخته شده بود. شاه عباس نقشه جامعی برای بزرگ کردن شهر ترتیب داد و خیابان‌های وسیعی در آن قرارداد و پل زاینده‌رود را ساخت و بازارهایی بوجود آورد که هنوز باقی است. و همانطور که میدانید عالی‌قاپو و مسجد شاه را در کنار میدان

در تاریخ ۱۰۱۲ تبریز و نخجوان و ایروان و گرجستان را مجدداً از سلطان عثمانی پس گرفت و کاپیتان پاشا شیغال‌زاده را شکست داد و از آن تاریخ شاه عباس همواره در جنگ با لشکریان سلطان فاتح بود و بالاخره در تاریخ ۱۰۲۲ در اسلامبول بین سلطان احمد اول و شاه عباس معاهده صلحی برقرار شد و آذربایجان و شیروان و ایروان و کردستان و بغداد و کربلا و نجف و موصل و دیار بکر رسماً جزو کشور ایران گردید. شاه عباس در تاریخ ۱۰۳۲ قندهار را نیز متصرف شد و با جهانگیر پادشاه هند از در دوستی درآمد و ضمناً امام‌قلی‌خان نیز با کمک کشتی‌های انگلیسی جزیره هرمز را پس گرفت.

راست: صفحه‌ای از هفت اورنگ جامی - ۹۶۴ در مشهد نقاشی شده - یکی از زیباترین صناعات نقاشی ایران و موضوع آن پیاده شدن دودل‌باخته به جزیره خوشبخت است و از مقایسه آن با پیاده شدن عشاق در جزیره سیستر اثر نقاش معروف فرانسوی «واتو» نمیتوان خودداری کرد. ظرافتی که در این نقاشی بکاررفته کمتر از ظرافت استاد هنرمند فرانسوی نیست - فریر گالری واشنگتن

چپ: صفحه‌ای از دیوان حافظ - در این مجلس معاشقه یک دنیا هنر و شعر دیده میشود و در تاریخ ۹۴۰ برای شاهزاده صنوی سام میرزا مشوق هنر و ادبیات تصویر شده. بعدها در زمان شاه عباس دوم از این مجلس بسیار تقلید شده - مجموعه خصوصی در کسبرج





راست : مجلس معاشقه کار یوسف الحسینی حدود ۱۰۴۰ هجری نقاشی شده . نقاش در زمان شاد عباس دوم شهرتی داشت . ۴۳ اثر به امضای او اکنون درموزه‌های مختلف جهان است . سبک کار او تقلیدی از کار رضای عباسی است ولی به پایه زیبایی کارهای استاد نمی‌رسد . احتمال دارد که تعدادی از نقاشی‌های دیوار کاخ چهل‌ستون نیز ازین نقاش باشد - مجموعه مرگان در نیویورک
چپ : از کتاب عجایب المخلوقات - تاریخ ۱۰۴۴ درهرات تصویر شده - امضا ندارد ولی ۴۰ سال بعد ازین تاریخ معین مصور در خراسان صفحاتی شبیه به این صفحه به وجود آورد که به منزله شاهکاری از هنر نقاشی ایران است - موزه بالتیمور

بزرگ شاد بنا نمود که در زمان خود جزو زیباترین میدان‌های جهان بود .

مقصود از بیان اتفاقاتی که شاه عباس را به آن درجه قدرت رسانید و ایرانی بوجود آورد که امروز ما به آن افتخار میکنیم این بود که خوانندگان متوجه باشند که شاه عباس فقط کارش این نبود که در خانه‌اش بنشیند و به کار خوشنویسان و نقاشان بپردازد . هنر ایران صرف نظر از وقایع سیاسی راه خود را پیش گرفته بود و هر روز به پیشرفت خود ادامه میداد .

آقا میرک تبریزی هم شاگرد دیگر بهزاد بود ، باینکه بعضی‌ها در این گفته تردید کرده‌اند . سلطان محمد همکار بهزاد بود و مدتی در زمان شاه طهماسب ریاست کتابخانه پادشاهی را برعهده داشت . محمد مذهب همزمان این نقاش بود و تمام اینها به سبک و شیوه بهزاد کار میکردند . سلطان محمد پسری داشت به نام محمدی که شاگردش بود و تخصص او در تهیه پشت جلد های رنگ و روغنی زیر لاک و نقاشی مجالس پر جمعیت بود .

دیگر بهزاد سرپرستی نقاشان را نداشت . شیخ زاده شاگرد او هم این دنیا را وداع گفته بود .



راست : صفحه‌ای از قیاس الانبیای نیشابوری که حضرت موسی و هارون را نشان میدهد. اثر آقارضا - در حدود ۹۹۹ تا ۱۰۰۹ نقاشی شده - آقارضا غیر از رضای عباسی است که در مقاله‌ای جداگانه باید از آن صحبت کرد. نقاش هم‌زمان با شاه‌عباس و احتمال دارد قسمتی از نقاشی‌های سقف عالی‌قاپوی اصفهان از او باشد (امضاء مشق آقارضا در پائین صفحه) - کتابخانه ملی پاریس
چپ : صفحه مجزائی که توسط آقارضا نقاشی شده و درست چپ صفحه نوشته شده (مشق کمترین آقارضا)

محمد نقاش - دیوانه تبریزی - دوست دیوانه - دوست محمد
بن سلمان نظام‌الملک - زین‌العابدین - جنید - حبیب‌الله مولانا
اهل ساوه - حسن‌علی - حیدرعلی - حیدر دولت میرزا محمد -
حسین قزوینی - حسام‌الدین - عبدالعزیز - عبدالجبار -
عبدالصمد - عبدالوهاب - عبدالمعصوم میرزا - علی‌اصغر -
علی‌دوست - علی ابن نظام - سیاوش‌بیک - سلطان محمد -
سراج‌الدین قاسم - شاه محمد - شاه‌قلی - شمس‌الدین - شیخ
محمد مولانا - صادق‌بیک - شیخ کرمانی - شیخ‌زاده - طهماسب
شاه - کافی - کمال‌الدین علی‌القفا - کمال‌الدین حسین -
کمال‌الدین مولانا - کمال‌تبریزی - ملک‌قاسم - مانی شیرازی -

اسکندر منشی نامی از او برده است .
ما فقط نام نقاشانی را که در زمان پیش از پادشاهی
شاه‌عباس یعنی در زمان شاه‌اسمعیل و شاه‌طهماسب شهرتی داشته‌اند
ذکر میکنیم و اگر این مقاله مورد پسند بود ممکن است در شماره‌های
آینده يك‌يك آنانرا بطور مفصل معرفی نماییم . این نقاشان
بترتیب الفبا بقرار زیرند :

احمد قاضی - احمد قزوینی - احمد شیخ - ابراهیم
میرزا - اسمعیل پسر شاه‌طهماسب - باباجاجی - بهرام افشار -
بهرام میرزا - بهرام‌قلی افشار - بهزاد کمال‌الدین - برج‌علی
اردبیلی - درویش حسین نقاش - درویش محمد مولانا - درویش

مقصود - ميرك آقا - ميرمصور - ميرنقاش - ميرسيدعلی
تبریزی - ميرعلی مولانا تبریزی - ميرمحمد - ميرزاشاه حسين -
محمدعلی - محمد هراتی - محمد معین - محمدی - مظفرعلی
مولانا - مراد دیلمی - نباتی تبریزی - نقدی بیك - ناصر
خواجہ - ولی مولانا - یوسف ملا .

بسیاری از این نقاشان در زمان شاه عباس نیز زنده بوده اند
و برای او کار میکرده اند ولی سبك کارشان بطور کلی دنباله
سبك کار بهزاد و به شیوه نقاشی قرن دهم در هرات و شیراز
بوده است .

در زمان شاه عباس از شیوه های قدیمی تقلید میشد ولی
پیشرفتی در آن شیوه حاصل نگردید و نقاشان آن دوره جز
روسازی از کار استادان قدیمی نمیکردند . نقاشی رنگ و روغنی
هنوز وارد هنر ایران نشده بود و تنها برای پشت جلد ها
و قلمدان ها و جعبه های جواهرات از آن استفاده میکردند .
نقاشی همواره با کمال ظرافت انجام میگرفت ولی پرسپکتیو
مورد توجه نقاشان نیست . سایه و روشن در نقاشی وجود ندارد
و از تمام تصنعاتی که در آن زمان در نقاشی اروپا معمول بود
خالی است ولی آیا نقاشان امروزی تصنعات را کنار گذاشته اند
و مطابق اصول نقاشی ایرانی در عهد شاه طهماسب و شاه عباس
کار نمیکنند ؟ ولی در عوض رنگ هایی که نقاشان بکار برده اند
حتی برای شخصی مانند شاردن که نقاشی ایرانی را سخت تنقید
کرده است بسیار جالب بنظر آمده است .

مسافران دیگری نقاشی دیواری کاخ های اصفهان را
با دیده عبرت نگریسته اند . انگلبرت آلمانی پزشکی بود که
همراه سفارت شارل یازدهم پادشاه سوئد در زمان شاه سلیمان
به ایران آمد . وی در کاخ چهل ستون مدتی دو تابلوی نقاشی
ایران را که مربوط به تاریخ این کشور بوده است نگریسته از
تناسب رنگ های آن لذت میبرد . در کاخ خلوت بیك نیز
نقاشی های دیواری توجه او را جلب مینماید .

در دوران شاه عباس تحول فوق العاده ای در هنر نقاشی
ایران بوجود آمد و روش های جدیدی پدیدار شد . هنر نقاشی
اروپایی بیش و کم هنر نقاشی ایران را تحت تأثیر قرارداد و در
اواخر دوران صفوی پرتره سازی با تصویر سازی نیز معمول
گردید .

امروز وقتی ما از نقاشی دوران صفوی صحبت میکنیم
بیشتر نظرها منصفانه و با احترام است ولی امرا و پادشاهان و بزرگان
آن زمان از نقاشی های دیواری که تقریباً تمام دیوارهای داخل
کاخ هایشان را میپوشانید لذت میبردند .

رضای عباسی و آقا رضا سبك بخصوصی بوجود آوردند
که در آن خط بیش از رنگ اهمیت داشت و با چند حرکت قلم مو
دختران زیبایی نقش میکردند که تمام خصوصیات زیبایی های

زنان ایران در آن جمع بود و ضمناً حرکات و حالات اشخاص
را مطالعه کردند .

در واقع پیش از رضای عباسی نقاشی بیشتر جنبه تزیینی
داشت و به حرکات و حالات اشخاص کمتر توجه میشد در حالی
که در دوران شاه عباس به حالت و حرکات اشخاص توجه میشد .
بعلاوه سابقاً نقاشی برای تصویر صفحات بود و بنابراین
لازم بود ارتباطی با متن کتاب داشته باشد ولی در زمان شاه عباس
صفحات نقاشی شده ارتباطی با متن ندارند بلکه فقط برای
حفظ چشم ساخته شده اند .

زیلاً تمام نقاشان این دوره را فقط برای ذکر نامشان
ارائه میدهیم و شاید در آینده توفیقی دست دهد که آنها را يك يك
معرفی نماییم :

آقانونبان که با معین مصور کار میکرد - آقارضا - اسدالله
شیرازی - افضل تونی - بهرام عباسی - درویش حیدر - فیلیپ
آنژ هلندی - حبیب الله مشهدی - حیدرقلی نقاش - علی نقی
ابن شیخ عباس - علی قلی بك چوبدار - عنایت الله اصفهانی -
ژان نقاش هلندی - ژول نقاش یونانی - کمال - خیرات خان -
لوپرون نقاش هلندی - لوکار نقاش هلندی - ملک حسین
اصفهانی - منوچهر - میریوسف - میرزا محمد الحسن خانی -
محمدعلی پسر ملک حسین اصفهانی - محمد اکبر - محمد حسین -
محمد مصور - محمد قاسم - محمد رضا - محمد سلیم تبریزی -
محمد یوسف الحسینی - محمد زمان - محسن - مظفرعلی -
معین الدین - معین مصور - مراد ابن علی - پرویز - پیر محمد
الحافظ - قاسم - قدرت الله - رضای عباسی - رضا فاریابی -
رضای مصور - صادق بيك - صالح مذهب نقاش - شیخ عباسی -
شیخ محمد مولانا - سیاوش بيك - سلطان علی شوشتری .

خوانندگان محترم ملاحظه فرمودند که در این مقاله فقط
نام نقاشان داده شد ولی برای مطالعه کار هر کدام از آنها
احتیاج به نشان دادن کارهایشان هست . متأسفانه ما از کار تمام
این نقاشان عکس های قابل توجهی نداریم که در این مقاله نشان
بدهیم ، چون اولاً قسمت عمده این کارها در موزه های خارج
از مملکت ماست و ما عکس از آنها نداریم و ثانیاً گاهی عکس هایی
که درست است آنطور واضح نیست که بتوان آنرا در این مجله
نشان داد .

در صورتی که خوانندگان مایل باشند ممکن است شرح
حال هر يك از نقاشان را با کارهایی که از آنها باقی مانده و در
موزه های خارجی است فقط نام ببریم ولی بنظر بنده اینطور
میرسد که این کار برای خوانندگان خسته کننده باشد . بهر حال
در این شماره فقط چند عکس از بعضی از نقاشان معروف ارائه
داده میشود و اضافه میشود که این عکس ها در اصل رنگین اند
و چاپ سیاه و سفید آن آنطور که باید زیبایی آنها را نشان
نمیدهد .

نمایش در قرون وسطی در کشور های اروپا

و مقایسه آن با نمایش های مذهبی در ایران

(۵)

دکتر مهدی فروغ
رئیس هنرکده هنرهای دراماتیک

شیطان باز در صحنه ظاهر میشود و شکایت دارد که در فریب دادن ابراهیم توفیق نیافته است. با امید به اینکه بالاخره روزی در این کار موفق خواهد شد خارج میشود و صحنه نمایش به محلی که فاصله سه روز مسافت از آنجا دورتر است تبدیل میشود. ابراهیم بچوپانان دستور میدهد که در این مدت که وی با اسحق به نقطه ای که بقول خودش «خداوند آنجا را به او نشان داده است» سفر میکند در همانجا باقی بمانند. باین ترتیب ابراهیم و اسحق عازم سفر میشوند و بچوپانان در همانجا باقی میمانند.

مکالمات ایشان در این موقع درباره خلق و خوی و صفات ابراهیم است. بعد يك آواز جمعی میخوانند. سپس هریك بدرگاه خداوند نیایش میکند که ابراهیم و اسحق را سلامت بازگرداند. پس از صرف مدتی کوتاه صحنه باز عوض میشود. در این صحنه ابراهیم با اسحق که هنوز از قصد پدر خود آگاه نشده درباره قربانی کردن مشغول مذاکره میشوند. پدر که در آتش رنج و درد میسوزد باز بدرگاه خداوند مناجات میکند و امیدوار است که در آخرین دقایق مشیت الهی تغییر یابد و نور دیده اش از مرگ نجات یابد.

در این موقع بدون خبر و مقدمه باز صحنه عوض میشود و سارا ظاهر میگردد که در اندوهی عمیق فرو رفته و ازدوری شوهر و پسرش زاری میکند. پس از این واقعه کوتاه باز صحنه به محل توقف ابراهیم عوض میشود. ابراهیم هنوز مشغول مناجات است. شیطان که تا اینجا فعالیت فوق العاده ای نشان نداده اظهار وجود میکند و خود را به قیافه خداوند درمی آورد و به ابراهیم ظاهر میشود. وقایعی که در این صحنه از این پس رخ میدهد بسیار جالب و پرهیجان است. ابراهیم که صدای شیطان را بجای صدای خداوند میگیرد متحیر و ظنن میشود و میگوید:

چه ؟ چه ؟ آیا امکان دارد که اعمال و اوامر الهی
هر آینه باین شکل عجیب جلوه گر شود ؟
آیا ممکن است حيله ای در این کار باشد ؟ خدائی که حتی تا امروز
بهر چه گفته عمل کرده است .
آیا ممکن است اکنون بخلاف گفته خود عمل کند ؟ نه ، نه ،
ولی اگر او پسر مرا از من بگیرد
باید قبول کنیم که روی حرف خود استاده است .

ابراهیم از این فکر که ممکن است ارواح خبیث و شیطانی او را فریب داده باشند بخود میلرزد. این صحنه كوچك در حقیقت نقطه اوج جزرومد دراماتیک این داستان است. تماشاگران تأثیر سوعظ و دهشت و مهر پدری و شرمساری و تأسف ابراهیم را در قیافه و طرز رفتارش در مدتی



گوینده پیشگفتار در نمایشهای
مذهبی شهر «اوبرامرگو»

بسیار کوتاه مشاهده کرده‌اند. در اینجا يك کشمکش درونی بسیار شدید تماشاکنان را در حال انتظار نگاه میدارد و با این صحنه نمایشنامه به نقطه شدت و حدت خود میرسد. بالاخره در نتیجه اراده ابراهیم باینکه فرمان خداوندی را بمرحله اجرا بگذارد شیطان شکست میخورد و از معرکه میگریزد.

در صحنه بعد تأثر است که عنصر مهم و پرهیجان داستان را تشکیل میدهد. ابراهیم برای نخستین بار مأموریتی را که خداوند به وی داده است به اسحق فاش میسازد.

ابراهیم : ای فرزند من ، ای عصای پیری و تنها تکیه گاه من ،
ای دلبنده من ، ای عزیز من ، با یک دنیا خرسندی
آرزو دارم که هزاران بار جان خود را در راه تو فدا کنم .
ولی خداوند از من جز این میخواهد .

اسحق : افسوس پدرم ، من بتو التماس میکنم ،
افسوس افسوس ، من هم زبان لازم دارم و هم دست ،
تا برای دفاع از خود در مقابل تو ایستادگی کنم .
آخر ببین ، ترا بحق آفرینش قسم میدهم اشکهای مرا ببین ،
من اکنون در مقابل تو نه میتوانم از خود دفاع بکنم
و نه میکنم ، من اسحاقم نه کس دیگر ،
بلی من اسحاقم ، تنها پسر تو از مادرم .
من پسر تو هستم که خودت بمن حیات بخشیدی
و اکنون میخواهی جان مرا با کارد از من بگیری ؟
با وجود این ، اگر چنین کنی بخاطر اطاعت از امر خداوند
من در کمال اطاعت بزانو درمی آیم و موافقت میکنم
رنج کشیدن در راه آنچه که خداوند و تو

لازم تصور میکنید سهل است و هرچه زودتر باید انجام بگیرد .
 با همه اینها چه عملی ، چه رفتاری از من سرزده است
 که باید، ای خداوند بمرگ محکوم باشم ، ای خدای من جان مرا حفظ کن.

اسحق تسلیم میشود و برای قربانی شدن آماده است . از پدر و مادرش طلب عفو و بخشش میکند و چنان قلباً آماده مرگ میشود که شیطان از خجلت میگریزد. ابراهیم پس از يك مناجات دیگر نیروی خود را جمع میکند و آماده ذبح پسر خویش میشود . ولی هنگام عمل کارد ازدستش می افتد . کارد را از روی زمین بر میدارد و مجدداً آماده کشتن پسر خویش میشود . در این موقع ناگهان فرشته رحمت نازل میشود و گوسفندی باخود می آورد و به ابراهیم تسلیم میکند که بجای اسحق ذبح شود و نیز رحمت خداوند را به ابراهیم که او را عزیز داشته و فرمانش را اطاعت کرده است بشارت میدهد و میگوید خداوند وعده داده است که فرزندان اسحق را از شماره ستاره های آسمان نیز بیشتر کند .

نمایشنامه در همین جا پایان میرسد و «ای لوگ»^۱ بدنبال آن می آید .
 نسخه نمایشنامه ابراهیم و اسحق «بروم» از لحاظ شکل و قواره ، هم از نسخه «بزا» و هم از تعزیه ابراهیم و اسمعیل ساده تر است . نمایشنامه باین صورت شروع میشود که ابراهیم در روی يك قطعه زمین مستوی بر فراز يك تپه بدرگاه الهی مشغول راز و نیاز است . در این ضمن اسحق نیز وارد میشود و در جوار او زانو بزمین میزند و به مناجات میپردازد . در قسمت بالای صحنه که در حقیقت بهشت را نشان میدهد خداوند دیده میشود که فرشتگان او را احاطه کرده اند. ابراهیم خداوند را بیاس برکت و نعمتی که به وی ارزانی داشته است ستایش میکند ، بخاطر سلامت و سعادت که به اسحق عطا فرموده است نیز پروردگار را میستاید . پس از این نیایش بدرگاه الهی پدر و پسر عازم خانه خویش میشوند . در بین راه ابراهیم چندین بار عشق و علاقه خود را به پدرش اظهار میکند . در این موقع خداوند با احتشام تمام بطرف دیگر صحنه میرود در حالی که فرشتگان او را دنبال میکنند . پروردگار به فرشته ای میفرماید :

فروختن یوسف در بازار برده فروشان - نمایش مذهبی حضرت یوسف . از نمایشهای مذهبی



ای فرشته من ، بشتاب وراه خود درپیش گیر
وهم اکنون بمرکز زمین عزیمت کن .

خداوند درحقیقت میخواهد ابراهیم را آزمایش کند که آیا درعشق ووفاداری اش باو مصفاست یا نه . باو دستور میدهد که پسرش اسحق را ذبح کند . پیام شوم به ابراهیم میرسد درحالی که همچنان به نماز و دعا مشغول است و اسحق درصحرا به گردش مشغول است . ابراهیم فرمان خداوندی را بدیده منت می پذیرد ولی درضمن برای نجات پسرخویش استغاثه میکند . حاضر است همه ثروت و مکتب خود را درراه نجات پسرخویش تسلیم کند ولی پذیرفته نمیشود . دراین موقع سراغ اسحق میرود و او را بزانو درحال مناجات با خداوند مینیابد . درچنین روزی که برحسب رسم و عادت حیوانی را بدرگاه خدا قربانی میکنند چندان عجیب نیست که ابراهیم به اسحق بگوید :

این پشته هیزم را بر پشت نگاه بدار
تا من خودم آتش بیاورم .

اسحق دستور پدر را اطاعت میکند . هردو نفر به «تپه رؤیا» که در آنجا باید اسحق قربانی شود عزیمت میکنند . اسحق از اضطراب پدرش متعجب میشود و همچنین از اینکه می بیند حیوانی برای قربانی همراه نیاورده درحیرت است . حتی دراین موقع هم ابراهیم جرأت اینکه خبر شوم را بفزند خود بدهد ندارد و درمقابل پرسشهای اسحق میگوید که خداوند هرطور صلاح بداند حیوانی برای قربانی کردن ما خواهد فرستاد . ولی پس از يك مكالمه متند و تأثر انگیز بین ابراهیم و اسحق معلوم میشود که مشیت خداوند براین قرار گرفته است که خود او قربانی شود . فوری تسلیم میشود و از پدر خود تمنا میکند که اول از سر تقصیرات او بگذرد و بعد او را ذبح کند .

يك مكالمه رقت انگیز و مؤثر دیگر صورت میگیرد و پدر و فرزند از یکدیگر خداحافظی میکنند . اسحق سفارش مادر خود را به پدرش میکند و از گناهانی که ممکن است احیاناً مرتکب شده باشد از پدر پوزش میطلبد . ابراهیم بدرخواست اسحق چشمان فرزند را می بندد و يك بار دیگر بدرگاه خداوند مناجات میکند و اسحق با التماس درخواست میکند که بیش از این تأخیر روا ندارد و کار او را تمام کند . بالاخره ابراهیم شمشیر خود را میکشد و آماده زدن ضربت است که فرشته با يك گوسفند فرامیرسد و او را از کشتن اسحق منانعت میکند و میگوید : « برو و از این گوسفند برای قربانی استفاده کن و فرزند خویش را آزاد ساز » .

پدر و فرزند هردو از خوشحالی در پوست نمیگنجند . اسحق گوسفند را میگیرد و نزد پدر میبرد و آتش می افروزد و ابراهیم عمل قربانی را انجام میدهد . دراین موقع خداوند دوباره بر وی ظاهر میشود و او را غریق رحمت خویش میسازد و وعده میدهد که تعداد فرزندان او را افزایش دهد . پس از خارج شدن خداوند ابراهیم و اسحق عازم خانه خویش میشوند . بمحض خارج شدن آنها از صحنه يك آموزگار برای قرائت قطعه خاتمه یا مقطع^۱ که قسمت نهائی نمایشنامه است بروی صحنه می آید .

۱ - در نمایشهای قدیم معمول بود که هر نمایش يك پیشگفتار Prologue و يك گفتار نهائی یا پسگفتار Epilogue داشت و عبارت بود از گفتاری که عموماً شعر و توسط یکی از بازیگران در روی صحنه برای تماشاکنان بیان میشد . بیان کننده این دو قطعه گاهی در لباس بازی ظاهر میشد و گاهی در لباس خودش ولی در هر دو مورد نماینده یا سخنگوی نویسنده نمایشنامه بود . این کار مخصوصاً در سده هفدهم در انگلیس بی اندازه رواج گرفت ولی بتدریج از رونق افتاد و در اواخر سده هیجدهم بکلی متروک شد و امروزه بندرت عمل میشود . گاهی در نمایشهایی که بخاطر جشن بخصوصی برگزار میکنند ممکن است عمل کنند . در قطعه نهائی یا مقطع شاعر ممکن است داستان را خلاصه و یا تفسیر کند . به نمایشنامه «سن ژرژ» نوشته برنارد شاو رجوع شود .

درفش در شاهنامه

تاریخچه پیدایش آن - طرز بکار بردن درفش

علیقلی اعتمادمقدم
از انتشارات فرهنگ عامه

از فیروزی در میدان نبرد، درفش بزرگی را بیرون می‌آوردند و کوس می‌زدند و سپاهیان جنگاور هورا می‌کشیدند. صفت‌ها و نسبت‌هایی که به درفش شاهنشاهی داده شده است: درفش کاویانی، درفش شهریاری، درفش کیان، درفش کئی، درفش خسروانی، درفش همایون، درفش خجسته، درفش فریدون، درفش دلفروز، درفش فروزنده، درفش بزرگی.

۲ - درفش ویژه خاندان‌ها و مانند آن

به جز درفش کاویانی، شاهان، بزرگان، کناریگان و مهران سپاه هر یک درفش ویژه خود داشتند که آنرا با نشانه‌هایی که شاید نشانه خاندان آنها بوده است می‌آراستند و هنگام نبرد آنرا با خود می‌داشتند. در جنگ‌های تن به تن اگر پهلوانی فیروزی به دست می‌آورد درفش خویش را برمی‌افراشت تا سپاهیان آنرا ببینند.

درفش زرد با پیکر خورشید که بر سرش ماه زرین بود از فربرز کاوس؛ درفش فیل پیکر از طوس نوذر؛ درفش شیر پیکر به رنگ بنفش از گودرز کشوادگان؛ درفش ازدها پیکر که شیر زربنی بر بالای نیزه آنست از رستم؛ درفش گرگ پیکر از گیو گودرز؛ درفش گراز پیکر که بر سرش ماه سیمین است از گرازه گیوگان؛ درفش ماه پیکر از گسته‌م؛ درفش گور پیکر از زنگه شاوران؛ درفش ماه پیکر که تن آن لعل رنگ و جعدش سیاه رنگ است از بیژن گیو؛ درفش ببر پیکر از شیدوش؛ درفش گاو میش پیکر از فرهاد؛ درفش پلنگ پیکر از زیونیز؛ درفش آهو پیکر از نستوه گودرز؛ درفش غرم (میش کوهی) پیکر از بهرام گودرز؛ درفش همای پیکر از اسفندیار و دیگر درفش عقاب پیکر است که نام خداوند آن در شاهنامه به چشم نمی‌خورد. اینک موضوع یاد شده را به ترتیب زمان از روی شاهنامه یاد می‌کنیم:

۱ - در پیوست شاهنامه یاد شده که این درفش از افراسیاب بوده است.

از بررسی شاهنامه چنین برمی‌آید که رویه گرفته دو گونه درفش بوده است: یکی درفش کاویانی یا شاهنشاهی که ویژه دستگاه شاه و دیگری درفش ویژه خاندانها و مانند آن. به گفته شاهنامه درفش شاهنشاهی هنگامی پیدا شده که ستم‌دیده‌ای خواسته است که یا ستمگر بجنگد و مردمان را بر آن دارد که در زیر آن گرد بیایند و داد خود را از پنداره‌گر بخواهند. با چنین کاری دوست از دشمن پدیدار می‌گردد. نخستین کسی که به گفته شاهنامه نامی بر درفش نهاد فریدون بود که درفش کاوه را درفش کاویانی نامگذاری کرد.

۱ - درفش کاویانی

درفش کاویانی همیشه در پیش سر پرده شاهی یا فرماندهی سپاه برپای بوده است. هنگام پیشباز رسمی از فرستاده بیگانه یا یکی از سرکردگان ایرانی همیشه درفش را همراه سپاه می‌بردند. در بزمگاه شاهی و در تخیلیرگاه درفش کاویانی برافراشته می‌شد.

درفش همواره در دشت نبرد همراه سپاه و جایش بیشتر در قلبگاه بوده است. در جنگ‌ها سپاهیان ایرانی چشم از آن بر نمی‌داشتند و در زیر سایه آن برای کشور خود فیروزی می‌جستند. آنان اگر درفش را سرنگون می‌دیدند آنرا نشانه شکست می‌دانستند. هرگاه در یا شهری را از دشمن می‌گرفتند درفش شاهنشاهی را بر بالای آن می‌افراختند. در نبردها نمی‌گذاشتند که درفش همایون به دست دشمن بیفتد حتی اگر دستی که نگهدار آن بود با تیغ دشمن از تن بریده می‌شد آنگاه درفش را به دندان می‌گرفتند و با دست دیگر تیغ می‌زدند. زمانی که سپاه آماده روان شدن به میدان کارزار بود درفش خجسته برافراشته می‌شد. نگهبان درفش کیانی همیشه سپهد فرمانده سپاه بود که کفشی زرینه به پای داشت و به فرمان همایون درفش را نگهدار بود. نیروی کشور بستگی به پایداری درفش در آوردگاه داشت. پس

بیوراسپ که اورا اژدهاك يا ضحاك نامیده‌اند شبی در خواب دید که سه جوان جنگجوی ازشاخهٔ دودمان شاهنشاهان براو تاختند و آنکه از همه کهنتر بود سراپایش را دوال کشید و دودستش را با زه بست و برگردتش پالهنك نهاد و اورا با خواری به کوه دعاوند، کشان و دوان برد . . . چون بیدار شد فرمان داد تا موبدان و خردمندان به نزدش بیایند و آن خواب را بگزارند و اورا آگاه سازند. از میان موبدان يك تن برخاست و گفت که تخت پادشاهی تو از این پس بدست فریدون می‌افتد و او ترا تباہ می‌کند . . . اژدهاك نشانی فریدون را در جهان گرفت و آشکار و نهان اورا باز جست. روزی از هر کشوری مہتران را خواستار شد تا با او رایزی کنند. آنگاه به ایشان گفت که در نهانی دشمنی دارم و از بد روزگار می‌ترسم؛ اکنون باید گواهی‌نامه‌ای بنویسید که بیوراسپ در جهان جز نیکی نکرده و جز راستی سخنی نمی‌گوید. نامداران از بیم اژدهاك گواهی کردند ولیکن در این میانه فروش دادخواه از بیرون بارگاه شنیده شد و آن بستمیدم را پیش ضحاك آوردند. بیوراسپ از او پرسید که از چه کسی بتو ستم رسیده است؟ بستمیدمده خروشید و گفت که من کاوه هستم و به دادخواهی آمده‌ام و از تو روانم به رنج است. از هیجده پیری که داشتم تنها یکی مانده و آنها به فرمان تو همه تباہ گشته‌اند. چرا بداین اندازه دربارهٔ من ستم روا می‌داری. من مرد آهنگر بی‌زبانی هستم و به فرمان تو بر سرم آتش می‌بارد چرا مغز فرزندم را به ماران می‌دهی؟

اژدهاك از سخنان او به شگفت درآمد و فرمان داد تا پسرش را به او بازگردانند و سپس به کاوه گفت اکنون گواهی بنویس. کاوه چون آن گواهی‌نامه را خواند خروشی سخت برآورد و به گواهی‌کنندگان دستانم داد و گفت که شما ترس خداوند را از دل برده‌اید. پس آن گواهی‌نامه را از هم درید و از کاخ با فروش بیرون جست و فرزندگرامیش را با خود برد؛ چون از ایوان ضحاك بیرون آمد مردم گردش را گرفتند و کاوه فروش برآورد و همه را به سوی داد خواند. آنگاه آن چرمی را که آهنگران هنگام کوبیدن پتک^۲ بر پشت پای می‌بندند بر سر نیزه کرد و همانگاه از بازار گرد برخاست و او نیزه بدست فروش برآورد و مردم را به سوی فریدون شاه خواند تا در زیر سایهٔ قرش بخصبند.

چو کاوه برون آمد از پیش شاه
برو انجمن گشت بازارگاه
همی بر خروشید و فریاد خواند
جهان را سراسر سوی داد خواند
از آن چرم کاهنگران پشت پای
بیوشند هنگام زخم درای

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد
همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست
که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند
سر از بند ضحاك بیرون کند
یکایک بنزد فریدون شویم
بدان سایهٔ قر او بغنویم
بیوئید کاین مہتر آهرمن است
جهان آفرین را به دل دشمن است
با شنیدن سخنان کاوه آهنگر دوست از دشمن باز شناخته
شد و کاوه پیشاپیش میراند و سپاهی براو گرد می‌آمد.
بدان بی بها ناسزاوار پوست
پدید آمد آوای دشمن زدوست
همی رفت پیش اندرون مرد گرد
سپاهی برو انجمن شد نه خرد
کاوه می‌دانست که فریدون در کجاست و از نیروی راست
به سوی او رفت و به درگاه آن سالار نورسید و چون اورا دیدند فروش و غو برخاست. چون فریدون آن پوست را بر نیزه دید خوش شگون دانست و آنرا چون گرد ماه بر سر خویش زد و آنرا با دیبا آراست و زمینه‌اش زربفت کرد و بر آن گوهر جای داد و از آن پارچه‌های سرخ و زرد و بنفش آویخت و نامش را درفش کاویانی نهاد.

چو آن پوست بر نیزه بر دید کی
به نیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آنرا به دیبای روم
ز گوهر پرو پیکرو زرش بوم
بزد بر سر خویش چون گرد ماه
یکی فال فرخ پی افکند شاه
فرو هشت زو سرخ و زرد و بنفش
همی خواندش کاویانی درفش
پس از شاه فریدون هر پادشاهی که بتخت می‌نشست و کلاه
بر سر می‌نهاد بر آن چرم بی‌بها گوهرهای تازه‌ای می‌آویخت
و دیبای پرمایه و پرنیان بر آن می‌افزود. اگر در شب تیره آنرا می‌دیدند چون خورشید می‌درخشید و همه جهانیان به آن امیدواری داشتند.

از آن پس هر آن کس که بگرفت گاه
به شاهی بسر بر نهادی کلاه
بر آن بی بها چرم آهنگران
بر آویختی نو به نو گوهران

۲ - مقصود از زخم درای، کوبیدن پتک است.

ز دیسای پر مایه و پرنیان
 بر آن گونه گشت اختر کاویان
 که اندر شب تیره خورشید بود
 جهان را ازو دل پرامید بود
 زمانی که فریدون آهنگ نبرد ضحاک را کرد کاوه درفش
 کاویانی را که درفش همایون و خسروانی بود برافراشت .
 بر افراشته کاویانی درفش
 همایون همان خسروانی درفش
 فریدون در پاسخ فرستاده سلم و تور گفت که آنان منوچهر
 را جز با سپاه و گرز و درفش کاویانی نخواهند دید .
 نبینند رویش مگر با سپاه
 ز پولاد بر سر نهاده کلاه
 ابا گرز و با کاویانی درفش
 زمین گشته از نعل اسبان بنفش
 چون لشکر منوچهر به سوی جنگ با سلم و تور به راه
 افتاد و سراپرده شاهی به بیرون کشیده شد درفش همایون را
 برافراختند .
 سراپرده شاه بیرون کشید
 درفش همایون به هامون کشید
 و چون به هامون رسیدند درفش کاویانی را پیشاپیش سپاه بردند .
 به پیش اندرون کاویانی درفش
 به جنگ اندرون تیغهای بنفش
 در میدان جنگ تور به پاسدار ایرانی (قباد) از منوچهر
 بدگوئی کرد ولیکن قباد در پاسخ گفت که از پیشه نارون تا چین
 سواران ایرانی هستند و تیغهای بنفش را با درفش کاویانی
 می بینید .
 درخشیدن تیغهای بنفش چو بینید با کاویانی درفش
 در شبیخونی که تور به سپاه منوچهر زد دید که سپاه ایران
 آماده است و درفش کاویانی بر پای میباشد .
 چو آمد سپه دید بر جای خویش
 درفش فروزنده بر پای پیش
 هنگامی که قارن سپهد ایران میخواست به دژ الانان
 برود و پناهگاه سلم را به جنگ آورد به منوچهر گفت که درفش
 کاویانی و انگشتر تور را باید همراه ببرد تا بدان دژ دست یابد .
 باید درفش همایون شاه هم انگشتر تور با من به راه
 آنگاه گفت که چون به دژ درآمد درفش همایون را بر می افرازد
 و سپس باید سپاه ایرانی بتازد و دژ را بگیرد .
 چو در دژ شوم بر فرازم درفش
 درفشان کنم تیغهای بنفش
 قارن چون با نیرنگ بنزد دژبان رسید به او گفت که اگر درفش
 منوچهر شاه را دیدید یاری کنید و سپاه او را از پای در آورید .

گر آید درفش منوچهر شاه
 سوی دژ فرستد همی با سپاه
 شما یار باشید و نیرو کنید
 مگر کان سپاه ورا بشکنید
 چون قارن به دژ درآمد هنگامی که روز شد درفش کاویانی را
 برافراشت .
 چو شب روز شد قارن رزمخواه
 درفش بر افروخت چون گرد ماه
 چو شیروی دید آن درفش کیان
 همی روی بنهاد زی پهلوان
 در حمن بگرفت و اندر نهاد
 سران را ز خون بر سر افسر نهاد
 هنگامی که زال دانست که سام برای جنگ بامهراب کابلی
 پیش می آید شتابان به جلو رفت و چون پدرش دانست که دستان
 به دیدارش می آید فرمان داد تا لشکرش برخیزند و درفش را
 بیارایند و تیریه بزنند و سپاه سپهد او را پیشباز کند .
 همه لشکر از جای برخاستند
 درفش فریدون بیاراستند
 پذیره شدن را تیریه زدند
 سپاه و سپهد پذیره شدند
 همه پشت پیلان به رنگین درفش
 بیاراسته سرخ و زرد و بنفش
 در رزمی که میان سپاه ایران و هاماوران رخ داد درفش
 هر دو سپاه را پیراستند .
 دگر روز لشکر بیاراستند
 درفش از دو رویه پیراستند
 . . .
 پس پشت گردان درفشان درفش
 به گرد اندرون سرخ و زرد و بنفش
 سهراب چون جامه رزم پوشید به جای بلندی رفت تا
 سپاه ایران را بنگرد آنگاه فرمان داد تا هجیر سردار ایرانی
 که در بند او گرفتار بود نزدش بیاید سپس به او گفت که آنچه
 ترا می پرسم باید راست بگوئی و در پاسخ از دروغ پرهیزی .
 هجیر گفت هر چه بپرسی پاسخ می دهم . سهراب گفت گردنکشان
 و مهتران ایرانی را یکایک از تو می پرسم و باید آنان را به من
 نشان دهی ؛ آنگاه به سخنان خود افزود و گفت : آن سراپرده
 دیبه رنگارنگ که خیمه های پلنگ در آنست و در پیش آن صد
 فیل ژنده بسته اند و تخت فیروزه ای برنگ نیل در آن نهاده
 و درفش زرد با پیکر خورشید که بر سرش ماه زرین نهاده
 و غلافش بنفش است از کیست و در میان گردان ایران نامش
 چیست ؟

سراپردهٔ دیبه رنگ رنگ
بدو اندرون خیمه‌های پلنگ
به پیش اندرون بسته صد ژنده پیل
یکی تخت پیروزه برسان نیل
یکی زرد خورشید پیکر درفش
سرش ماه زرین غلافش بنفش
به قلب سپاه اندرون جای کیست
ز گردان ایران ورا نام چیست
هجیر پاسخداد که آن سراپرده شاه ایرانست که بر درگاهش
فیل و شیرانست. آنگاه گفت که در دست راست سراپرده ایست
سپاه رنگ که سواران بسیار و فیل و بنه در آنست و سپاه رده بسته
و ایستاده اند و گرداگردش بیش از اندازه خیمه زده اند. در پس
پشت آنان فیلهای و در پیش آن شیران هستند؛ درفش فیل پیکرش
پیش او زده و سوارانی که در آنجا هستند کفش زرین پیادارند؛
از کیست؟

وزان پی بدو گفت کز میمنه
سواران بسیار و پیل و بنه
سراپردهٔ برکشیده سپاه
رده گردش اندر ستاده سپاه
به گرد اندرش خیمه ز اندازه بیش
پس پشت پیلان و شیران به پیش
زده پیش او پیل پیکر درفش
بتردش سواران زرینه کفش
هجیر پاسخداد که آن طوس نو در دست که درفش فیل پیکر
می باشد.

چنین گفت کان طوس نوذر بود
درفش کجا پیل پیکر بود
آنگاه پرسید آن سراپرده سرخ رنگ که سواران بسیار
گردش ایستاده و درفش شیر پیکر به رنگ بنفش در پیشش
برافراشته و گوه‌های درفشان در میان آن بچشم می خورد
و پشتش سپاه گرانی که از نیزه داران و زره دارانست از کیست
و دروغ مگوی.

پرسید کان سرخ پرده سرای
سواران بسی گردش اندر به پای
یکی شیر پیکر درفش بنفش
درفشان گهر در میان درفش
پس پشتش اندر سپاهی گران
همه نیزه داران و جوشن وران
که باشد بمن نام او بازگوی
ز کژی میاور تباهی به روی
هجیر در پاسخ گفت که او قَر آزادگان، سپید گودرز
کشوادگان است؛ اوست که سپاه می کشد و هنگام کینه خواهی

دلیرست و هشتاد پسر به نیروی فیل و شیر دارد؛ فیل تاب
جنگ او را ندارد و ببر و پلنگ ازو می گریزند.
سپس پرسید که آن سراپرده سبز رنگ که لشکری فراوان
و گران در پیشش بیای ایستاده و تخت پرمایه‌ای در میان پرده سرای
نهاده و اختر کاویان در پیش او افراشته و پهلوانی بر آن نشسته
و از آن که در پهلویش ایستاده به اندازه یک سر بلندترست
واسبی در پیش اوست که به بالای او می باشد و کمندی تا پای
آن فرو هشته و هر زمان آن پهلوان میخروشد و مانند دریا
به جوش می آید و بسیار فیل و برگستان دار در پیش او دیده
می شوند و در میان ایرانیان کسی به بلندبالائی او نیست واسبی
مانند اسپش بچشم نمی خورد و درفش از ده پیکر دارد و شیر
زرینی بر بالای نیزه آن زده شده است از کیست؟

دگر گفت کان سبز پرده سرای
یکی لشکری گشن پیشش به پای
یکی تخت پرمایه اندر میان
زده پیش او اختر کاویان
برو بر نشسته یکی پهلوان
ابا قَر و با سفت و یال گوان
از آن کسی که بر پای پیشش بر است
نشسته بیک سر ازو برتر است
یکی باره پیشش به بالای او
کمندی فرو هشته تا پای او
به خود هر زمان بر خروشد همی
تو گوئی که دریا بجوشد همی
بسی پیل و برگستان دار پیش
همی جوشد آن مرد برجای خویش
به ایران نه مردی به بالای او
نبینم همی اسپ همتای او
درفش بین ازدها پیکرست
بر آن نیزه بر شیر زرین سرست

هجیر با خود گفت که اگر نشان رستم را به او بدهم ناگاه
او را تباہ می کند و بهتر آنست نام تهمتن را از میان گردنکشان
بیفکنم و پنهان کنم. آنگاه به او گفت که از چنین مردی بتازگی
نزد شاهنشاه آمده است.
سهراب نامش را از هجیر پرسید ولیکن در پاسخ گفت که
نام او از یادش رفته است و آن زمانی که در دژ بوده او به پیشگاه
شهریاری آمده بود. سهراب غمگین شد که نامی از پدرش
نشنید. مادرش نشانی پدر را به او داده بود و با چشم او را
می دید ولی باور نمی کرد...

سهراب سپس پرسید که سراپرده‌ای در آن کران کشیده اند
که سواران بسیار و فیلان در آنجا به پای هستند و ناله کرنا
از آنجا بر می خیزد و درفش گرگ پیکر که سرش زرین است

بر آن افراشته شده است و در میان سراپرده تختی زده و غلامان رده بستداند، آن از کیست؟

وزان پس پیرسید کز مهتران
کشیده سراپرده ای بر کران

سواران بسیار و پیلان به جای
بر آید همی ناله گرانای

یکی گرگ پیکر درفش از برش
به ابر اندر آورده زرین سرش

میان سراپرده تختی زده
ستاده غلامان به پیشش رده

هجیر گفت که او گویو پسر گودرز است که مهتر گودرزبان است و در ایران از دویهره سر می باشد یکی آنکه داماد رستم است و دیگر آنکه پسر گودرز می باشد.

آنگاه پرسید که آن سراپرده سفید دیبا که در خاور است و بیش از هزار سوار در پیشش رده بسته اند و سپرداران و ژوین و ران پیاده ایستاده و لشکر بی کرانی گردش انجمن کرده و سپهداری بر تخت عاج نشسته و بر آن کرسی ساج نهاده و پرده دیبا فروهشته و غلامان دسته دسته رده بسته از کیست؟

بدو گفت از آن سو که تابنده شید
بر آید یکی پرده بینم سپید

زدیای رومی به پیشش سوار
رده بر کشیده فزون از هزار

پیاده سپردار و ژوین و ران
شده انجمن لشکر بی کران

نشسته سپهدار بر تخت عاج
نهاده بر آن عاج کرسی ساج

ز پرده فروهشته دیبا جلیل
غلام ایستاده رده خیل خیل

هجیر گفت که او فربرز کاوس است که فرزند شاه و تاج گوانست. سهراب گفت که او فرزند شاه و درخور افسر می باشد. آنگاه سهراب پرسید که آن سراپرده زرد که درفش درخشان به پیشش افراشته و درفش های گوناگونی برنگ زرد و سرخ و بنفش گرداگردش زده اند و بر روی آن درفش پیکر گراز دارد و بر سرش ماه سیمین است از کیست؟

پیرسید از آن زرد پرده سرای
درفشی درخشان به پیشش به پای

به گرد اندرش زرد و سرخ و بنفش
زهر گونه ای بر کشیده درفش

درفشی پیشت پیکر گراز
سرش ماه سیمین و بالا دراز

چه خوانند او را ز گردن کشان
بگو تا چه داری ازو هم نشان

هجیر گفت که او نامش گراز و از تخمه گیو گوانست. هنگامی که رستم به میدان جنگ به سوی سهراب تاخت درفشش را همراهش بردند.

درفشش بردند یا او بهم
همی رفت پر خاشجوی و دژم

چون سپاهی که در زیر فرماندهی سیاوش بود به راه افتاد اختر کاویانی بر افراخته شد.

همان پنج موبد از ایرانیان
بر افراخته اختر کاویان

بفرمود تا جمله بیرون شدند
ز پهلوی سوی دشت و هامون شدند

تو گفتی که اندر زمین جای نیست
که برخاک او نعل را پای نیست

سر اندر سپهر اختر کاویان
چو ماه درخشنده اندر میان

چون سپاه ایران آماده جنگ با تورانیان گشتند اختر کاویان را بر افراشتند.

ببستند گردان ایران میان
به پیش اندرون اختر کاویان

چون فرامرز پسر رستم سرخه فرزند افراسیاب را در میدان جنگ از زمین گرفت و او را پیاده به سوی لشکرگاه خویش آورد

همانگاه درفش رستم پدیدار شد.
درفش تهنیتن همانکه ز راه

پدید آمد و بانگ و پیل و سپاه
چون رستم آگاهی یافت که سپهدار توران به جنگ

روی آورده است درفش کاویانی را بر افراشت.
برفتند با کاویانی درفش

ز تیغ دلیران هوا شد بنفش
هنگامی که افراسیاب از آوردگاه چشمش به درفش کاویانی

افتاد دانست که رستم در آنجاست.
چو افراسیاب آن درفش بنفش

نگه کرد با کاویانی درفش
بدانست کان پیلتن رستم است

سرافراز و از تخمه نیرم است
گودرز سپاه گودرزی را آماده کرد و برای نبرد با سپهدار

طوس به راه افتاد و از سوی دیگر طوس فرمان داد تا کوس بر کوهه فیل ببندند و اختر کاویان را بر افرازند.

وزان سو بیامد سپهدار طوس
ببستند بر کوهه پیل کوس

ببستند گردان فراوان میان
به پیش اندرون اختر کاویان

گودرز به طوس گفت که کاوه آهنگر نیای من بود و هم

او بود که درفش کاویانی را برافراخت همان درفش که تو امروز نگهبانش هستی و به آن می نازی .

نیای من آهنگر کاوه بود
که با قتر و برزو ابا یاره بود
بر افروخت آن کاویانی درفش

که نازد بدو طوس زرینه کفش
فریبرز پسر کاوس شاه بر آن شد که به دژ بهمن لشکر کشی
کند و آنرا به دست بیاورد پس با طوس نزد پدر رفت و طوس
به شاه گفت که درفش کاویانی را به سوی بهمن دژ می کشانم
و خون دشمن را می ریزم .

همان من کشم کاویانی درفش
کنم لعل رخسار دشمن بنفش
پس درفش کاویانی را بر پای کرد و به رام افتاد .
بشد طوس با کاویانی درفش

به پای اندرون کرده زرینه کفش
زمانی که کیخسرو به سوی بهمن دژ تاخت درفش بنفش
را برافراختند .

به گرد اندرون با درفش بنفش
به پای اندرون کرده زرینه کفش
چون کیخسرو بر بهمن دژ دست یافت همه جهان در شگفت
ماند که او چگونه این قتر و بالائی را به دست آورد . پس همه
مهرتران با شادی به پیشگاهش آمدند و نثار آوردند و فریبرز
با گروه ایرانیان پیش او آمد و از پشت اسب به زیر آمد و کیخسرو
نیز پیاده شد و رویش را بوسید و تختی زرین نهادند و او را
بر آن نشاندند و به شاهی بروی آفرین خواندند و طوس درفش
کاویان را به پیش آورد و زمین را بوسید و درفش را به کیخسرو
سپرد .

فریبرز پیش آمدش با گروه
از ایران سپاهی به کردار کوه
چو دیدش در آمد ز گلرنگ زیر

هم از پشت شبرنگ شاه دلیر
بوسید رویش برادر پدر
هم آنجا بیفگند تختی زر
بر آن تخت پیروزه بنشاندش

به شاهی برو آفرین خواندش
نشست از بر تخت زر شهریار
بسر بر یکی تاج گوهرنگار
همان طوس با کاویانی درفش
همی رفت با کوس و زرینه کفش
بیاورد و پیش جهانجوی برد
زمین را بوسید و او را سپرد

بدو گفت کاین کوس و زرینه کفش

خجسته همین کاویانی درفش
ز لشکر بین تا سزاوار کیست

یکی پهلوان از در کار کیست
طوس از رفتار گذشته خود پوزش خواست و شاه به او
فرمود که درفش و کوس و کفش زرین را جز تو کسی سزاوار
نیست و این دستگاه زینده تبت .

جهاندار پیروز بنواختش
بخندید و بر تخت بنشاختش
ورا گفت کاین کاویانی درفش

هم این پهلوانی و زرینه کفش
نبینم سزای کسی در سپاه
ترا زبید این نام و این دستگاه
جز از تو کسی را سزاوار نیست

به دل در مرا از تو آزار نیست
زمانی که سپاه طوس به رام افتاد درفش کاویانی برافراشته
شد و رنگ هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش گشت و سواران
گودرزی اختر کاویان را به میان گرفتند .

هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش
ز تاییدن کاویانی درفش
به گردش سواران گودرزیان
میان اندرون اختر کاویان
بشد طوس با کاویانی درفش

به پای اندرون کرده زرینه کفش
هنگامی که سپاه طوس به مرز توران تاخت و خواست که
از راه کلات و چرم بگذرد فرود برادر کیخسرو همراه تخوار
از بالای کوه سپاه ایران را نگریست . فرود از تخوار خواست
تا بزرگان و کنارنگان را با رنگ و پیکر درفششان بشناسد .

جوان با تخوار سراینده گفت
ز هر چت بیرسم نباید نهفت
کنا رنگ با آن که دارد درفش

خداوند کوپال و زرینه کفش
چو بینی به من نام ایشان بگوی

کسی را که دانی از ایران بروی
چون سپاه ایران به میان دو کوه رسید از بانگ تبیره
کرکس ها به ستوه می آمدند . تخوار که وزیر فرود بود به
شاهزاده گفت اکنون آنچه بر تو نهانست آشکار میکنم . بدان
که آن درفش فیل پیکر و سواران که شمشیرهای بنفش دارند
از سپهد طوس است و در پشت سرش درفش است که پیکر خورشید
دارد و آن از فریبرز کاوس عموی تست ؛ در پشت سر او درفش
است که پیکر ماه دارد و آن از گسته پهلوان بزرگست ؛ در پس
آن درفش است که پیکر گور دارد و آن از زنگه شاوران است ؛

پس از آن درفش است که پیکر ماه دارد که تنش لعل رنگ
و جعدش (زلفش) سیاه رنگ است، این درفش بیژن گیو
میباشد؛ درفش دیگری که پیکرش برست از گرد شیدوش است
و آن درفش دیگر که پیکر گراز دارد از گرازه پهلوان دلیرست؛
درفش دیگری می بینی که پیکر گاو میش دارد و آن از فرهادست؛
درفشی که پیکرش گرگ است نشان گیوست؛ آن درفش که
پیکرش شیر زرین است بر بالای سر گودرز افراشته شده؛ آن
درفشی که پیکر پلنگ دارد از ریونیزست؛ آن درفش که پیکر
آهو دارد از نستوه گودرزست و آن درفش که نشان عزم
(میش کوهی) است از بهرام گودرز کشواد گانست.

چنان دادن که آن پیل پیکر درفش

سواران و شمشیرهای بنفش

سر افراز طوس سپید بود

که در کینه پر خاش او بد بود

درفشی پس پشت او دیگرست

چو خورشید تابان برو پیکرست

برادر پدر تست با قر و کام

سپید فریبرز کاوس نام

پش ماه پیکر درفش بزرگ

دلیران بسیار و گرد سترگ

ورا نام گسته گزدهم خوان

تترسد ز ژوبین و از استخوان

پش گور پیکر درفش دراز

به گرد اندرش لشکر رزم ساز

به زیر اندرش زنگه شاوران

دلیرانش گردان کند آوران

درفشی پس اوست پیکر چو ماه

تنش لعل و جعدش چو مشک سیاه

ورا بیژن گیو خواند همی

که خون باسمان برفشاند همی

درفشی کجا پیکرش هست ببر

همی بشکند زو میان هزبر

ورا گرد شیدوش دارد به پای

که گوئی همی اندر آید ز جای

درفشی پش پیکر او گراز

که گوئی سپهر اندر آرد به گاز

گرازه بود نام گرد دلیر

که بازی شمارد همی رزم شیر

درفشی پش پیکر گاو میش

سواران پس و نامداران ز پیش

گزین گوان شهره فرهاد راست

که گوئی مگر یا سپهرست راست

درفشی کجا پیکرش هست گرگ
نشان سپهدار گیو سترگ
درفشی کجا شیر پیکر به زر
که گودرز کشواد آرد به سر
درفشی پلنگ است پیکر دراز
پش ریونیزست با کام و ناز
درفشی کجا آهوش پیکرست
که نستوه گودرز با لشکرست
درفشی کجا عزم دارد نشان
ز بهرام گودرز کشوادگان
درفشی عقاب است با تیز چنگ
که ژوبین کشد در قفا روز جنگ
چون یکایک نشان گوان را بد فرود داد آن شاهزاده شاد گشت
چو یک یک بگفت آن نشان گوان
به پیش فرود آن شه خسروان
مهان و کهان را همه بنگرید
دلش شادمان گشت و رخ شنید
زمانی که فرود از بهرام گودرز درباره فرمانده سپاه ایران
برسید او در پاسخ گفت که سالار طوس با اختر کاویانی است
بدو گفت بهرام سالار طوس
که با اختر کاویانست و کوس
تراو تورانی بد کبوده گفت که چون شب شد روی منمای
و ببین که سپاه ایران چه اندازه است و کسانی که درفش و کلاه
دارند کیستند
نگه کن که چندیست از ایران سپاه
بین تا که دارد درفش و کلاه
در نامه کیخسرو به فریبرز یاد گردید که طوس نوذر با
درفش کاویانی به جنگ تورانیان رفت
بشد طوس با کاویانی درفش
ز لشکر چهل مرد زرینه کفش
اکنون که او بر کنار گردیده سپهدار توئی و درفش کاویانی
به دست تست
سپهدار و سالار زرینه کفش
تو باشی بر کاویانی درفش
سپهدار طوس چون از فرمان شاهنشاه آگاه شد درفش شهریاری
را به فریبرز سپرد
سپهدار طوس آن کیانی درفش
ابا کوس و پیلان و زرینه کفش
به دست فریبرز سپرد و گفت
که آمد سزا را سزاوار جفت

۳ - این بیت در نسخه کلکته افزوده شده است.

در میدان جنگ، یلان ایرانی همراه با فربرز بودند و درفش کاویانی در قلعه لشکر جای داشت.

یلان با فربرز کاوس شاه

درفش از پس پشت در قلعه

چون فربرز به سوی کوه پناه برد درفشش را همراهش بردند.

چو گودرز کشاد بر قلعه

درفش فربرز کاوس شاه

ندید و یلان سپه را ندید

به کردار آتش دلش بر دمید

گودرز به بیژن گفت که نزد فربرز فرمانده سپاه که در

کوه پناهنده شده است برو و درفش کاویانی را بیار تا جنگ را دنبال کنیم یا آنکه خود با درفش بیاید.

به سوی فربرز برکش عنان

به پیش من آر اختر کاویان

و گر خود فربرز با آن درفش

بیاید کند روی گیتی بنفش

بیژن نزد فربرز رفت و به او گفت یا خود به میدان بیا یا آنکه درفش را بسپار.

و گر تو نیایی به من ده درفش

سواران و این تیغهای بنفش

ولیکن فربرز پاسخ داد که چنین کاری نشدنیست.

مرا شاه داد این درفش و سپاه

همین پهلوانی و تخت و کلاه

درفش از در بیژن گوی نیست

نه اندر جهان سرسریو نیست

اما بیژن با شمشیر بر میان درفش زد و اختر کاویان را به دو نیمه کرد و نیمی از آن را با خود به میدان جنگ برد.

یکی تیغ بگرفت بیژن بنفش

بزد ناگهان بر میان درفش

به دو نیمه کرد اختر کاویان

یکی نیمه بگرفت و رفت از میان

چون تورانیان درفش را دیدند به سوی بیژن تاختند.

بیامد که آرد به نزد سپاه

چو ترکان بدیدند اختر به راه

کشیدند کوبال و تیغ بنفش

به پیکار آن کاویانی درفش

چنین گفت هومان که آن اخترست

که نیروی ایران بدو اندرست

درفش بنفش ار به چنگ آوریم

جهان بر دل شاه تنگ آوریم

پس از کشتاری که بیژن و همراهان کردند بیژن اختر کاویان را به دست گرفت و سپاه گرد آن درآمد.

همی رفت بیژن چو شیر ژیان

به دست اندرون اختر کاویان

سپاه اندر آمد به گرد درفش

هوا شد ز گرد سواران بنفش

پیش از آنکه سپاه ایران به راه بیفتد سپهدار طوس

به پیشگاه آمد و شاه اختر کاویان و فیل و کوس را به او سپرد.

بیامد سپهبد سپهدار طوس

بدو داد شاه اختر و فیل و کوس^۲

و چون سپاه به راه افتاد:

یکی ابر بست از پی گرد سم

بر آمد خروشیدن گاودم

ز بس جوشن و کاویانی درفش

شده روی گیتی سراسر بنفش

چون طوس با سپاه و نیروی لشکر توران ایستاد درفش

همایون را برافراشت.

وزین روی لشکر بیاورد طوس

درفش همایون و پیلان و کوس

هومان به سپهبد طوس گفت که نباید خود به جنگ بیاید

و همانا بهتر آنست که او درفش کاویانی را نگهبانی کند.

تو شو اختر کاویان را بدار

سپهبد نیاید سوی کارزار

طوس پیش از آغاز جنگ با هومان به گودرز گفت که

نامداران زرینه کفش ما اکنون با درفش کاویانی هستند.

کنون نامداران زرینه کفش

بیاشند با کاویانی درفش

طوس به گودرز گفت که در جنگ پیشدستی مکن و در قلب

سپاه با درفش کاویانی بمان.

تو در قلب با کاویانی درفش

همی باش در چنگ تیغ بنفش

هومان به سپهبد پیران گفت که بهتر همانست که جنگ را

دنبال کنیم و گودرز و طوس و درفش کاویانی را به چنگ

آوریم . . .

چو گودرز را با سپهدار طوس

درفش همایون و پیلان و کوس

همه بیگمائی به چنگ آوریم

از آن به که ایدر درنگ آوریم

پیران به هومان گفت که هر چه زودتر بشتاب و آنچه

لشکر بایست همراه ببر:

۲ - در نسخه پاریس چنین آمده است:

بدو داد شاه اختر کاویان بدان سان که بودی به رسم کیان

که ایرانیان با درفش و سپاه
گرفتند کوه هماون پناه
هومان چون سپاه ایران را دید که به کوه هماون پناه
جسته و اختر کاویان را در میان گرفته اند به طوس گفت که مانند
نخچیر به کوه گریخته اید .

... خروشان و جوشان چو شیر زیان
میان سپه اختر کاویان
(چنین گفت هومان به گودرز و طوس
کز ایران برفتید با پیل و کوس
سوی شهر توران به کین خواستن
بدان مرز لشکر برون تاختن
کنون همچو نخچیر رفته به کوه
پریشان و از جنگ گشته ستوه)

پیران به هومان فرمان داد که سپاهش از جای نجنبند
تا به سالار ایرانیان که به کوه هماون پناهنده شده بگوید که
چرا درفش کاویانی را بر پای داشته اند .
بگویم به سالار ایرانیان

چه داری به پای اختر کاویان
سپهدار طوس چون آهنگ کرد که شبانگاه بردشمن بتازد
و شبیخون بزند درفش همایون را به گسته هم سپرد .
درفش خجسته به گسته داد

بسی پند و اندرزها کرد یاد
چون طوس در کوه هماون سیاوش را در خواب دید که
به او آگهی از فیروزی میدهد فرمود تا درنای دمیدند و اختر
کاویانی را برافراختند .

فرمود تا در دمیدند نای
بجنبید در کوه لشکر ز جای
ببستند گردان ایران میان

برافراختند اختر کاویان
دیده بان لشکر ایران در کوه هماون به گودرز گفت که
از راه ایران تیره گردی برخاسته که روز را سیاه کرده و درفشهای
فراوانی بکردار ماه تابنده از میان سپاه برآمده است . .
در پیشاپیش درفش گرگ پیکر و دورتر از آن درفش
ماه پیکر نمابانست ؛ درفش دیگری بچشم می خورد که از دها
پیکرست و شیر زرینی بر سر آن زده اند .

که از راه ایران یکی تیره گرد
برآمد کزو روز شد لاجورد
فراوان درفش از میان سپاه
برآمد به کردار تابنده ماه
بدیش اندرون گرگ پیکر یکی
یکی ماه پیکر ز دور اندکی

درفش دگر از دها پیکرش
پدید آمد و شیر زرین سرش
چون سپاه خاقان چین به سوی کوه هماون ، پناهگاه
ایرانیان تاخت سپهدار طوس فرمان داد که سپاه رده بکشد
و آنگاه گیو درفش کاویانی را آورد .

ببستند گردان ایران میان
بیاورد گیو اختر کاویان
فریبرز با سپاه خود که به یاری طوس آمده بود به او
پیوست و لشکر آرائی کردند و درفش خجسته را برافراشتند .
بر کوه لشکر بیاراستند درفش خجسته بپیراستند
چون گودرز در کوه هماون شنید که رستم به یاری ایرانیان
آمده است و درفش از دهافش او پیدا شد نزدش شتافت .

چو بشنید گودرز کشواد تفت
شب تیره از کوه خارا برفت
پدید آمد آن از دهافش درفش
شب تیره و روی گیتی بنفش
همین که رستم به کوه هماون رسید درفش سپهدار را
برافراشتند .

بکوه اندرون خیمه ها ساختند
درفش سپهدار برافراختند
چون هومان دانست که از ایران بیاری طوس لشکری
رسیده است نگاه کرد تا ببیند که فرمانده آن کیست . سرافرده ای
برنگ فیروزه از دیبا دید که درفش و نیزه سپهدار در پیش آن
بود ؛ سرافرده دیگری سیاه رنگ دید که درفش به کردار ماه
داشت .

سپهدار هومان به پیش سپاه
بیامد همی کرد هر سو نگاه
که ایرانیان را که یار آمدست
که خرگاه و خیمه بکار آمدست
ز پیروزه دیبا سرافرده دید
فراوان به گردان درون پرده دید
درفش و سنان سپهدار به پیش
همان گردش اختر آمد به پیش
سرافرده ای دید دیگر سپاه
درفش درفشان به کردار ماه
فریبرز کاوس با پیل و کوس
فراوان زده خیمه نزدیک طوس
چون نهانی از سپاه ایران آگاهی یافت نزد پیران رفت و گزارش
داد و گفت :
از ایران فراوان سپاه آمدست
به یاری برین رزمگاه آمدست

ز دپیا یکی سبز پرده سرای
یکی اژدهافش درفش بیای
سپاهی به گرد اندرش زابلی
سپردار و بسا خنجر کابلی
گمانم که رستم ز نزدیک شاه
بیازی بیامد برین رزمگاه
رستم درحالی که گهار گهانی را در میدان جنگ پی کرد درفشش
مانند درختی که بر کوه باشد نمایان بود .
درفش تهمتن میان گروه
بسان درخت از بر تیغ کوه
چون بزرگان دیدند که چگونه رستم فیروز شد کوس
با درفش همایون را بیرون آوردند و خروش بوق سپاهیان
ایران برخاست .
درفش همایون بردند و کوس
بیامد سرفراز گودرز و طوس
خروش آمد از بوق ایران سپاه
چو پیروز شد گرد لشکر پناه
شیده پسر افراسیاب به پدر گفت که لشکرگاه ایران را
نگریستم و سراپرده ای سبزرنگ دیدم که سواری مانند گرگ
در آن بود و درفش اژدهایگری در پیشش به پای بود .
سراپرده ای سبز دیدم بزرگ
سواری به کردار درنده گرگ
یکی اژدهافش درفش به پای
تو گفتمی همی اندر آید ز جای
پولادوند که به یاری افراسیاب آمده بود به سپاه ایران
تاخت و خود را به اختر کاویان رسانید و آنرا به خنجر به دو
نیمه کرد .
بیامد بر اختر کاویان
به خنجر به دو نیمه کردش میان
چون کیخسرو دانست که رستم اکوان دیو را از میان
برداشته و بر افراسیاب دستبرد زده است و به سوی ایران می شتابد
فرمود تا او را پذیره شوند . آنگاه گردان کلاه بر سر نهادند
و درفش شاهنشاه را با کرنای و درای و قیل بیرون بردند ...
درفش شاهنشاه با کرنای
بردند با ژنده پیل و درای
پذیره شدندش دمام سپاه
بدان شادمانی جهاندار شاه
چون رستم درفش شاهنشاه را دید و دانست که کیخسرو
به پیشبازش آمده از اسب فرود آمد و خاک را بوسید .
چو رستم درفش سرافراز شاه
نگه کرد کامد پذیره به راه

فرود آمد و خاک را داد بوس
خروش سپاه آمد و بوق و کوس
چون گیو و دوده گودرز همراهش به سوی هیرمند
شتافتند دیده بان خروش برداشت که سواری با سواران دیگر
می آیند و درفش درفشان در پشت سر دارند .
درفش درفشان پس پشت اوی
یکی کابلی تیغ درمشت اوی
در جنگی که میان رستم با افراسیاب در توران رخ داد
درفش اژدهافش رستم بر آسمان افراشته و خورشید را به رنگ
بنفش در آورده بود .
وزان رستمی اژدهافش درفش
شده روی خورشید تابان بنفش
چون گودرز و گیو آگهی یافتند که رستم بیژن را از بند
رهائی داده بنزد شاه رفتند و خروش سپاه و آوای تبیره برخاست .
بوق و کوس به پیش سپاه و درفش از پس گودرز و طوس بردند .
برآمد خروش و بیامد سپاه
تبیره زنان بر گرفتند راه
به پیش سپاه اندرون بوق و کوس
درفش از پس پشت گودرز و طوس
چون سپاه گودرز آرایش یافته به راه افتاد درفش خجسته
گوهر نشان به کردار ماه در میان سپاه افراشته شد . . .
درفش خجسته میان سپاه
ز گوهر درفشان به کردار ماه
درخشیدن تیغهای بنفش
از آن سایه کاویانی درفش
آنگاه گودرز هر دسته را با درفش به سوئی فرستاد .
درفش فرستاد و سیصد سوار
نگهبان کشور سوی رودبار
همیدون فرستاد بر سوی کوه
درفش و سیصد زگردان گروه
سپس به سراپرده فرماندهی رفت و درفش دلفروز را برپا کرد .
وزان پس بیامد به سالارگاه
که دارد سپه را ز دشمن نگاه
درفش دلفروز برپای کرد
یلان را به قلب اندرون جای کرد
سران راهمه خواند نزدیک خویش
پس پشت شیدوش و فرهاد پیش
سپهدار گودرزشان در میان
درفش از برش سایه کاویان
هومان به سوی سراپرده فریبرز آمد و گفت که تونگهبان
درفش کاویانی بودی و شکست خوردی تو سزاوار کین خواستن
هستی . . .

یکی بر خروشید کای بدنشان
 فروبرده گردن ز گردن کشان
 سواران و پیلان و زرینه کفش
 ترا بود با کاویانی درفش
 فریبرز به او پاسخ داد که اگر شاه درفش کاویانی را
 از من گرفت روا بود که بهر کس که بخواهد بسپارد .
 درفش از زمین شاه بستد رواست
 بدو داد پیلان و لشکر که خواست
 چون بیژن گودرز ، هومان را کشت جامه او را پوشید
 و درفشش را بر پا کرد تا سپاه تورانی یکباره بر او تازند .
 آنگاه که پاسدار تورانیان او را با درفش دید انگاشت که هومان
 است و آگهی به پیران دادند که درفش بیژن سرنگون گردیده
 است و بشادی پرداختند .
 چو آن دیدم بانان ترکان ز دور
 درفش و سنان سپهدار تور
 بدیدند از دیده برخاستند
 بشادی خروشیدن آراستند
 که هومان به پیروزی شهریار
 دوان آمد از مرکز کارزار
 درفش سرافراز ایران نگون
 تنش خوار و در خاک غرقه به خون
 چون سپاه توران به لشکر ایران نزدیک شد به فرمان
 سپهدار ایران کرنای زدند و درفش کاویانی را در پیش سپاه
 برافراشتند .
 سپهدار ایران بزد کرنای
 سپاه اندر آورد و بگرفت جای
 میان سپه کاویانی درفش
 به پیش اندرون تیغهای بنفش
 گویو به فرمان پدرش دسته سپاهیان را گزید و دسته گردان
 را به فرماندهی با درفش سپرد .
 ز گردان دوسد با درفش چو باد
 همیدون به گرگین میلاد داد
 گودرز چون سخنان سپاهیان را شنید در دلش روشنائی
 پیدا شد و بر آن نامداران آفرین کرد و سپس لشکر آرائی نمود
 و به پسرش شیدوش گفت که تو در پشت سپاه باش و درفش
 کاویانی را نگهبان شو .
 تو با کاویانی درفش و سپاه
 به پشت سپه باش لشکر پناه
 پیش از آنکه جنگ یازده رخ روی بدهد گودرز به سرداران
 ایرانی گفت هر کس که بر دشمن خود چیره گشت درفش خویش
 را برافرازد .

چنین گفت گودرز با سرکشان
 که هر کو ز گردان و مردم کشان
 به زیر آورد دشمنی را ز تور
 درفش به بالا برآرد ز دور
 چون گویو گروی زره را گرفتار کرد به بالای کوه برآمد
 و درفشش به دست گرفت و خروش برآورد :
 به بالا برآمد درفشش به دست
 به نعره همی کوه را کرد پست
 چون گرازه با سیامک نبرد کرد اورا کشت و کشته او را
 بر اسب بست و درفش خجسته به دست گرفت و به فیروزی شاه
 از اسب فرود آمد و آفرین کرد گار را بر شاه خواند .
 گرازه همان دم بیستش بر اسب
 نشست از بر زین چو آذر گشپ
 گرفت آنگاه اسب سیامک به دست
 بیلا برآمد به کردار هست
 درفش خجسته به دست اندرون
 گرازان و شادان و دشمن نگون
 در رزم فروهل با زنگله فروهل فیروزشد و سر او را
 برید و آنگاه درفش را برافراشت .
 درفش خجسته برآورد راست
 شده شاددل یافته آنچه خواست
 چون بیژن در جنگ بر روئین چیره گشت سرش را از تن
 جدا کرد و به سوی بالا شتافت و درفش شیرپیکر را برافراشت
 و شاه را نیایش کرد .
 عنان هیون تگاور بتافت
 و زانجایگه سوی بالا شتافت
 به چنگ اندرون شیرپیکر درفش
 بر آن غیبه زنگ خورده بنفش
 چون گرگین بر اندر بمان چیره شد سرش را برید و به
 فتراک بست آنگاه به نیروی یزدان و بخت شاه درفش را
 برپای کرد .
 به نیروی یزدان که او بد پناه
 به پیروزیخت جهاندار شاه
 چو پیروز برگشت مرد از نبرد
 درفش دلفروز برپای کرد
 چون کرته با کهرم نبرد کرد اورا کشت و کشته اش را
 بر اسب نهاد و به بالا آمد و خروش برآورد و درفش همایون
 به چنگ گرفت و شاه را ستایش و نیایش کرد .
 فرود آمد از اسب و او را بیست
 بر آن زین توژی و خود بر نشست
 بیلا برآمد چو شرزه پلنگ
 خروشان یکی تیغ هندی به چنگ

درفش همایون به چنگ اندرون
 فکنده بر آن اسپ کهرم نگون
 همی گفت شاه است پیروزگر
 همیشه کلاهش به خورشید بر
 چون زنگه شاوران با اخواست جنگید براو چیره گشت
 و کشته اورا بر زمین نهاد و درفش گرگ پیکر را بر بالای کوه
 برافراشت ویرشاه و پهلوان آفرین کرد .
 فرود آمد از اسپ و شد نزد اوی
 بر آن خاک تیره کشیده بروی
 مرا و را به چاره ز روی زمین
 نگویش برافگند بر پشت زین
 نشست از بر اسپ و بالا گرفت
 به ترکان چه آمد ز بخت ای شگفت
 بر آن کوه فرخ بر آمد ز پست
 یکی گرگ پیکر درفش به دست
 نزد پیش یاران و کرد آفرین
 ابر شاه و بر پهلوان زمین
 گودرز چون پیران را کشت کردگار را ستایش کرد
 و آنگاه درفش را بر پای نمود و سر پیران را در زیر سایه آن
 نهاد و به سوی لشکرگاه بازگشت .
 سرش را همی خواست از تن برید
 چنین بدکنش خویشتن را ندید
 درفش به بالین ابر پای کرد
 سرش را بدان سایه برجای کرد
 چون پهلوانان ایران از جنگ یازده رخ فیروز بازگشتند
 گودرز را که همواره سپید پیران بود ندیدند و انگاشتند که او
 به دست سپید تورانی کشته شده است ولیکن درفش از دور
 دیدند و او را شناختند . . .
 درفش بدیدند از تیره گرد
 گرازان و شادان زدشت نبرد
 چون به فرمان سپهدار گودرز کشته پیران را با درفش
 از کوه بیابان آوردند گردان و گردنکشان بر پهلوان زمین ،
 گودرز آفرین خواندند .
 به رهگام فرمود تا بر نشست
 به آوردن او میان را بیست
 بدو گفت کورا به زین بر بید
 فرود آرش از کوهسار بلند
 درفش و سلیحش چنان هم که هست
 ببند و میانش مبر هیچ دست
 برین گونه چون پهلوان کرد یاد
 برون تاخت رهگام چون تندباد

کشید از بر زین تن روشنش
 به خون اندرون غرقه بد جوشنش
 چنانهم بیستش به بند کمند
 فرود آوردش ز کوه بلند
 درفش چو از جایگاه نشان
 بدیدند گردان و گردنکشان
 همی خواندند آفرین سر بسر
 ابر پهلوان زمین در به در
 پس از جنگ یازده رخ دیده بان ایرانی سپاه کیخسرو را
 دید که به یاری گودرز می آید پس نزد فرمانده لشکر آمد و گفت
 خروش کوس و کرنای برخاسته و دشت و بیابان از گرد سپاه چون
 شب گشته و شاه بر پشت تخت فیروزه بر روی قیل نشسته و آسمان
 از رنگهای درفش رنگارنگ شده است . درفش به کردار سرو
 افراشته گشته و سواران زره دار گردش را گرفته اند ؛ از پس هر
 درفش درفش دیگری به پای و هر یک به پیکر چون ازدها
 و همای زیور یافته است .
 هم اندر زمان از لب دیده بان
 به گوش آمد از کوه ریبد فغان
 که از گردش دشت چون تیره شب
 شگفتی بر آمد فغان جلب
 خروشیدن کوس با کرنای
 بجنبه همی دشت گشتی ز جای
 همان تخت پیروزه بر پشت پیل
 درخشان به کردار دریای نیل
 هوا شد بسان پرند درفش
 ز تابیدن سرخ و زرد و بنفش
 درفش به کردار سرو سهی
 بدید آمد از دور با قرهی
 به گردش سواران جوشنوران
 زمین شد بنفش از کران تا کران
 پس هر درفش درفش به پای
 چه از ازدها و چه پیکر همای
 دیده بان تورانی به لهاک و فرشیدورد گفت که گرد و خاک
 سپاه ایرانی از دور برخاسته و درفش کاویانی را لشکریان ایرانی
 در میان گرفته اند . . .
 میان سید کاویانی درفش
 به پیش اندرون تیغهای بنفش
 درفش شهنشاه با بوق و کوس
 بدید آمد و شد زمین آبنوس
 چون گسته در پی لهاک و فرشیدورد تاخت تا آنان را
 گرفتار کند آنها از دور او را دیدند که درفش به چنگ دارد
 و می تازد .

گرفتند با یکدیگر گفتگوی
 که يك تن سوی ما نهادست روی
 جز از گسته‌م نیست کامد به جنگ
 درفش دلیران گرفته به جنگ
 کیخسرو از میان نامداران ایران سه تن را برگزید
 وهریک را در لشکرگاه جائی داد .
 ... دگر پهلوان طوس زرینه کفش
 که او بود با کاویانی درفش
 کیخسرو هنگامی که به جنگ تن به تن با شیده رفت
 درفش شاهنشاهی را به ره‌ام گودرز سپرد .
 یکی ترك رومی به سر بر نهاد
 درفش به ره‌ام گودرز داد
 چون خورشید برآمد آوای تبیره از پرده سرای برخاست
 و سپاه ایران با درفش نبرد به راه افتاد .
 سوی جنگ گسته‌م نوذر چو گرد
 پیامد دمان با درفش نبرد
 سپهدار طوس در میدان جنگ در راست کیخسرو با درفش
 کاویانی بود .
 برآمد خروشیدن بوق و کوس
 به يك دست خسرو سپهدار طوس
 پیاراست با کاویانی درفش
 همه پهلوانان زرینه کفش
 در جنگی که نزدیک گنگ دژ رخ داد پرده سرای شاهی
 را زدند و در دست راست آن رستم و در چپش سرافرده فریبرز
 و طوس و درفش کاویانی در آنجا برپای بود .
 به چپ بر فریبرز کاوس و طوس
 درفش دلفروز با بوق و کوس
 در نبردی که میان سپاه کیخسرو با تورانیان در گرفت
 شاهنشاه با درفش کاویانی بود .
 شهنشاه با کاویانی درفش
 هوا شد ز تیغ سواران بنفش
 افراسیاب چون درفش کاویانی را دید درفش سیاه خویش
 را نهان کرد و گریخت .
 بدید آن درفش درفشان بنفش
 نهان کرد بر قلبگه بر درفش
 در هنگام لشکرکشی کیخسرو به کشور مکران سپهدار
 طوس با درفش کاویانی در پیش میراند .
 به پیش اندرون کاویانی درفش
 پس پشت گردان زرینه کفش
 هنگامی که رستم از زابلستان به درخواست بزرگان به سوی
 پایتخت آمد تا با کیخسرو درباره بار ندادنش سخن بگوید چون

سران آگاهی یافتند او را پذیره شدند و درفش کاویانی را
 به پیش راندند .
 هر آن کسی که بود از نژاد رزسپ
 پذیره شدن را بر انگیخت اسپ
 همه نامداران زرینه کفش
 برفتند با کاویانی درفش
 کیخسرو پس از آنکه پوزش زال را پذیرفت به او مهربانی
 کرد و آنگاه فرمود تا همه نامداران سرافرده شاهی را با درفش
 همایون به هامون ببرند و همه بزرگان با درفش و خرگاه خود
 به آن جایگاه بروند و بزمگاهی برپای سازند .
 چنین گفت پس شاه با زال زر
 که اکنون بیندید یکسر کمر
 تو ورستم و طوس و گودرز و گیو
 دگر هر که او نام دارست و نیو
 سرافرده از شهر بیرون برید
 درفش همایون به هامون برید
 ز خرگاه و ز خیمه چندان که هست
 بسازید بر دشت جای نشست
 درفش بزرگان و پیل و سپاه
 بسازید روشن یکی بزمگاه
 چون فرمان شاه به جای آورده شد درفش کاویانی در میان
 بزمگاه جای داشت .
 میان اندرون کاویانی درفش
 جهان زوشده سرخ و زرد و بنفش
 پس از آنکه کیخسرو به گیو منشور داد و گودرز بر جای
 نشست طوس برخاست و زمین را بوسید و شاه را نیایش کرد
 و درباره آینده خود از شاهنشاه پرسش نمود . شاه در پاسخ
 فرمود که نگهبان درفش کاویانی باش . . .
 همی باش با کاویانی درفش
 تو باشی سپهدار زرینه کفش
 زیر به فرمان لهراسپ به دنبال برادرش گشتاسپ رفت
 تا او را از راه بازگرداند . گشتاسپ شیعه اسب زیر را شناخت
 و هنوز داشت درباره برادرش با همراهان خود سخن می گفت
 که درفش پیل پیکر نمایان گشت .
 هنوز اندرین بد که گرد بنفش
 بدید آمد و پیل پیکر درفش
 چون لهراسپ دانست که گشتاسپ داماد قیصر روم شده
 و به فرماندهی سپاه وی آهنگ جنگ ایران را دارد زیر
 برادر او را نزد وی با درفش کاویانی و تاج و تخت فرستاد .
 و پیام داد که اورا جانشین خود کرده و به شاهی ایران شناخته است .
 بر تخت و بالای وزرینه کفش
 همان تاج با کاویانی درفش

چون سپاه زریر هنگام رفتن به سوی گشتاسپ به حلب رسید درفش همایون را برافراختند و سراپرده‌ها زدند .
درفش همایون برافراختند

سراپرده و خیمه‌ها ساختند
چون گشتاسپ سپاه را روزی داد آنگاه به رام افتادند
و درفش همایون شاهنشاهی را پیشاپیش سپاه بردند :

چو روزی ببخشید و جوشن بداد

بزد نای و کوس و بنه بر نهاد

بفرمود بردن به پیش سپاه

درفش همایون فرخنده شاه

سوی رزم ارجاسپ لشکر کشید

سپاهی که هرگز چنان کسی ندید

ز تاریکی گرد و اسپ و سپاه

کسی روز روشن ندید و نه ماه

درفشان بسیار افراشته

سرنیزه‌ها ز ابر بگذاشته

جامه‌اسپ به گشتاسپ گفت در این جنگ چرخ‌ها و گردونه‌ها

شکسته می‌شوند و درفش‌ها به خون آلوده می‌گردند .

شکسته شود چرخ و گردون‌ها

درفشان بیالاید از خونها

آنگاه بسیاری از مردم بی‌پدر می‌گردند و بسیاری پدران

بی‌پسر می‌شوند ، شاهزادگان کشته می‌گردند . . . سپس درفش

فروزنده کاویان از دست ایرانیان افکنده میشود و پسر مگرامی

که درفش همایون را پر خاك و خون می‌بیند از اسپ به زیر

می‌آید و آن درفش را دلیرانه از روی زمین برمی‌دارد و به

يك دست شمشیر و به دیگر دست درفش می‌گیرد و دشمنان

و اهریمنان را تباہ می‌سازد که ناگاه دشمن با شمشیر تیز يك

دست او را از تن جدا می‌کند و گرامی ، درفش را به دندان

می‌گیرد و با يك دست به دشمن می‌تازد و کاری به این شگفتی

کس نمی‌بیند ، آنگاه دشمن او را با تیری از پای درمی‌آورد .

بیاید پس آنگاه فرزند من

بیسته میان بر میان بند من

ابرکین شیدسپ فرزند شاه

چو رستم بیاید میان سپاه

بسی نامداران و گردان چین

که آن شیرگرد افکنند بر زمین

بسی رنج بیند به رزم اندرون

شه خسروان را بگویم که چون

درفش فروزنده کاویان

بیفکنده باشند ایرانیان

گرامی که بیند ز اسپ اندرون

درفش همایون پر از خاك و خون

در آید از آن پشت‌اسپش به زیر

بگیرد درفش و برآرد دلیر

به يك دست شمشیر و دیگر درفش

بگیرد بدان جا درفش بنفش

ازین سان همی افکند دشمنان

همی بر کند جان آهرمنان

ز ناگاه دشمن بشمشیر تیز

یکی دست او افکند از ستیز

گرامی به دندان بگیرد درفش

بدارد به دندان درفش بنفش

به يك دست دشمن کند ناپدید

شگفتی‌تر از کار او کس ندید

چون آگاهی رسیدن سپاه ارجاسپ را به گشتاسپ دادند

وی فرمان داد تا زریر سپهد با درفش به پیش براند .

درفشی بدو داد و گفتا بنواز

بیارای پیلان و لشکر ساز

هنگامی که گرامی پسر جاماسپ در میدان جنگ با چینیان

بود درفش کاویانی از دست ایرانیان افتاد و گرامی آن را

از خاك برداشت و خاکش را سترد و دیگر باره برافراشت .

بیفتاد از دست ایرانیان

درفش فروزنده کاویان

گرامی بدید آن درفش چونیل

که افکنده بودند از پشت پیل

فرود آمد و برگرفت ز خاك

بیفشاند ازو خاك و سترد پاك

دشمن به او تاخت و دستش را با شمشیر انداخت آنگاه درفش

فریدون را با دندان گرفت و با یک دست بر دشمن تاخت .

درفش فریدون به دندان گرفت

همی زد به يك دست گرز ای شگفت

هنگامی که بیدرفش افسر تورانی زریر را کشت درفش

و سلیحش را با خود برد .

سوی شاه برداشت اسپ و کمرش

درفش و نکو افسر پر گهرش

اسفندیار چون به خونخواهی زریر به میدان شتافت

درفش خود را به برادرش سپرد و درفش همایون را به دست

گرفت .

درفش و پس لشکر و جای خویش

برادرش را داد و خود رفت پیش

به قلب اندر آمد میان را بیست

گرفت آن درفش همایون به دست

چون نستور بر اسپ سیاه خود سوار شد روی به میدان

جنگ آورد :

منم گفست نستور پور زریبر
 پذیرد نیاید مرا نگره شیر
 کجا باشد آن جادوی بیدرفش
 که او دارد آن کاویانی درفش
 چون کسی به او پاسخ نداد بسیاری از دشمنان را از پای
 در آورد آنگاه ارجاسپ بیدرفش را فراخواند و او با درفش
 کاویانی به دست آمد . . .
 پیامد هم اندر زمان بیدرفش
 گرفته بدست آن درفش بنفش
 همین که اسفندیار بیدرفش را کشت سلیح زریبر را که او
 پوشیده بود از تنش بیرون کشید و آنگاه سرش را برید و اسب
 و درفش زریبر را با سر آن جادوگر به لشکرگاه آورد .
 فرود آمد از باره اسفندیار
 سلیح زریبر آن گو نامدار
 از آن جادوی پیر بیرون کشید
 سرش را ز تن نیمه اندر برید
 نکورنگ اسب زریبر و درفش
 برید و سر بیهنر بیدرفش
 گشتاسپ درباره اسفندیار به موبدان و بزرگان گفت که
 او را درفش و سپاه دادم و کشور را به دستش سپردم .
 پسر را جهان و درفش و سپاه
 پدر را یکی تاج زرین و گاه
 چون اسفندیار آهنگ کینه خواهی کرد سراپرده اش را
 به هامون کشیدند و درفش همای پیکری را بردند .
 به هامون کشیدند پرده سرای
 درفش کجا پیکرش بد همای
 اسفندیار به پشتون گفت چون در دژ دشمن بروم تو پاسدار
 سپاه باش و چون از دوز آتشی دیدی آنگاه سپاه را بیارای
 و درفش مرا بر پای کن .
 درفش مرا زود بر پای کن
 تو خود را به قلب اندرون جای کن
 هنگامی که ارجاسپ دانست که سپاهیان دشمن به دژ
 می تازند فرمان داد تا بپرسند که آنان کیستند .
 طرخان چون
 از دژ بیرون شد سپاهی دید که درفش سپاه پلنگ پیکر در پیش
 آفت .
 سپه دید با جوشن و ساز و جنگ
 درفش سپه پیکر او پلنگ
 چون بهمن از نزد پدرش اسفندیار به راه افتاد تا نزد
 رستم برود درفش پس او به پای بود .
 خرامان پیامد ز پرده سرای
 درفش درفشان پس او به پای
 رستم در میانه سخنانی که با اسفندیار می راند گفت هنگامی

که کاوس شاه در هاموران گرفتار بود افراسیاب به ایران تاخت
 و چون درفش مرا دید از ایران گریخت و به سوی چین بازگشت .
 چو دید آن درفشان درفش مرا
 به گوش آمدش بانگ رخس مرا
 پیرداخت ایران و شد سوی چین
 جهان شد پر از داد و با آفرین
 در جنگی که میان اردشیر و اردوان رخ داد سپاه خروشان
 و درفش درفشان گشت و جنگ چهل روز به درازا کشید .
 خروشان سپاه و درفشان درفش
 سرافشان شده تیغهای بنفش
 در جنگی که میان اردشیر و هفتواد رخ داد هوا از رنگ
 درفش سران سپاه لعل فام گشت .
 زمین جنب جنبان شد از میخ نعل
 هوا از درفش سران گشت لعل
 چون به شاپور آگهی رسید که شاهان بینگانه آماده تاختن
 به مرز ایران هستند وی سپاه و درفش و کوس را آراست و راند .
 چو آگاهی آمد به شاپور شاه
 بیاراست کوس و درفش و سپاه
 هنگامی که شاپور به دژ طائر غسانی تاخت آورد زره
 دربر کرد و درفش سپاه درخشان بر سر داشت .
 سپه جوشن خسروی دربرش
 درفشان درفش سپه بر سرش
 ز دیوار دژ مالکه بنگرید
 درفش سر نامداران بدید
 چون شاپور آهنگ تاختن بر سپاه رومی را کرد آنگاه
 درفش کاویانی درخشید و تیغها از نیام در آورده شد .
 درخشیدن کاویانی درفش
 شب تیره و تیغهای بنفش
 هنگامی که آفتاب زد سپاهیان ایران و هیتال درفش بزرگی
 را بر افراختند و به جنگ سختی پرداختند .
 دو لشکر همی رزم را ساختند
 درفش بزرگی بر افراختند
 انوشیروان به موبدی به نام بابک دیوان غرض را داد .
 بابک فرمان داد تا همه نامداران سپاه به دیوان بیایند .
 چون
 خود به دیوان آمد و سپاه را نگرست درفش شاهنشاهی رانید .
 چو بابک سپه را همه بنگرید
 درفش و سر تاج کسری ندید
 روز دیگر شاه درفش بزرگی را بر افراشت و به دیوان رفت .
 بخندید و خفتان و مغر بخواست
 درفش بزرگی در افراشت راست
 انوشیروان هنگامی که برای گوشمالی دادن گیلانیهای
 نافرمان بر دار به سوی بومشان لشکر کشید هوا پر از درفش گردید .

وزان جایگه سوی گیلان کشید

چو رنج آمد از گیل و دیلم پدید

ز دریا سپه بود تا تیغ کوه

هوا پر درفش و زمین پر گروه

در لشکر کشی انوشیروان به روم درفش کاویانی همراه

شاهنشاه بود .

جهاندار با کاویانی درفش

همی رفت با تاج و زرینه کفش

در نامه ای که خسرو انوشیروان به مرزبانان نوشت یاد کرد:

درفش مرا تا نبیند کسی

نباید که ایمن بخصید بسی

چون سپاه انوشیروان از شام راه افتاد :

تبیره برآمد ز درگاه شاه

سوی ارمن آمد درفش و سپاه

چون سپاه ایران آهنگ رفتن به سوی مرز هیتال را

کرد درفش جهاندار را در قلب سپاه جای دادند و افراشتند .

زمین کوه تا کوه یکسر سپاه

درفش جهاندار بر قلبگاه

چون انوشیروان سوگند خورد که بر رومیان بتازد فرمود

تا از درگاه شاهی کرنای بنمند و از رنگ درفش ها گیتی مانند
نیل رنگین گردید .

بفرمود تا بر درش کرنای

دمیدند با صنج و هندی درای

ز نالیدن بوق و رنگ درفش

ز جوشن سواران زرینه کفش

هنگام بازگشت سپاه انوشیروان به ایران سپاهیان از سیم

و زرآباد بودند و درفش پرنیانی سران لشکر آسمان را پرنیانی
کرده بود .

ز پس پرنیانی درفش سران

تو گفתי هوا شد مگر پرنیان

چون بهرام چوبین به پایگاه سپهبدی رسید هر مزد شاه

درفش شهریاری را که پیکرش ازدها و رنگش بنفش بود ورستم

آنها هنگام جنگ با خود می برد با دست خود بیسود و آنگاه

آنها به سپهبد داد و براو آفرین خواند . سپس به بهرام گفت

رستم همان کسی که شاهان من او را سرانجمن می خواندند این

درفش را به او سپرده بودند و این همان درفش است که او

بدست گرفته بود . آنگاه بهرام چوبین درفش تهمتن را بدست

گرفت و از میدان بیرون آمد .

سپهبد بیامد به میدان شاه

ابا جوشن و گرز و رومی کلاه

چو دیدنش جهاندار کرد آفرین

سپهبد ببوسید روی زمین

بیاورد پس شهریاری درفش

کجا پیکری ازدها بد بنفش

کندر پیش رستم بدی پیش جنگ

سبک شاه ایران گرفته به جنگ

چو بیسود خندان به بهرام داد

فراوان برو آفرین کرد یاد

به بهرام گفت آنکه شاهان من

همی خواندندش سرانجمن

که بد نام او رستم پهلوان

جهانگیر و پیروز و روشن روان

درفش وی است آنکه داری بدست

که پیروز بادی و خسرو پرست

گمانم که تو رستم دیگری

به مردی و گردی و فرمانبری

برو آفرین کرد پس پهلوان

که پیروز بادی و روشن روان

ز میدان بیامد به جای نشست

سپهبد درفش تهمتن به دست

بهرام چوبین هنگامی که بجنگ ساوه شاه می رفت درفش

کاویانی را بر سر آورده خود پیای کرده بود .

سپهبد بیامد ز پرده سرای

درفشی درفشان بسر بر پیای

بهرام چوبین به ساوه شاه پیام داد که مرا جز به روز

نبرد با درفش لاجورد ازدها پیکر نخواهی دید .

نبینی مرا جز به روز نبرد

درفشی پس پشت من لاژورد

که دیدار آن ازدها مرگ تست

نیام سنانم سر و ترک تست

بهرام چوبین پس از کشتن ساوه شاه فرمان داد تا سرافسران

ترک را که مهتر انجمن بودند از تن جدا کنند و در پس هرسری،

درفشی تابان گردد .

سپهبد بیامد فرستاد کسی

بتردیک یاران فریاد رس

که تا هر که شد کشته از مهتران

بزرگان ترکان و جنگی سران

سران شان ببرند یکسر ز تن

کسی را که بد مهتر انجمن

درفش درفشان پس هر سری

که بودند از آن جنگیان افسری

اسیران و سرها همه گرد کرد

ببردند از آوردگاه نبرد

ببردند از آوردگاه نبرد

بهرام چوینه چون شنید که چشم هرمز شاه را دشمنانش
داغ کرده اند فرمان داد تا کوس بزنند و سپاهش به سوی پایتخت
به راه بیفتد و درفش بزرگی را به هامون بکشند .

بفرمود تا کوس بیرون برند

درفش بزرگی به هامون برند

خسرو پرویز به بهرام چوین گفت که مهران ستاد نشانی
را به شاهنشاه داد و ترا از خاک سیاه برکشید ؛ به تو گنج و سلیح
و سپاه و درفش را داد . . .

ترا داد گنج و سلیح و سپاه

درفش تهمتن درفشان چو ماه

هنگامی که لشکر خسرو پرویز از سپاه بهرام چوین
شکست خورد و گریخت ، از دور درفش از دهافش پدیدار شد
و رنگ هوا را بنفش کرد و بهرام چوین در پس آن میراند .

همانکه یکی از دهافش درفش

پدید آمد و گشت گیتی بنفش

پس اندر همی راند بهرام گرد

به جنگ از جهان روشنائی ببرد

هنگامی که خسرو پرویز با پدر درباره یاری کردن قیصر
سخن می گفت دیده بان آواز داد که گرد تیرمای برخاسته و
درفشی درفشان میان سپاه به چشم می خورد .

بگفت این واژدیده آواز خاست

که ای شاه نیک اختر داد راست

یکی گرد تیره برآمد ز راه

درفشی درفشان میان سپاه

خسرو چون سخنان دیده بان را شنید از شهر به بیرون
تاخت و درفش لاچورد با خود برد .

برون رفت تازان بمانند گرد

درفشی پس پشت او لاژورد

درفشی کجا پیکرش از دهافش

که چوینه بر نهروان کرد راست

زمانی که خسرو پرویز با همراهانش بندوی و گسته هم از
پایتخت بیرون شدند تا به سوی کشور روم بروند خالوهای
شاه آرام پیش می رانند . خسرو به آنان گفت مگر بهرام
چوین نزدیک ما نیست ؟

بدو گفت بندوی کای شهریار

دلت را به بهرام رنجه مدار

که او گرد مارا نبیند به راه

که دورست از ایدر درفش سپاه

هنگامی که بندوی و گسته هم رزم را از پای درآوردند
همانگاه آوای کوسی برخاست و درفش سپید بهرام چوین
پدیدار شد .

درفش سپید همانکه ز راه

پدید آمد اندر میان سپاه ،

در جنگی که میان بهرام چوین و خسرو پرویز رخ داد
بهرام خروشان بسوی قلبگاه لشکر راند و آنرا برهم درید
و درفش شاهنشاهی ناپدید گشت .

همه قلبگه پاک درهم درید

درفش جهاندار شد ناپدید

خسرو پرویز روزی که به شکار می رفت برسان شاهنشاهان
خود را آراست و بجز سپاهیان او سیصد سوار از شاهزادگان
بودند با جامه های رنگین که درفش کاویانی را با شاهنشاه
می بردند .

همه جامه ها زرد و سرخ و بنفش

شهنشاه با کاویانی درفش

بارید هنگامی که شنید خسرو پرویز در زندان دشمنان
گرفتار شده است برایش مویه کرد و در میانه سخنان خویش گفت :
کجات افسر و کاویانی درفش

کجات آنهمه تیغ های بنفش

یزد گرد به رستم فرخ زاد گفت که درفش بزرگی را بتو
سپرده ام که با سپاهت کشور را نگهداری :

درفش بزرگی و گنج و سپاه

ترا دادم ای پهلو نیکخواه^۵

چون به ماهوی سوری مرزبان آگهی رسید که شاهنشاه
یزد گرد به سوی طوس می آید با سپاهی گران به پیشباز آمد و
چون فرواورنگ شاه پیدا گشت و درفش بزرگی نمایان شد
از اسب فرود آمد . . .

چو پیدا شد آن فرواورنگ شاه

درفش بزرگی و چندین سپاه

هنگامی که بیژن مهتر سمرقند به جنگ ماهوی سوری
آمد درفش وی را دید . . .

نگه کرد بیژن درفشش بدید

بدانست کوچست خواهد گرید

آنگاه به برسام سر کرده خود فرمان داد که نگذار ماهوی
بگریزد . چون برسام درفش را دید سپاه را سراسر به یکسو
کشید . . .

چو برسام چینی درفشش بدید

سپه را سراسر ز یکسو کشید

درفش در بخش پیوست (ملحقات) شاهنامه

شیدسپ به فرزندش تیغ و گرز و درفش پیل پیکر که
رنگ فیلش سیاه بود و همائی به یاقوت سرخ بر سر آن زده
بودند داد .

۵ - در نسخه P افزوده شده است .

درفشی ز پیل سیه پیکرش
 همائی ز یاقوت سرخ از برش
 زال هنگامی که به یاری رستم آمد درفش سیمرغ پیکر
 سفید رنگ داشت .
 درفش چو سیمرغ والاسفید
 کشیده سرش سوی تابنده شید
 هنگامی که کیخسرو سپاه ایران را به فرماندهی رستم به
 جنگ توران فرستاد درپیش سپاه درفش کاویانی را برافراختند
 به پیش اندرون اختر کاویان
 فریبرز زیرش چو شیر زیان
 درجنگی که میان سپاه ایران و توران درگرفت لشکر
 ایران شکست خورد و لشکر پراکنده گشت و درفش دریده شد .
 پراکنده لشکر دریده درفش
 زخون یلان روی گیتی بنفش
 رستم چو آهنگ میدان جنگ کرد درفش و سپاه را به
 برادرش سپرد .
 درفش و سپه با برادر سپرد
 بجز گسته هم نیز کسی را نبرد
 رستم درفش خود را به فرامرز داد و گفت به میدان کین
 برو و او درفش تهمتن را به کف گرفت و به میدان روی آورد .
 درفش بدو داد و خفتان جنگ
 کمند و کمان تیغ و تیر خدنگ
 بدو گفت بر رخس من شو سوار
 بمیدان کین درگه کارزار
 درفش تهمتن به کف درگرفت
 بماندند گردان ازو درشگفت
 هنگامی که برزو و مادرش با یک راهنما از ایران
 میگریخت از دور گردو خاک برخاست و درفش ازدها پیکر
 پدیدار شد که درپشتش هزار سوار می تاختند . چون برزو آن
 درفش را دید به مادر گفت که روزگار ما دگرگونه شد . . .
 نگه کرد برزو یکی بنگرید
 سوی راه ایران زمین گرد دید
 یکی رایتی ازدها پیکرش
 بخورشید رخشان رسیده سرش
 پس رایت اندر سواری هزار
 سرافرازشان رستم نامدار
 چو از دور برزوی آن بنگرید
 که آمد درفش سپهبد پدید
 به مادر چنین گفت کای هوشیار
 بما بردگرگونه شد روزگار

آنگاه هر سه خود را پنهان کردند و رستم چون آنان را
 دید بدگمان شد و با خود گفت اینان تورانی بودند و چون درفش
 مرا دیدند خود را به بیراهه انداختند . . .
 درفشم بدیدند و بگریختند
 به دام بلا در نیاویختند
 گرگین درپی آنان تاخت و به برزو گفت :
 چو دیدی درفش جهان پهلوان
 چرا گشتی از چشم ایدرنهان
 رستم هنگامی که با سردارانش درباره برزو سخن می راند
 ازدور گرد برخاست و فرامرز با درفش گرگ پیکر پدیدار شد .
 همه نیزه داران دستان نژاد
 فرامرز در پیش برسان باد
 یکی گرگ پیکر درفش از برش
 به چرخ برین برسیده سرش
 چون رستم به میدان جنگ پیلسم شناخت درفشش را
 همراهش بردند .
 درفشش بردند با او بهم
 نبودش به دل اندرون هیچ غم
 افراسیاب به پیران گفت که امروز سپاه ایران را شکست
 می دهیم و درفش کاویانی را به دست می آوریم و کیخسرو را
 تباہ می کنم .
 شوم پیش خسرو به آوردگاه
 کنم روز رخشنده بر وی سیاه
 من امروز با کاویانی درفش
 بگیرم کنم روز او را بنفش
 هنگامی که سپاه ایران بر لشکر توران زد کیخسرو بر پشت
 فیل نشست و درفش کاویانی برافراشته شد .
 برافراخته کاویانی درفش
 جهانی شده زرد و سرخ و بنفش
 هنگامی که کیخسرو به آوردگاه روی آورد تا با
 افراسیاب جنگ تن به تن کند درفش کاویانی بر فراز سرش بود .
 فراز سرش کاویانی درفش
 جهانی ازو سرخ و زرد و بنفش
 کیخسرو چون برزورا پهلوان نو کرد درفش عقاب پیکر
 به او داد .
 درفش که بد پیکر او عقاب
 که بود از نخست آن افراسیاب
 سپردش به برزوی شاه جهان
 بنزدیک فرزندگان و مهان

گزارشی از چگونگی و چند چونی ترین پوشاک در زمان مادها آیا پوشاک چند در سهو به پارس که بر تن خا میسر در تخت جمشید ساخته شد که از آنسوی ما یا یا دیارها به است؟

جلیل ضیاء پور
رئیس موزه مردم شناسی

اغلب محققان (که اخبار را بنقل از مورخان قدیم انتقال داده اند «و خود نیز اظهار نظر کرده اند») گاه، اشتباهاتی از روی بی توجهی کرده اند که ناگزیر، اندیشه را به درنگ و کنجکاوی وامیدارند.

مسئلاً، این بی توجهی از آنست که نظر دهندگان و محققان دست دوم (و نیز برخی از مورخان دست اول) از تردید با اوضاع و احوال ایرانیان آشنائی نداشته اند، و بیشتر خبرها (چنانکه برخی گزارشها نشان میدهند) از کسانی است که با ایرانیان در میدان رزم در تماس بوده اند (و طبعاً توضیح آنان درباره ی همان پوشاکی میتواند باشد که در میدان رزم از رزمندگان مختلف «تابع یا مردم مرکز» میدیده اند) و آنان که از تردید با ایرانیان تماس داشته اند از خصوصیات بیشتر سخن بمیان آورده اند، و ازینرو، چون اخبار را بنقل از یکدیگر گزارش داده اند، نشانه های مخلوط داده اند. و این، از مقایسه ی گفتار و تفسیر اخبار آنان روشن است. ازینرو برماست که در پذیرش نوشته ها و گزارشهای آنان درباره ی خود (تاجائی که میشود) درنگ و بررسی کنیم و نیز نسبت بمسائلی که از لحاظ واقع بینی کمبود حس میشود علتیابی و پی جوئی کنیم.

گزارشی از چگونگی تزئین پوشاک در زمان مادها

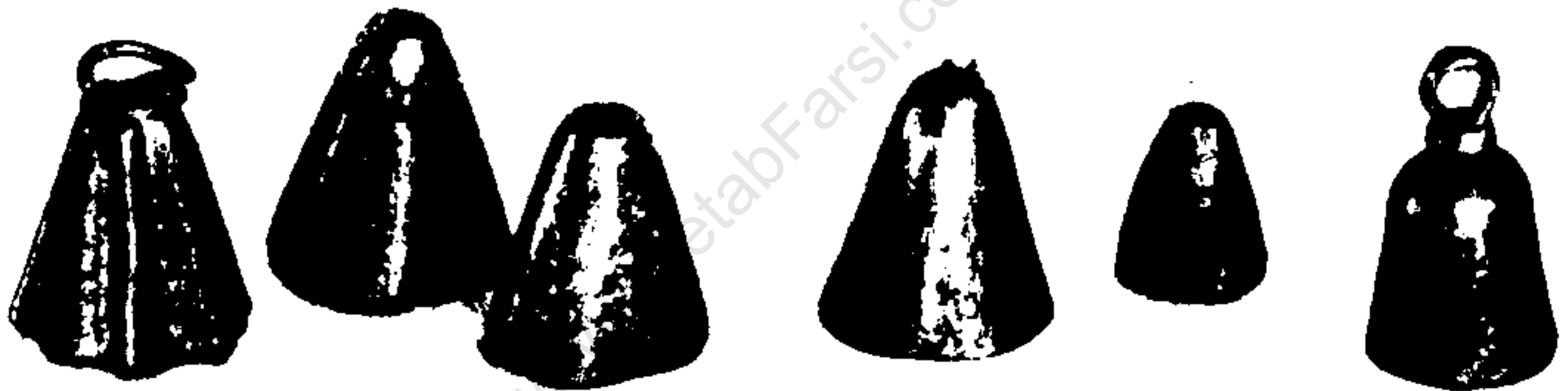
سرپرسی سایکس درباره ی تجمل پرستی و شکوه دربار ماد نوشته است: تفصیلی که دربار ماد نقل شده، تشریفات مفصل و هزاران خادم و البسه ی سرخ و ارغوانی درباریان، و زنجیرها و گردن بندهای طلا و تجملات و آفره ی آنها معلوم میدارد که تزئیناتی بتقلید دربار آشوریان داشته اند (تاریخ ایران).

گرنفون نوشته است: که مادها عادت داشتند لباس ارغوانی بپوشند، ردای بلندی برتن کنند و گردن بندهای متعدد برگردن و دست بندهای مزین بدست بیاویزند. . . . در کتاب هگمتانه میخوانیم: که در کتیبه های متعدد هخامنشی که (برروی الواح گلی تخت جمشید و لوح بزرگ گلی کاخ داریوش در شوش مرقوم رفته، پیوسته شاهنشاهان هخامنشی از طلاکاری مادها و تزئینات زرینی که بوسیله ی ملت ماد، در دستگاه شاهنشاهان هخامنشی انجام میگرفته است صحبت داشته اند.

بنابراین جای شگفت نیست که همدان (مرکز دولت ماد) در عهد شاهنشاهان هخامنشی بزرگترین مرکز صنایع طلاکاری و زینت‌های زرین بوده باشد، والواح زر و تزیینات نفیس زرین عموماً در همدان بدست بیاید .

در تورات (فعل قضات) میخوانیم : که گیدعون (برگزیده‌ی خدا برای اسرائیل) با میشدیان و عمالیق و تمام پسران شرقی جنگید و اسرائیل از نفتالی و آشیر و تمامی منسّه جمع شده میشدیان را تعاقب نمودند و دوسردار میشدیان (عوریب و زئیب) را گرفتند و خرقدها را گسترانیده هریکی حلقه‌ی غنیمت خود را به آن انداخت ، و وزن حلقه‌ی طلائی که به گدعون داده شد هزار و هفتصد مثقال طلا بود سوای زیورات ماهیچه‌ها و گوشواره‌ها و جامه‌های ارغوانی که بر تن ملوک میشدیان بود و گردن‌بند که بر گردن شتران ایشان بود .

اگر نخواهیم این گزارش افسانه‌مانند تورات را (برای تردید در نامهای اشخاص ، و اوزان بمثقال «که مربوط بزمان نزدیک بما است» و اختلاط نوشته‌ها «از جنبه‌ی تاریخی آن» و نیز موقعیت‌ها و جاها و فتح و غلبه‌ی آنها) بپذیریم (با اینکه اینک دلیلی بر رد وقوع این حادثه یا افسانه نداریم) باری درباره‌ی تزیینات و زیورآلات مادها نمی‌توانیم یکسره راه انکار



۱ - نمونه‌ی زنگوله‌های زرین یافته شده در همدان

را درپیش بگیریم ، زیرا مدارك دیگر آنرا تأیید میکنند و گواهی میدهند .

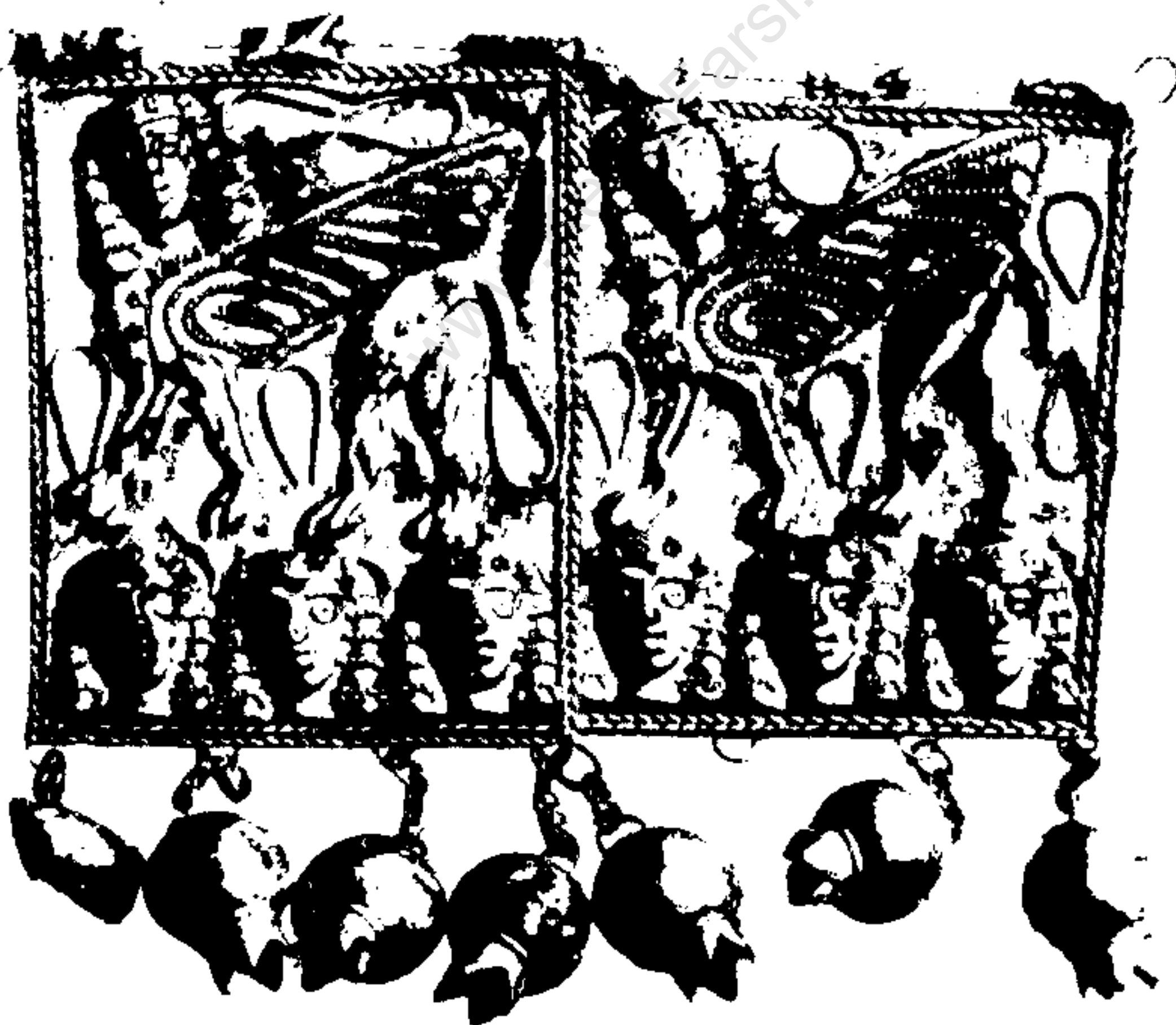
علاوه بر حلقه‌های گردن‌بند و دستبندها و گوشواره‌های مادی (که در تخت جمشید نمونه‌های آنها را ساخته‌اند ، ولی چنانکه میدانیم جلوه گر نیستند) یکی از جالبترین تزیینات ایندوره ، زنگوله‌های تزیینی است که هیچ مدرك زنده‌ای چنانکه نقش یا مهری استعمال آنرا نشان دهد یا نوشته‌ای از آن اشاره کند) آنرا نشان نمی‌دهد ، ولی خود آنها در حفاریها بدست آمده است .

در کتاب مارلیک (که شرحی مختصر و بدون اظهار نظر از زنگوله‌ای یافته از چراغعلی پشته‌ی رودبار گیلان دارد) آمده است: که زنگوله‌های مفرغی عموماً بشکل افار در بیشتر آرامگاهها کشف گردیده است، و این زنگوله‌ها شبیه به زنگوله‌هایی است که در گورستانهای تپه‌ی سی‌یلاک کاشان نیز بدست آمده است، و همچنین شکلهای دیگر این زنگوله‌ها (که ساده ساخته شده است) با زنگوله‌های مکشوفه در تپه‌ی گیلان همدان (نزدیک نهاوند) قابل مقایسه میباشد.

در کتاب هگمتانه، از حفاریاتی که در همدان شده و آثاریکه از طلاکاریهای ماده‌ها بدست آمده بتفصیل یاد شده است. از جمله، درباره‌ی زنگوله‌های تزیینی شرحی جامع دارد و مورد استعمال آن نیز بصورت مقبولی احتمال داده شده است:

۳۳ عدد زنگ کوچک طلا، ظاهراً در طرف داخل و پائین دامن لباس یا در نزدیک لبه‌ی شلوار یا در محلهای دیگر لباس بانوان میدوختداند و هنگام راه رفتن صدای آهسته‌ی آنها بر تاجمل و زینت صاحب لباس می‌افزوده است. تنها یکی از ۳۳ زنگ دارای آویز است و با حرکت دادن

۳ - لوحی از مردم کینیری مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد برداشته از دائرةالمعارف هنر جهانی مجلد ششم



زنگ، صدای خفیف و مطبوعی شنیده میشود، و بالای دوعده آنها هم حلقه‌ی کوچک جای دوختن زنگ را بلباس، دارد. آویز و حلقه‌ی بقیه‌ی زنگها ازین رفته است. طول این زنگها مختلف است (کوتاهتر و بلندتر) طول آنکه آویز دارد ۱۲ میلیمتر و پهنای متوسط قسمت پائین زنگها ۷ میلیمتر است. (شکل ۱).

.....
 اظهار نظری که درباره‌ی این زنگوله‌های تزئینی شده است جالبست، زیرا زمینه‌های دیگری، اندیشه را بدرستی این نظر رهنمون است؛ و باید بدانیم که استفاده از این نوع زنگوله‌ها بمنظور هائی (که در همه حال جنبه‌ی تزئینی داشته) میان مردم دیگری نیز مورد استعمال داشته است (چنانکه نوعی از آن بصورت لوحی با زنگوله‌های اناری شکل از کیمیرها موجود است) (شکل ۲).

..... و بعلاوه، در تورات نیز گزارشی از مورد استعمال زنگوله‌ها هست (که گرچه نمیتواند از نظر نحوه‌ی استعمال ملاک پذیرش برای مردم ما باشد) ولی بهرجهت میتواند از راه قیاس و زمینه‌هائی که بیاد است راهنمای اندیشه‌ی ما باشد و توجه ما را بچگونه بود استعمال زنگوله‌ها جلب کند.

.....
 در سفر خروج (فصل نهم) آمده است:

(۱) و لباسهای خدمتی جهت خدمت مناس مقدس از لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ ساختند و بجهت هارون، لباسهای مقدس را بنهجی که خداوند، موسی را امر فرموده بود ترتیب دادند.

(۲۲) و دیگر قبای ایفود^۱ را از کار نساجی تماماً لاجورد ساخت.

(۲۴) و بردامنه^۲ قبا، انارهای لاجوردی و ارغوانی و قرمز و کتان تافته ساختند.

(۲۵) و هم زنگوله‌های زر خالص ساختند، و آن زنگوله‌ها در میان انارها بردامنه^۳ قبا دوراً گذاشتند در میان انارها.

(۲۶) و بردامنه^۴ قبا از گرداگرد يك زنگوله و يك انار، و يك زنگوله و يك انار، بجهت کار خدمت بنحوی که خداوند بموسی امر فرموده بود.

.....
 آیا پوشاك چین دار مشهور به پارسی (که برتن هخامنشی‌ها در تخت جمشید ساخته شده است) از آن مادها یا ایلامی‌ها بوده است؟

.....
 از روی گزارشهای فراوان محققان، هنوز بواقع روشن نشده است که مقصود آنان از پوشاك مادی کدام و پارسی کدام است.

یکی از آنان نظر میدهد که: پوشاك چین دار تخت جمشید درپیش، از آن مادها بوده است.

دیگری، نظر میدهد که این پوشاك را ایلامی‌ها داشته‌اند و پارسی‌ها از آنان (که بومی فلات بوده‌اند) برداشته‌اند.

هرودوت نوشته است: (که ایشان، «مقصود پارسی‌ها است» پوشاك مادی را که بهتر از مال خود تشخیص داده بودند اقتباس کردند).

۱ - ایفود - Ephod - بر کردن، پوشیدن، سوزندوزی روی لباس خاخام بزرگ (که بر روی شانه‌ی آن اسم دوازده قبیله‌ی یهود را نقش میکردند) از لغتنامه‌ی Universal English dictionary.



۴ - لوح پیروزی نارامسن پادشاه اکدی (یافته از شوش) متعلق به نیمه‌ی دوم هزاره‌ی سوم پیش از میلاد



۳ - پوشاک چین‌دار مشهور به پارسی

آیا مقصود او از پوشاک مادی کدام است (لباس چین‌دار «که معتقدند در پیش ، از آن مادها بوده» یا لباس تشکیل شده از شلوار ، پیراهن و ردا «که مورد استعمال مادها بوده و بیشتر محققان در آن اتفاق آراء دارند» .

چنین که بکوتاهی نموده شد ، آگاهیه‌ها ، بر مبنای نوشته‌های مورخان قدیم و بررسان جدید ، درهم است ، و با این وضعیت ، تفکیک لباس آنها از هم بدرستی ، مقدور نیست ، ازینرو مرور دوباره‌ای لازم می‌آید .

گزنقون نوشته است : کوروش لباس مادی را اقتباس کرد و نزدیکان خود را بر آن داشت تا این لباس را بپوشند . حسن این لباس در آنست که معایب را می‌پوشاند و اشخاص را بزرگتر و شکیل‌تر مینمایاند . کوروش تیاری نوکتیز داشت که افسری آنرا احاطه کرده بود ،



۵ - نفر اول سمت چپ : طرح مرد مادی بر نقش برجسته‌ی اکوبانی‌نی در سرپل ذهاب - دوم پارسی ، سوم مانثائی ، چهارم ، مادی در نقش برجسته آشوری

و لباس او نیم ارغوانی و نیم سفید بود (که اختصاص بشاه داشت) و يك نیم‌شاواری (که رنگی تند داشت) و ردائی ارغوانی پوشیده بود .

این توضیح گرنفون (از لحاظ درهمی پوشاکی که گزارش کرده) چنان است که بدون دقت لازم ، نمیتوان به آن تکیه کرد .

از روی سوابق تاریخی دریافته‌ایم که کلاه نوک‌تیز پیچیده به افسر ، نوعی کلاه مادی (و در اصل سکائی) میباشد ، و از هرجنس که بوده باشد (نمد ، چرم یا مفرغ) از لحاظ شکل یادآور کلاه نوک‌تیز نواردار سوارکار مادی است (که با نیزه درکار شکار شیر است) .

لباس نیم ارغوانی و نیم سفید ، از نوع پوشاک چین‌دارست که مشابهی از آن را سربازان جاویدان شوشی پوشیده‌اند .

ردای ارغوانی ، از آن نوع است که اشخاص موسوم به ماد ، در نقوش تخت‌جمشید بر دوش دارند (وبکار پرتن آن ، روی بالاپوش چین‌دار ، مناسبت ندارد) .

بنابراین ، تصور پوشاک درهم دونوع مشهور به مادی و چین‌دار مشهور به پارسی ، آمیخته‌ای نابجا و ناسامان است که داده شده است ؛ و بعلاوه ، نیم‌شاواری کوروش چیزی است

که از آن نمونه و مدرکی نداریم، و نیز تصور چنین شلواری (بی آنکه پوشاک پائین تر بدن معین باشد) که آیا پای افزاری ساق بلند داشته است که دمپای این نیم شلواری را میشد داخل آن کرد و پا را بدینوسیله پوشید» مشکل است، زیرا با عقیده‌ای که (میگویند پارسی‌ها نسبت به پوشاندن اعضای بدن خود داشته‌اند، ویزه‌گذاری گذاشتن هر یک از آنها را بی ادبی میدانستند) این برهنگی نیمه‌ی دیگر پا، با این عقیده چه وضعی پیدا می‌کرده است.

ویل دیورنت، در تاریخ تمدن مشرق زمین (بنقل از رانولسن و مراجع دیگر) - از زمان داریوش اول) نوشته است: که غالب ایشان لباسهایی مانند لباسهای مردم ماد برتن میکردند، و بعدها خود را به زیورآلات مادی نیز آراستند، و بجز دو دست، باز گذاشتن هر یک از قسمت‌های بدن را خلاف ادب می‌شمردند، و بهمین جهت، سرتاپای ایشان با سربند یا کلاه تا با پوش پوشیده بود.

(شلواری سه پارچه، پیراهن کتانی و دولباس رو، می پوشیدند که آستین آنها دست‌ها را می پوشانید، و کمربندی بر میان خود می بستند).
اینگونه لباس پوشیدن را سبب آن بود که از گزند گرمای شدید تابستان و سرمای جانکاه زمستان در امان بمانند. امتیاز شاه در آن بود که شلوار قلابدوزی شده‌ی با نقش و نگار سرخ می پوشید و دگمه‌های کفش وی برنگ زعفرانی بود.

در این جمله‌ی ویل دیورنت: (که غالب ایشان لباسهایی مانند لباسهای ماد برتن میکردند) کلمه‌ی غالب نشانه‌ی اینست که پارسیها، جز لباس مادی، از لباس دیگری نیز برخوردار بوده‌اند (و آن، میباید از نوع لباس نیم ارغوانی و نیم سفید گزنفون «که یادآور لباس شوشی است، و همان است که در تخت جمشید برتن شاهان هخامنشی ساخته‌اند» باشد) (شکل ۳).

اوستد Olmsted در کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی نوشته است: مادی‌ها با پوشیدن لباسهای اصلی‌تر ایرانی باز شناخته میشوند. لباس آنها عبارت بود از: تنزیب (پیراهن) تنگ آستین‌داری که تا بزانو میرسیده، و شلوار بلند و جبه.

جمله‌ی (لباسهای اصلی‌تر ایرانی) اندیشه را به این تصور رهبری میکنند که پوشاک دیگر (بالا پوش و دامن گشاد چین‌دار مشهور به پارسی) نمیباید از آن ایرانیان (آریائیهای فلات ایران) بوده باشد.

موضوع برهنه گذاشتن یا نگذاشتن بدن (از لحاظ آداب و رسوم) و رعایت آن، با توجه به آب و هوای هر منطقه، مطلبی است که در ایجاد چگونگی پوشاک هر قومی دخالت دارد.

ایرانیان قدیم، اگر بر این عقیده بوده‌اند که برهنه گذاشتن بدن جز دو دست از ادب به دور است، ایجاب می‌کرده است که پوشاک درخور رسم خود (که قابلیت پوشندگی کافی داشته باشد) داشته باشند، و در اینصورت، پوشاک مرکب از پیراهن و شلوار و جبه و سربند است که بنظر میرسد مناسب آنها بوده باشد، ولی در تخت جمشید می بینیم که خلاف رسم و عقیده‌ی بیان شده، کسانی را در حالت جنگ با حیوانات با تن برهنه ساخته‌اند.

ریچارد فرای می نویسد: شاید کار استوار ساختن شاهنشاهی کوروش، با بکار بستن همان روشهایی انجام گرفت که او، در یکی کردن قبیله‌ها و مردم پارس (اعم از آریائی یا بومی) همت گماشته بود.

این اختلاط عناصر فرهنگی، در جامه‌های پیکره‌هائیکه در تخت‌جمشید نقش شده‌اند، دیده می‌شود.

.....
 و باز ، ریچارد فرای بشکل از استرابون می نویسد : که پارسیان مخصوصاً
 در جامه پوشیدن از مدها پیروی کردند (جز کسانی که در جنوب بودند) ؟ و در جامه پوشیدن
 از مردم شکست خورده ی ایلام تقلید کردند (میراث ایران) .

پس ، چنین که آگاهی داده اند : اومستد دربارہی پوشاک چین دار شك دارد كه از آن آریاها باشد ، و ریچارد فرای آنها را از ایلامیان (بومی قلات ایران) میداند ، ولی دیاكونف ، این لباس چین دار را به مادها نسبت داده ، مدارکی در این زمینه ارائه میدهد .

نیار نامیده میشد و مخصوص ساکنان ماد بود) دیده نمیشود .
ولی ، چون کلاه مزبور از نیمه‌ی دوم هزاره‌ی سوم قبل از میلاد و در عهد هخامنشیان
نیز متداول بوده بیشک در دوران مورد نظر نیز مرسوم بوده است .
و سپس به نقش نارامن (که از شوش بدست آمده است) اشاره کرده می‌نویسد :

در نقش برجسته‌ی آنوبانی‌نی نیز، از ۹ تصویر، هشت نفر کلاه‌های سومری و اکدی دارند و نهمی (آنکه در صف زیرین مقدم بردیگران است) کلاه‌ی تاج (که در هزاره‌ی اول پیش از میلاد، ویژه‌ی مادی‌های شرقی بود، و بعدها پارسیان از ایشان اخذ کردند) بسر دارد. (شکل ۵).

(پیراهن گشاد «ساراپیس» با آستینهای بلند و شلواری گشاد و چین دار «که در واقع دامن درازی بود که میان دوپا جمع کرده بودند» و بالاپوش کوتاه از پارچه‌های رنگارنگ و با کار زده از پشم).

وسپس دیا کونف مراجعہ بشکلی میدهد که دوسوار را مینمایاند . (شکل ۶) .
دراین شهر ، نوک پنجه‌ی برگشته‌ی سواران ، طرحی از پای افزار را نشان نمی‌دهد ،



۶ - طرح مهر تپه‌ی سی‌بلك كاشان ، وسند دياكونف برای پوشاك چين‌دار مشهور به پارسی

ولی این نوك برگشته ، پای افزاری را از همان نوع مادی منقوش بر صخره‌های آشوری «که ساق بلند است» بیاد می‌آورد .

طرح شلوار ، بنحوی است که شلوار گشاد یا دامن بلند چين‌دار را (که دياكونف شرح داده ، و این شکل را برای نمودن آن نوع پوشاك بعنوان سند ارائه داده‌است) به اندیشه نمی‌آورد ، بلکه بیشتر یادآور نوع شلواری است که آشوریها ، سکاها و مادهاى نقش آشوری دارند . بالاتنه‌ی سواران نیز برهنه است و بالاپوشی را نمی‌نمایاند تا تصور چين‌دار یا بدون چين بودن (یا نوع دیگری) پیش آید ، و کلاه دنباله‌دار سوار (که دنباله‌ای پهن و سنگین دارد) چنان نیست که بدستار یا کلاهی شبیه باشد ، مگر که شباهت دوری بکلاه مردی از نقش برجسته‌ی مقبره‌ی قیزقاپان دارد^۱ .

۱ - نقش مقبره‌ی قیزقاپان (طبق اشاره‌ی دياكونف) در دره‌ی شهر زور (کنار دیهکنه‌ی سورداش ، نزدیک سلیمانیه) واقع است .

ایران در آینه جهان

ترجمه کیکاوس جهان‌داری
از کتاب لوئی هوو

دوره هخامنشیان

با بروی کار آمدن هخامنشیان دولتی به وجود آمد که از نظر عظمت تا آن روز نظیر نداشت و شامل ایران، بین‌النهرین، سوریه، مصر، آسیای صغیر و هند غربی می‌گردید. سرعت ایجاد چنین دولتی واقعاً حیرت‌انگیز بود. فتوحات هخامنشیان همه در عرض سی سال انجام پذیرفت. اما، مهمتر از این موفقیت زمانی و مکانی خصوصیات امپراتوری داریوش بود. چنین دولتی ممالک و اقوام و مدنیتهایی را شامل می‌شد که از نظر اختلاف و ناهمسانی آنها می‌توان آسیای تحت نفوذ یونان، مصر و بین‌النهرین را به عنوان مثال ذکر کرد. آری چنین دولتی توانست پایدار بماند. داریوش چنان لیاقتی در مملکتداری از خود نشان داد و توانست چنان روش متنوعی در حکومت اختیار کند که در عین وحدت اصالت هریک از این ممالک نیز محفوظ بماند. این دولت در عین حال توانست ترکیب زنده و فعالی از همه اشکال هنری که در آنسور و از آن مهمتر در مصر موجود بود ایجاد کند. چنین مملکتی بیش از دو قرن از ۵۳۹ تا ۳۳۱ قبل از میلاد پایدار ماند و ماهر گاه درست خصوصیات کاملاً متفاوت اعضا، متشکله این امپراتوری پهنای را در نظر داشتند باشیم درمی‌یابیم که این امر چه واقعه فوق‌العاده‌ای بوده است. تنها حکومتی قادر و قاهر بود که می‌توانست دولتی را برای این مدت دراز برپای نگاهدارد و تنها از همین دیدگاه است که ما میتوانیم هنر و معماری این دوره را که هدف آن موقوف به تکریم و پرستش شخص پادشاه بود و اراده فرمانروا منحصرأ موجود آن به شمار می‌رفت توجیه کنیم. آری این پادشاه می‌کوشید که مدنیت‌های کشورهای مقهور را درهم بیاورد و از آن تنوع و هدفی فراهم آورد.

نظری اجمالی به تاریخ هخامنشیان

در سال ۵۵۹ کوروش از طایفه هخامنشی که یکی از ده طایفه مهم فارس در جنوب غربی نجد ایران بود پادشاه اتزان شد و خاندان خود را به نام جد خود هخامنش مرسوم کرد. سرزمین پادشاهی اتزان، که کم و بیش با ایلام متحد است در این زمان با جگرار دولت بزرگ مادّی محسوب میشود.

کوروش بین سالهای ۵۵۶ و ۵۴۹ قبل از مسیح علم طغیان برافراشت. استیلا گس پادشاه

۱ در بدو امر دولت هخامنشی به قبایل و ملل مقهور احترام می‌گذازد و بیشتر به آنها به چشم متفق و دوست می‌نگرد تا فرودست و فرمانبر. به همین دلیل هم هست که کوروش در سال ۵۳۹ قبل از میلاد همزمان با تصرف بابل یهودیان اخراج شده را باز می‌گرداند و دستور می‌دهد که آنها معابد خود را سازند و به همین جهت مورد تسجید و تحسین یهودیان قرار می‌گیرد و از او به عنوان مسیح کرده پسر یاد می‌کند. خداوند در حق مسیح کرده خود کوروش چنین میفرماید: «چونکه من او را به قصد اینکه طوائف از حضورش مغلوب شوند به دست راستی گرفتم پس کمرگاه ملوک را حل کرده درهای دوحصرای را بیس رویس منخوج خواهم کرد که دروازه‌ها بسته نگردند. من در پستاییشت رفته پشته‌ها را هموار میسازم و درهای برجین را شکسته بندهای آهنین را پاره پاره مینمایم. خربنهای فلست و دقینه‌های مستور بتو میدهم تا که بدانی من که ترا باست میخوانم خداوند و خدای اسرائیل» (کتاب اشعیا، فصل چهل و پنجم، آیدهای ۱-۳).



سر شیری در حال غرییدن از سنگ لاجورد -
تخت جمشید - قرن پنجم تا چهارم قبل از
میلاد - هوزه ایران باستان - تهران



دويز وحشی از طلا - دوره هخامنشی قرون ششم تا پنجم قبل از میلاد
مسیح - درموزه فریر گالری واشنگتن

ماد شخصاً در محل حاضر می شود تا طغیان را سرکوب کند اما شکست می خورد و به اسارت می افتد. اکباتان تسخیر و غارت می شود. فارسیان تمام قلمرو حکومت ماد را به خود ضمیمه می کنند و کوروش پاسارگاد یکی از پایتخت های بزرگ هخامنشی را تأسیس می کند. در سال ۵۴۶ لشکرکشی مشهور برای جنگ با کرزوس پادشاه لیدییه صورت می گیرد. کرزوس نیز شکست می خورد و اسیر می شود، لیدییه ساتراپ نشین می شود و شهرهای یونانی آسیای صغیر یکی پس از دیگری منکوب می شوند. تمام قسمت غربی آسیای صغیر تحت سیطره هخامنشیان در می آید. در سال ۵۳۹ قبل از مسیح کوروش سراسر دجله را تا بابل در می نوردد. در آنجا بنویند اسیر می گردد و بندگان بابلی ناگزیر از بوسیدن پای فرمانروای مطلق خود می شوند. بدین طریق فارسیان تقریباً بر تمام شرق نزدیک تسلط می یابند و این فتوحات همه جا به سهولت صورت می پذیرد. قوم پارسی در سالهای معدودی بر تمام قلمرو حکومتی شرق قدیم دست می یابد. در گذشته می خواستند که در این پیشرفت ها نفوذ دین زرتشت را دخیل بدانند و همه را مدیون توسعه آن اعتقاد بشمارند. اما برخلاف اعراب که هم خود را مضروف توسعه و انتشار دین تازه کردند هخامنشیان بسیار در قبال اعتقادات دین دیگران گذشت و تساهل از خود نشان دادند و به ادیانی که در قلمرو حکومتشان بود احترام گذاردند. کافی است در این بازگشت قوم یهود را به خاطر آوریم و حدود فرمانی را که آنها را قادر به تجدید بنای معبد خود ساخت. از آن گذشته باز باید به خاطر داشت که کوروش در بابل خود را برگزیده و طرف توجه خاص مردوک خواند، دست های او را در دست گرفت و پس از ورود به شهر دستور به تجدید بنای معبد او داد.

توضیح اینکه علت تفوق نظامی فارسیان از چه بود کاری است دشوار. اینان در هر کار سرعت عمل داشتند، در برابر هیچ نیروی ورشوای پاست نمی کردند و از آن گذشته طلای پارسیان معجزی می کرد و کار را پیش می برد.

از تشکیلات مملکت در این دوره تقریباً هیچ اطلاعی درست نیست هر چند که بدون ادنی تردید سازمان چالب توجهی در آن دولت وجود داشته است زیرا در تمام دوران فرمانروائی کوروش حتی يك طغیان و عصیان نیز رخ نداد. پس از مرگ کوروش پسر ارشدش کموجیه (۵۲۲ - ۵۳۰ قبل از میلاد مسیح) مصر را مسخر کرد. پساتیش فرعون در ممفیس محاصره شد

وناگزیر از تسلیم گردید. در ژوئن ۵۲۵ قبل از مسیح دولت دره نیل مطیع و منقاد می‌گردد. کمبوجیه در سال ۵۲۳ قبل از مسیح از صحنه تاریخ خارج می‌شود. پس از واقعه گوماتای غاصب یکی از بستگان دور کوروش به نام داریوش اول بر سریر سلطنت می‌نشیند و از ۵۲۲ تا ۴۸۶ قبل از میلاد سلطنت می‌کند. دوره فتوحات دیگر سپری شده است و باید با سازمانی مطمئن و پیاپی برجا حکومت بر این دیار پهناور را تسجیل نمود. اما بعضی از عصیان‌های محلی وحدت حکومت هخامنشی را متزلزل می‌کند. دیگر نرمی به کار نمی‌آید و به همین دلیل هم سران پیام‌ها به دارا آویخته می‌شوند.

به دستور داریوش حجاری بسیار مهمی در یستون به وجود می‌آید. در این حجاری داریوش را در زیر مظهری از اهور مزدا می‌بینیم که بالهای خود را گسترده است. او پیشاپیش دوتن از بزرگان گام برمی‌دارد و پای خود را بر پشت یکی از دشمنان می‌گذارد و بر هشت تن از نافرمانان که دستهایشان به پشت بسته است و ریشمانی به گردن دارند تحکم می‌کند (نهمین اسیر کلاه نوك تیز سكاها را بر سر دارد). در زیر حجاری کتیبه‌ای سه زبانی گزارش فیروزی شاه شاهان را می‌دهد.

اما داریوش به حفظ دولت کمبوجیه اکتفا نرزید و به توسعه آن هم همت گماشت. فتح ساتراپ‌نشین هندوستان از مرزهای او است. از این ناحیه (که با سند مطابق است) در یستون ذکری نشده است. دیگر مشرق زمین برای اولین بار متحد شده و بهم پیوسته است. دولت ایران شامل مصر و سیرنائیک می‌شود و تا ترکستان و هند می‌رسد و برای توسعه دادن به این دولت پهناور هم می‌شد شرق را انتخاب کرد و هم غرب را. داریوش راه غرب را در پیش گرفت. پس از چند جنگ موفقیت‌آمیز با یونانیها در سال ۴۹۰ قبل از میلاد نزدیک ماراتن داریوش برای نخستین بار شکست خورد. از نظر یونانیها ماراتن پیروزی قطعی و حتمی بحساب می‌آید. اما برای ایرانیها تنها عقب‌نشینی ساده و بی‌اهمیتی محسوب می‌شد. پاسارگاد به عنوان پایتخت خیلی دور از دسترس شده بود هر چند که به عنوان مرکز دینی همچنان مورد توجه بود و شاهان تا آخر دوره حکومت این سلسله در آنجا تاجگذاری می‌کردند. اما شوش بعنوان پایتخت سیاسی و اداری جای پاسارگاد را گرفت. این شهر قدیمی ایلامی برای این مقصود موقعی برجسته داشت. خلیج فارس که ارتباط امپراتوری را با مصر و هند برقرار می‌داشت در حدود صد کیلومتر از آن فاصله داشت. دجله ارتباط آنرا با بابل تأمین می‌کرد. بزودی در این شهر کاخهای سلطنتی و يك حلقه بنا گردید. در دوره فرمانروائی اردشیر اول کاخ بزرگ در اثر حریق معدوم شد. در جنوبی‌ترین نقطه شهر در انتظار تجدید بنای کاخ اصلی بلافاصله مقری برای پادشاه ساخته شد که خیلی کوچکتر بود. قطعات حجاری که از شوش به دست آمده همه متعلق به همین کاخ كوچك است.

این بنا هنوز درست به اتمام نرسیده بود که داریوش تصمیم گرفت که در قلب امپراتوری پایتخت دیگری بنا کند که همان پرسپولیس یعنی «شهر پارسیان»^۲ باشد. این شهر دارای بناهای عظیمی بود که بکار برگزاری بزرگترین تشریفات سال می‌خورد. هنگام اعتدال ربیعی نمایندگان از سراسر کشور به پایتخت می‌آمدند تا شاه شاهان را بستانند. پرسپولیس محل مطمئنی بود که تمام قبایل و امم فرودست این امپراتوری پهناور می‌توانستند در آنجا در کمال امن و راحت به انجام دادن مراسم قربانی دینی خود بپردازند. مراسم رسمی نیایش پادشاهی

۲ - بعضی از باستان‌شناسان معتقدند که انتخاب محل تخت‌جمشید حتی شروع ساختمان آن به دستور کوروش بوده است. اما آندره گدار سنه ۵۰ قبل از میلاد را پیشنهاد می‌کند (هنر ایران، چاپ پاریس ۱۹۶۲ صفحه ۱۱۸). نظر گدار از آنجا تأیید می‌شود که داریوش نمی‌توانست در عین حال در سال ۵۱۸ قبل از مسیح هم محل تخت‌جمشید را انتخاب کند و هم بناهای عظیمی مانند صفه، آپادانا و تحیره را بنیاد گذارد. از آن گذشته در اثر حفاریهای هرتسفلد (۱۹۳۱ در تخت‌جمشید) بی‌بناهائی از زیر خاک بیرون آمد که بنظر می‌آید همان گور کمبوجیه باشد.



سنگ سیاهی که مورد استعمال آن
معلوم نشد و مزین است به نقش
شیری که می‌غرد. تخت جمشید -
دوره هخامنشی - قرن پنجم
قبل از میلاد

در کار نبود. اما این که پادشاه به اراده خدای بزرگ و آفریننده جهان اهورامزدا بر سریر سلطنت جلوس کرده بود به اجزاء این امپراتوری وحدتی می‌بخشید. همه چیز در تخت جمشید ساخته و پرداخته شده است تا این حس ملی را در بینندگان و اتباع بیدار کند و به تشریفاتی که هر سال به موقع بهار اجرا می‌شد جلال و جبروت بخشد. . . . تحت قیادت اهورامزدا و در حضور شاه شاهان دوقوم سرور یعنی پارسیان و مادیان در این مراسم شرکت می‌جستند و ناظر این بودند که چگونه تمام اقوام و امم مختلف این امپراتوری پهناور هدایای خود را به نشانه وفاداری و اطاعت به پای تخت شاه تبار می‌کنند.^۳

در آن عهد که قدرت ایرانیان به ذروه خود رسید هنر ایرانی نیز در حد اعتدالی خود بود تا جنگ برق‌آسای اسکندر این امپراتوری توانست بر پایه‌های مستحکمی که به دست کمبوجیه و داریوش ایجاد شده بود پایدار بماند. توسعه این دولت باشکستی که خشایارشا (۴۶۵ - ۴۸۶ قبل از میلاد) در انجام نقشه خود برای دست یافتن به یونان خورد متوقف گردید. اردشیر اول (۳۵۹ - ۴۰۴ قبل از میلاد) مردی بود سست. از دوره داریوش دوم تحریکات و فساد آغاز دوره انحطاط و فساد را گواه است. در سارد، ماد و مصر نافرمانی و عصیان ظاهر می‌شود. در دوره سلطنت پسر او بنام اردشیر دوم (۳۵۹ - ۴۰۴ قبل از میلاد مسیح) باز هم حکومت ضعیف‌تر می‌شود. بازگشت ده هزار تن مزدور یونانی که پس از قتل فرمانده خود با گذشتن از ارمنستان بدون اینکه کسی معارض آنها شود به کشور خود رسیدند نشانه‌ای بارز است برای ضعف و فتور. مصر نیز استقلال می‌خواهد و بدون در دسر به مطلوب خود می‌رسد. خود امپراتوری نیز با طغیان ساتراپ‌ها از بیخ و بن متزلزل می‌گردد. در دوره اردشیر سوم (۳۳۸ - ۳۵۹ قبل از میلاد) باز این کشور دمی برخورد می‌آساید. این فرمانروا مردی است با اراده، مقتدر و سخت‌گیر و با تصمیمی ترلز ناپذیر طغیان‌ها را سرکوب و از نو مصر را مخر می‌کند. اما او را مسموم می‌کنند و دولت هخامنشی پس از او دیری نمی‌پاید.

در مغرب نیروهای تازه نفسی خودنمایی می‌کنند. ایرانیان خطر مقدونیان را دست کم می‌گیرند. هنگامی که اسکندر با سپاهی اندک از داردانل می‌گذرد داریوش سوم فرمان می‌دهد که او را مقهور کنند و به شوش بیاورند. اما سپاه ایران در نبرد گرانیکوس منهدم می‌شود. شهرها یکی پس از دیگری به دست دشمن می‌افتد و شاه ناگزیر از تخیلات خود چشم می‌پوشد. هنگامی که شاه به دفاع از خط رودخانه‌های بزرگ توفیق می‌یابد، می‌کوشد تا با دادن هدایا خود را از مهلکه برهاند اما اسکندر از معامله درباره چیزی که در اختیار خود می‌داند سرباز می‌زند. در گوگمل نزدیک کوه‌های آسور سرانجام دولت هخامنشی منقرض می‌شود. داریوش به اکباتان می‌گریزد. شوش بدون مقاومت تسلیم می‌شود. بر اثر حدوث اتفاقی یا غیر از آن تخت جمشید طعمه حریق می‌گردد و داریوش در شمال شرق مملکت نزدیک دامغان بدست یکی از ساتراپ‌ها کشته می‌شود.

3 - R. Ghirshman, Perse, Paris 1963, p. 154.

تاریخ کتاب و کتابخانه در ایران

(۱۹)

رکن الدین همایونفرخ

۳۴۶ - کتابخانه مظفر شاه کرمانی - کرمانشاه : محمد تقی کرمانی ملقب به حکیم ایمانی نخست در کرمان طب فراگرفت و از علوم ادبی نیز بهره وافق یافت سپس مجذوب مشتاقعلی شاه شد^۱ و به مظفرعلیشاه ملقب گشت . او مردی دانشمند و وارسته بود و تصنیفات و تألیفات بسیار دارد از جمله تصنیفات مظفرعلیشاه مجمع البحار و بحر الاسرار است .

مظفرعلیشاه در کرمانشاه بارشاد و هدایت مجذوبان و وارستگان وادی عرفان می پرداخت و محضرش مجمع طالب علمان بود . در خانقاهش کتابخانه جامعی برای استفاده شاگردان فراهم آورده بود . مظفرعلیشاه در سال ۱۲۱۵ در کرمانشاه دعوت حق را لبیک گفت و کتابخانه خانقاه هم چنان دائر بود .

۳۴۷ - کتابخانه مدرسه ایلچی . اصفهان : کتابخانه مدرسه ایلچی واقع در محله احمدآباد اصفهان تا سال ۱۲۳۸ ه . دائر بوده . کتابهایی از کتابخانه مدرسه ایلچی در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است از جمله برهان قاطع شماره ۸۴۷ و شاهنامه فتحعلیخان صبا با ۲۳ مجلس زیبا .

۳۴۸ - کتابخانه صاحب دیوان . شیراز : میرزا فتحعلی فرزند حاج میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی گذشته از اینکه در دستگاه دولت صاحب عنوان و مقام بوده خود تمکن بسیار داشته و به جمع آوری و استنساخ کتاب شوق و ذوق فراوان میورزیده و وسیله خطاطان زمان کتابهایی ممتاز برای کتابخانه اش در شیراز فراهم می آورده و از این نظر کتابخانه او یکی از کتابخانه های ممتاز دوران قاجار بشمار است^۲ .

۳۴۹ - کتابخانه دولتشاه . کرمانشاه : محمدعلی میرزا دولتشاه مهین فرزند فتحعلیشاه از شاهزادگان دانشمند و کاردان قاجار است او شعر میسروده و اشعار او نیز شیرین و نمکین است . دولتشاه سالها والی غرب بود و در کرمانشاه کاخی زیبا بنا نهاد و در آنجا کتابخانه ای نفیس که مجموعه ای از نسخ نادر و نایاب بود جمع آورد خوشبختانه از نسخ کتابخانه او تعدادی در تملک کتابخانه مجلس شورای ملی و مجموعه نویسنده موجود است .

۳۵۰ - کتابخانه طبری . تهران : عبدالله منشی طبری از دانشمندان دوران قاجار است که مصحح شرح قاموس اوست و تا سال ۱۲۸۰ در تهران میزیسته . کتابخانه او از کتابخانه های معروف تهران بوده و پس از تفرقه کتابهای کتابخانه او تعدادی از آنها در تملک کتابخانه مجلس شورای ملی درآمده است .

۳۵۱ - کتابخانه سیف الدوله سلطان محمد میرزا . تهران : ابن شاهزاده دانشمند مؤلف تذکره السلاطین و ملوک الکلام و مثنویهای تحفة الحرمین و سیف الرسائل است . کتابخانه ای بسیار ممتاز داشته است که مورد توجه محققان و دانشمندان دوران قاجار بوده است . کتابخانه سیف الدوله

۱ - شهید سال ۱۲۰۶ ه .

۲ - فارسنامه ناصری ج ۳۱ - ۳۴ .

به ثبت ناسخ التواریخ تا سال ۱۲۸۸ ه. دایر بوده است.^۳

۳۵۲ - کتابخانه اعتضاد السلطنه . تهران : علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه از فرزندان فتحعلیشاه قاجار و از شاهزادگان دانشمند بود . شرح آثار الباقیه از اوست . مدت‌ها ریاست مدرسه دارالفنون ناصری را در عهده داشت و سپس بوزارت علوم منصوب گردید . رویهمرفته ۲۲ سال عمر او به مشاغل فرهنگی گذشت و از این راه در دوران قاجار منشأ خدماتی شد . کتابخانه اعتضاد السلطنه یکی از کتابخانه‌های غنی و معتبر قرون اخیر ایران بود . پس از مرگش متأسفانه کتابهای این کتابخانه پراکنده شد و تعدادی از آن بتصرف و تملک کتابخانه مدرسه عالی سهسالار درآمد .

۳۵۳ - کتابخانه بهمن میرزا . تهران : بهمن میرزا فرزند عباس میرزا و برادر محمدشاه قاجار است مدت‌ها حکومت اردبیل را داشته است . او نیز از شاهزادگان با ذوق و هنردوست و دانشمند بود . تذکره محمد شاهی از تألیفات اوست و بخصوص قسمت معاصران این تذکره شایان توجه است .

در تذکره محمد شاهی رویهمرفته نزدیک به هیجده هزار بیت شعر از شعرای ایران را فراهم آورده است - کتابخانه بهمن میرزا از کتابخانه‌های نامی دوران قاجار بود که خوشبختانه نسخه‌های نفیسی از کتابخانه او به تملک مجلس شورای ملی درآمده است .

۳۵۴ - کتابخانه شاهزاده حسام السلطنه . تهران : محمدتقی میرزا حسام السلطنه نیز از شاهزادگان کاردان و از فرزندان لایق فتحعلیشاه بود . بسیار دوستدار اهل علم و فضل بود . بخواهش او آثاری چند تألیف و تصنیف یافت از جمله سید کشفی میزان الملوك والطوائف را بنام او نوشت . کتابخانه حسام السلطنه از کتابخانه‌های ممتاز دوران قاجار بشمار است . نسخه‌هایی از کتابخانه این شاهزاده در کتابخانه نویسنده محفوظ است .

۳۵۵ - کتابخانه صدرالدین دزفولی : سید صدرالدین دزفولی متخلص به کاشف متوفی ۱۲۵۸ در دزفول کتابخانه معتبری فراهم آورده بود و این کتابخانه سالیان دراز در خاندان او باقی بود^۴ . نویسنده از سرنوشت این کتابخانه بی‌اطلاع است .

۳۵۶ - کتابخانه میرزا بابای مستوفی : از مستوفیان زمان فتحعلیشاه و از معتقدان سلسله نعمت‌الهی بوده است . کتابخانه نفیسی فراهم آورده بود که از لحاظ دارا بودن نسخه‌های نادر و کمیاب ممتاز بوده است کتابهایی متعلق بکتابخانه او در کتابخانه نویسنده موجود است که ثبت کتابخانه او را بتاریخ ۱۲۷۱ دارد .

۳۵۷ - کتابخانه مدرسه دارالشفا . تهران : در زمان فتحعلیشاه قاجار بمنظور ایجاد

۳ - ناسخ التواریخ ص ۳۸ - ۳۹ .

۴ - بستان‌السیاحه .

بیمارستان، ساختمان مدرسه دارالشفا انجام گرفت لیکن بعد به مدرسه واگذار شد و به همین علت نام آن همچنان دارالشفا باقی ماند. گروه کثیری از شخصیت‌های علمی قرن سیزدهم هجری ایران از شاگردان و محصلان این مدرسه بنام بوده‌اند. از جمله مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه حکیم و دانشمند قرن اخیر ایران که پس از فراغ از تحصیل در مدرسه دارالشفا سکونت کرد و درس میگفت و تا پایان عمر هم تاهل اختیار نکرد. کتابخانه مدرسه دارالشفا را او ترتیب داد و یکی دیگر از شاگردان شهیر این مدرسه میرزا طاهر تنکابنی فیلسوف اخیر ایران بود.

۳۵۸ - کتابخانه فرهاد میرزا، تهران: حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا از شاهزادگان قاجار است. این مرد سخن‌شناس و ادب‌دوست تألیفات ارزنده نیز دارد. از جمله جام جم، زنبیل، قفقاز زخار، منشآت، فرهاد میرزا در جمع‌آوری نسخ خطی عشق و علاقه وافر و زایدالوصفی داشته و از این راه به حفظ آثار مخطوط دوران قاجار خدمتی بسزا کرده است. کتابخانه فرهاد میرزا شهرت و معروفیت فوق‌العاده کسب کرد کتابهایی که متعلق به کتابخانه فرهاد میرزا بوده است همگی امضا و تاریخ خرید را در پشت برگ اول کتاب بخط فرهاد میرزا دارند. از کتابهای کتابخانه فرهاد میرزا تعدادی در کتابخانه مجلس شورای ملی و کتابخانه ملک و کتابخانه‌های خصوصی ایران موجود است. در کتابخانه‌های خارج از ایران نیز از نسخه‌های نفیس کتابخانه فرهاد میرزا یافت میشود از جمله میتوان تاریخ‌گزیده مورخ ۸۵۷ را یاد کرد که مآخذ چاپ آن وسیله پروفیسور ادوارد برون فقید گردیده است.

۳۵۹ - کتابخانه بزرگ صدر، اصفهان: حاج محمدحسین خان صدر اصفهانی از رجال و معاریف نامدار اصفهان بوده است که در دوره فتحعلیشاه بصدارت رسید. صدر در نخستین سال تاجگذاری آقا محمدخان قاجار (۱۲۱۰) به حکومت اصفهان منصوب شد و در دوران سلطنت فتحعلیشاه بسمت بیگریگی اصفهان و قم و کاشان برگزیده شد و بسال ۱۲۳۴ بصدارت رسید. در اصفهان منشأ و موجود آثار خیر بسیار گشت از جمله احداث چهارباغ صدر و ساختن سه مدرسه بدین شرح:

۱ - مدرسه بزرگ صدر ۲ - مدرسه پای‌قلعه ۳ - مدرسه خیابان چهارباغ.^۵
مدرسه بزرگ صدر از مدارس نامدار قرن اخیر ایران است زیرا مدرسان آن پیوسته از علمای عالیمقام بوده‌اند و حضرات آن در میان طلاب علوم دست بدست می‌گشته است. کتابخانه مدرسه صدر بشرحی که خواهد آمد بنیاد یافت و هم‌اکنون نیز از کتابخانه‌های بزرگ و قابل‌توجه اصفهان است.^۶ در سردر مدرسه صدر اشعاری بخط نستعلیق سفید برزمینه مشکی کاشی معرق است که اثر طبع استاد جلال‌الدین همائی است که بسال ۱۳۴۱ ه. بمناست تعمیر و تکمیل کتابخانه در زمان تولیت مرحوم حاج شیخ محمدحسین صدر سروده‌اند چون حاج محمدحسین صدر خود توفیق اتمام مدرسه را نیافت بنابراین تکمیل بنای کتابخانه را بعدها آقا حاج سیدمحمد رضا

۵ - شرح حال مفصل صدر اصفهانی در مجله یادگار شماره ۸ سال ۲ ص ۴۱ - ۵۷ آمده است مطالبان بدان مراجعه فرمایند.

۶ - نویسنده تصور میکند کتابخانه مدرسه صدر نیز برای کسانی که دلیل وسند میخواهند که مدارس قدیمه کتابخانه داشته‌اند دلیل وسند زنده و ارزنده باشد.

خراسانی مدرس مدرسه مذکور بانجام و اتمام رسانید .

در کتیبه سردر کتابخانه چنین آمده است « فقد اقدم السيد السند الفقيه و آية الله الملك الجليل السيد محمدرضا الخراساني التأسيس هذا البناء و تکميله احیاء العلوم و المعارف الدینیة و حفظ الكتب العلمیه » و در لوحی کوچک در قسمت فوقانی سردر کتابخانه که مورخ ۱۳۶۴ است اشعاری است اثر طبع استاد همائی مد ظله العالی که در توصیف و ارزش و اهمیت کتاب و کتابخانه سروده اند که نقل آن در این تاریخچه بسیار بجا و بمورد است .

دانش طلب که دانش و دین در کمال نفس	مس وجود را مثل کیمیا بود
بر رهروان ز منزل شک تا در یقین	دانش چراغ روشن و دین رهنما بود
با پیر و بال علم هیولای نفس را	تا عقل مستفاد همی از بقا بود
افشانند آستین بجهان آنکه با ادب	بر آستان علم و ادب جبهه سا بود
آنها که دست علم و ادب دستگاه داد	در پایه آسمان و زمین زیر پا بود
هر مجلسی ز علم بود باغی از بهشت	این گفته نکته ای ز شد اولیا بود
باشد کتابخانه یکی گنج پر گهر	کاز هر گهرش مخزن دل پر بها بود
یا منبعی ز نور که هر ذره اش را	افزون از آفتاب و فروغ و ضیا بود
یا گلشنی ز علم که اوراق گلشنش	اندر دماغ ناطقه دانش فرا بود
پاینده باد حجت اسلام و دین رضا	کاز وی اساس و شالده اش این بنا بود
سرمایه نجات بکار دو عالم است	کاری که از برای رضای خدا بود
بشنو دو جمله از پی تاریخ این بنا	کآن هر دو یادگار ز طبع سنا بود

از این کتابخانه بگو علم دین سپس

برگو بنای علم ز سعی رضا بود (۱۳۶۳)

۳۶۰ - کتابخانه اعتماد السلطنه . تهران : اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمه ناصرالدین شاه بود . آثاری چند تألیف کرده که معروف تر از همه الاماثر والآثار و خاطرات اوست اعتماد السلطنه کتابخانه بزرگی از کتابهای خطی و چاپی ، فرانسه ، عربی ، فارسی ، ترکی فراهم آورده بود که پس از درگذشتش چون فرزند ذکور نداشت این کتابخانه بنحو تأثر انگیزی متفرق شد و تعداد قابل توجهی از کتابهای کتابخانه او را شادروان ذکاء الملک فروغی و مهندس بغایری و سردار اسعد بختیاری خریداری کردند .

۳۶۱ - کتابخانه میرزا عبدالغفار نجم الدوله اصفهانی : نجم الدوله اصفهانی از مفاخر معاصر ایران و از ریاضی دانان بنام و شهیر قرن اخیر است . او کاشف بسیاری از فنون ریاضی است دستورهای جبری و مبانی لگاریتم در اعداد را او کشف کرده است و در ریاضی و نجوم مصنفات بسیار دارد . نجم الدوله کتابهای خطی و نایاب ریاضی و هیأت را جمع آورده بود و اگر نتوانسته بود آن را مالک شود از نسخه آن رونویس و استنساخ کرده بود و به همین جهت کتابخانه او مجموعه نفیسی از کتابهای علوم بشمار می آید . کتابخانه او تا این اواخر نزد فرزندش محفوظ بود و بقرار اطلاع در سالهای اخیر آقای فخرالدین نصیری امینی بیشتر کتابهای این کتابخانه را خریداری کرده اند .

نظـر

حسن نراقی

دانش و هنرمیباشد و نیز قبیله‌ای تازی‌تژاد از قوم حمدان اهل یمن در آن نواحی جای دارند . و این دو بخش بمنزله حدیست میان حوزه‌های عمال قم و اصفهان .

و نویسندگان دیگر قدیم هم مانند سمعی در کتاب انساب و یاقوت در معجم البلدان نظنر را بعنوان (بلندة) یعنی شهری کوچک از نواحی یا اعمال اصفهان خوانده‌اند و فیروزآبادی نیز در کتاب قاموس مینویسد : نظنر شهر است بین قم و اصفهان . بطور کلی در این مآخذ هر کجا راجع‌بیک ازدهات و قراء کاشان یا نظنر گفتگوئی بمیان آمده بدون تفاوت آنها را جزء ثوابع اصفهان می‌شمارند مانند آنکه یاقوت فین را هم گوید :

(قریه‌ایست از قراء کاشان از نواحی اصفهان) . همچنین درباره طرق نیز که از ثوابع مهم نظنر است گوید (قریه من اعمال اصفهان قرب نظنر شبه بلندة) .

در برخی از مآخذ جغرافیائی قدیم نیز بمناسبت همجوار بودن کوه کرکس با قصبه نظنر نام آن برده شده چنانکه مقتضی کرکس کوه را بلندترین کوههای کویر لوت شمرده و اصطخری گوید : کرکس کوه و سیاه کوه پناهگاه راهزنان بوده و در یکی از دره‌های کرکس کوه چشمه آبی موسوم به (آب بندم) بوده که از شکاف سنگی در میان صخره‌ها بیرون آمده است . و حمدالله مستوفی درباره کرکس کوه مینویسد :

(کوهی است بحدود شهر نظنر و با هیچ کوه پیوسته نیست . دورش ده فرسنگ است . کوهی سخت بلند است و از

آثار و ابنیه مهم تاریخی ، مردان بزرگ و نامور و نمونه‌های زنده‌ای از آداب و سنن و لباسهای باستانی ایران .

سابقه تاریخی :

حمدالله مستوفی در کتاب نزهت القلوب گوید :

(نظنر از اقلیم چهارم است . شهری وسط و قریب سی پاره دیه از ثوابع آن . حقوق دیوانی آن ده تومان و دوهزار و پانصد دینار است .)

ناگفته نماند که يك تومان مغولی زر برابر با ده هزار عند مسكوك دینار طلا بوده است .

از بقایای آثار و علائم تاریخی نظنر معلوم میشود که این ناحیه در ادوار مهم تاریخ ایران مانند زمان ساسانیان و اجد اهمیت و مورد توجه بوده است .

در قرون اولیه اسلامی که کلیه روستاهای حدود نظنر و کاشان تا قریه راوند تابع حوزه امیرنشین اصفهان بوده جغرافی‌نویسان آن عهد مجموع قراء و آبادیهای این منطقه وسیع را بدو بخش سردسیر و گرمسیر تقسیم و نامگذاری کرده‌اند . چنانکه ابن رسته اصفهانی در کتاب «اعلاق النفسیه» تألیف سال ۲۹۰ هجری در ضمن شرح روستاهای اصفهان می‌نویسد :

(ولهامن الرساتیق روستاقا سردقاسان و جرم قاسان . فیهما اشراف می‌الدهاقین و قوم من العرب من اهل الیمن من حمدان و هما الحدیین علی اصفهان و قم)

یعنی از جمله روستاهای اصفهان دو بخش سردسیر و گرمسیر است که جایگاه آزادمردان والا گهر و خداوندان

راست : منظره عمومی شهر نطنز و افروشته از ایوان بقعه بی بی رقیه
چپ : بقایای آتشکده یا چهارطاقی عصر ساسانی در نطنز - (نقل از آثار ایران گدار)



۵۶۹) از مشایخ نام آور و اقطاب مشهور تصوف . مرشد و استاد شیخ عزالدین محمود نطنزی کاشانی (در گذشته ۷۳۵) عارف و محقق و مؤلف کتابهای مصباح الهدایه و شرح عارفانه بر قصیده ابن فارض و غیره و محمد بن احمد نطنزی از محدثین مشهور . سید حسن بن حسین الحسینی مشهور بسید واقف (در گذشته ۸۵۹) از عرفای اواسط قرن نهم هجری .

و از پیشوایان بزرگ روحانی : مانند حاج ملا احمد نطنزی و فرزندان وی میرزا ابوتراب (که در فنون معقول و ریاضیات استادی مسلم بود) و حاج ملا محمد حسین معروف بحجة الاسلام نطنزی کاشانی و فرزند دیگر وی حاج ملا محمد حسن از اقطاب سلسله دراویش شاه نعمت الهی .

از جمله وزراء و مستوفیان : خواجه قاسم . مستوفی دیوان شاه طهماسب صفوی . خواجه امیر بیك از امرای دربار شاه طهماسب که در علم ترسل و شیوه نویسندگی و حسن خط نظیر نداشته است . میر ابوالمعالی برزودی نطنزی ، وزیر حضور و مجلس نویس شاه عباس اول .

۱ - (طرق - مدینه بقرب امیهان لاهلاید باسطة فی آلات المستظرفه من العاج والابنوس یحمل منها الی سایر البلاد کل آلة ظریفه یعجز عن مثلها منافع غیرها من البلاد .) (صفحه ۲۷۳ کتاب آثار البلاد اخبار العباد)

بلندی کرکس بفرازش نمی رود و بدین سبب بدین نام مشهور است .)

اما زکریای قزوینی (در گذشته سال ۶۴۲ ه) در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد نظیر همان اوصافی را که از کاشی سازان شهر کاشان و کمال مهارت و شهرت آنها را در این فن بیان کرده عینا در وصف منبت کاری روی چوب برای اهالی طرق که از توابع نطنز است نموده و میگوید :

طرق آبادی معتبر است نزدیک باصفهان که اهالی آنجا در ساختن آلات و ادوات ظریفه از عاج و ابنوس کمال مهارت را دارند ، بطوریکه مصنوعات و آثار هنری آنها که در هیچ نقطه دیگر نظیرش ساخته نمی شود برای فروش بولایات دور و نزدیک هم حمل میگردند .

بزرگ مردان و مشاهیر تاریخی :

در قرون اسلامی نطنز مهد پرورش مردان بزرگ و مشاهیر تاریخی در علوم و فنون گوناگونی بوده است از آن جمله : ادیب نطنزی ، ابو عبد الله حسین بن ابراهیم بن احمد ملقب به بدیع الزمان (در گذشته سال ۴۹۷ هجری) مؤلف کتابهای دستور اللغه و کتاب الخلاص در لغت عربی بفارسی و حقیقداو ابوالفتح محمد بن علی نطنزی (در گذشته در سال ۴۹۷) در ادبیات عربی و فارسی . و شیخ نورالدین عبد الحمید نظری (در گذشته



ایوان بزرگ جنوبی
مسجد جامع نطنز

وقایع سال ۱۰۱۶ و هنگام عزیمت شاه از کاشان بسوی اصفهان در روزنامه یا تاریخ عباسی خود مینویسد:

(صباحش روانه اصفهان شدند و چون باغ تاج آباد که از مبدعات کلب آستان علیست و در آن عمارت عالیست مشتمل بر انهار و آبشارها و درختان سربلک پرکشیده و حوض بس عالی و نفیس رسیدند و بازانان مطربه خوب صورت که با تحف و هدایا و اسباب طرب چند روز بود انتظارمقدم میکشیدند نشسته و بساز و صحبت مشغول شدند.)

همان نویسنده بار دیگر در سال ۱۰۱۸ هنگام رفتن شاه عباس بسوی کاشان گوید:

(چون نزول به تاج آباد نطنز فرمودند در تاج آباد چشم رئیس شکرالله طرقي را کور کردند بسبب زیادتى و ظلمى که بر عیت کرده بود و توقف سه روز بجهت سیروسکار بود و بدیدن کان سنگ مرمر جدید رفتند)

وضع کنونی:

اکنون نطنز یکی از شهرستانهای تابع استانهای مرکزی و اصفهان بشمار میرود که دارای ۵۵ قریه و دو نوع آب و هوای مختلف میباشد. بدینگونه که ۲۱ قریه سمت مغرب و جنوب که در دره های کوه کرکس واقع گشته هوای آنها کوهستانی و سردسیر است^۲. بقیه قرائیکه در همواریهای طرف شرق و شمال واقع است دارای هوایی معتدل میباشد. جمعیت

۲ - کوه کرکس مرتفع ترین قله سلسله جبال مرکزی (یا کوه رود) میباشد که ارتفاع آن ۳۵۹۵ متر است.

محمود ابن هدایت الله افوشتهای نطنزی مؤلف کتاب تفاوت الآثار فی ذکر الاخبار در وقایع دوره سلطنت شاه عباس اول. هنرمند و ذوقنون. میرزا سلمان حسینی نطنزی معاصر شاه عباس اول و شاگرد هنرمند او مولانا افضل دوتاری (اهل قریه اوره) که در فن موسیقی و ادوار سرآمد سازنده های آفاق بود.

تفرجگاه سلاطین صفویه:

قصبه نطنز و مزارع آن تا قبل از خشکسالی اخیر از ۲۵ رشته قنات و چشمه سارها مشروب میشده ولی بقراریکه پاره ای از مآخذ متذکر شده اند نطنز در قدیم الایام دارای چهارصد رشته قنات بوده است.

در عهد سلاجقه و صفویه خطه نطنز یکی از دو شاهراه مهم پایتخت و در مسیر آمد و رفت های بسیار قرار گرفته و نیز بواسطه آب و هوای مطبوع و وضع جغرافیائی آن از جمله تفرجگاههای پادشاهان و شکارگاه آنان بوده است.

بدین جهات علاوه بر کاروانسراهای بزرگ عمومی که در فواصل این راه برای توقف و آسایش کاروانیان آماده بود در نقاط متعدد و خوش منظر آن نیز کاخهای شاهانه و باغ و بستانی با صفا ساخته و پرداخته بودند. چنانکه اسکندربیک منشی مؤلف عالم آرای عباسی در ذکر (آثار خیر و انشاء و احداث عمارات شاه عباس) مینویسد:

(در نطنز. باغ تاج آباد مع عمارات درکاه و بالاخانها و حمام و غیره و باغ عباس آباد مابین نطنز و کاشان) و همچنین ملاجلال یزدی منجم مخصوص شاه عباس اول در بیان

کل نطنز . در حدود ۲۸۷۹۱ نفر در ۷۱۷۳ خانوار^۳ .
 قصبه که مرکز و حکومت نشین نطنز است در دامنه شرقی
 کوه کرکس و جمعیت آن ۴۳۴۸ نفر در ۱۰۹۴ خانوار میباشد .
 و طول جغرافیائی آن ۵۱ درجه و ۵۴ دقیقه و ۳۰ ثانیه
 است .

و عرض ۳۳ درجه و ۳۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه .
 ارتفاع آن نسبت بسطح دریا معادل ۱۳۷۲ متر است
 در نطنز معادن ذغال سنگ ، مس و نقره نیز یافت میشود .
 مردم آنجا از حیث روحیه بواسطه پرورش در آب و
 هوای خوش و معتدل عموماً کارکن و فعال ، خوشرو و ملایم
 و با محیط خود سازگارند .

مشاغل عمومی و صنایع محلی

خطه نطنز با آبادیهای متعدد آن که یکی از مناطق
 بیابانی مهم و از نواحی سرسبز و خوش آب و هوای مرکز ایران
 بشمار میرفت اکنون بر اثر خشکسالی و عدم بارندگی در سالهای
 اخیر نه تنها طراوت و سرسبزی خود را از دست داده بلکه
 بواسطه خشک شدن قنوات و چشمه سارها باغات و اشجار میوه دار
 آن از بین رفته است . و اگر مختصر زراعت و آبادی هم در
 پاره ای از نقاط آن بچشم میخورد بوسیله حفر چاههای عمیق
 و نیم عمیق است که آب آنها نیز سال بسال پائین تر میرود .
 از اینجهت برزگران و دهقانان هم باغ و زمینهای بایر خود را
 رها کرده و اغلب به تهران رو آورده و متواری گشته اند و کسانی
 هم که در محل خود مانده اند از راه قالی بافی که یگانه کسب
 و کار عموم اهالی است اعاشه میکنند . ولی خوشبختانه یک
 صنعت مهم محلی آنجا در حال نشو و نمو و پیشرفت میباشد و آن
 کارخانه چینی سازیست که آینده درخشانی را نوید میدهد^۴ .

آثار تاریخی نطنز

چون سابق براین قصبه نطنز در کناریکی از راههای
 فرعی کاشان باصفهان واقع شده بود مسافرین و جهانگردان این
 حدود از جاده کوهستانی قهرود و سوه که تا هنگام احداث
 جاده های عرابه رو بمنزله شاهراه جنوب ایران بود آمد و شد
 می نمودند . از این رو در سفرنامه های آنها از نطنز و آثار و ابنیه
 تاریخی آن چندان گفتگوی سودمندی بمیان نیامده است . تا
 آنکه در سال ۱۸۹۳ میلادی (برابر با سال ۱۳۱۱ قمری)
 سرپرستایکس انگلیسی پس از بازدید ابنیه تاریخی آنجا مینویسد:
 (مسجد نطنز از ابنیه اسلامی است و تصور میرود بعضی از
 کاشی های زیبائی که فعلاً زینت بخشی موزه سوت کنیستن
 می باشد متعلق باین مسجد بوده که در سال ۷۱۵ هجری بنا شده .

۳ - مطابق آخرین سرشماری عمومی سال ۱۳۴۵ .

۴ - نمونه مصنوعات نفیس کارخانه چینی سازی آقای علی قضاوی
 نطنزی در نمایشگاه صنایع دستی وزارت اقتصاد در تهران میباشد .



نمای مناره و گنبد مقبره شیخ عبدالصمد

چندتن از سیاحان قدیم که از نطنز عبور کرده اند و یکی از آنها
 امبروزیو کنتارینی که ۱۴۷۴ میلادی (۸۷۹ قمری) از آنجا
 گذشته است میگوید . (نطنز در جلگه واقع شده که تا کستان
 زیاد دارد) .

آتشکده نطنز شماره ثبت ۱۸۷

یا بنائی از عهد ساسانی . در حوالی مسجد جمعه میان باغ
 و ملک شخصی بنام امام سکوئی بارتفاع دومتر از سطح زمین
 آثار عمارات مختصر ولی جالب توجهی دیده میشود که از
 جهت ظرافت و تناسب ستونها شباهت کاملی بابنیه دوره ساسانی
 دارد . چهارستون از هفت ستون اولیه و یک طاق از چهار طاق
 آن برپا و بجا مانده و بقیه فرو ریخته و خراب شده است . و
 نیز دو طاقچه از چهار طاقچه ای که سطح مربع بنارا به طاق

فوقانی گنبد اتصال میدهد باقی میباشد. ابعاد هر يك از اضلاع خارجی بنا ۱۱/۳۵ متر و ضلع داخل بنا ۷ متر طول دارد. دهانه هر طاق ۵/۶۹ متر است. اصل بنا با سنگ لاشه که روی آن گچ مالیده اند ساخته شده^۵.

مسجد جمعه

شماره ثبت قانونی ۱۸۸

در این مکان مجموعه ایست از چندین ساختمان که بنای اولیه آن را در زمان الحاتیو خدا بنده و پسرش ابوسعید بهادر خان بدینگونه احداث نموده اند.

۱ - مسجدی که قسمت های مختلف آن از سال ۷۰۴ تا ۷۰۹ هجری پایان رسیده است.

۲ - بقعه شیخ عبدالصمد بتاریخ ۷۰۷ هجری.

۳ - ایوان جلوخان خانقاه در سال ۷۱۶ و ۷۱۷ (ولی اصل خانقاه ویران گشته و اثری از آن باقی نمانده).

۴ - مناره ای که تاریخ اتمام آن سال ۷۲۵ هجری میباشد. مسیو گدار درباره بنای مسجد پس از بررسی های دقیق خود چنین گوید:

۱ - مسجدی که نسبتاً از خرابی محفوظ تر مانده مرکب است از شبستان هشت ضلعی گنبدداری که مشرف بر صحنی است که چهار ایوان دارد اضلاع صحن را دهلیزها و نمازخانه های مختلف بهم متصل میسازد. این مسجد از سمت شمال و مشرق و جنوب محدود است: بکوچه باریکی که چون بمدخل بزرگ مسجد و مقابل مناره و درگاه خانقاه میرسد وسعت یافته مبدل

بمیدان کوچکی میگردد. در سمت غرب ویرانه خانقاه دیده میشود که محدود براهی میگردد.

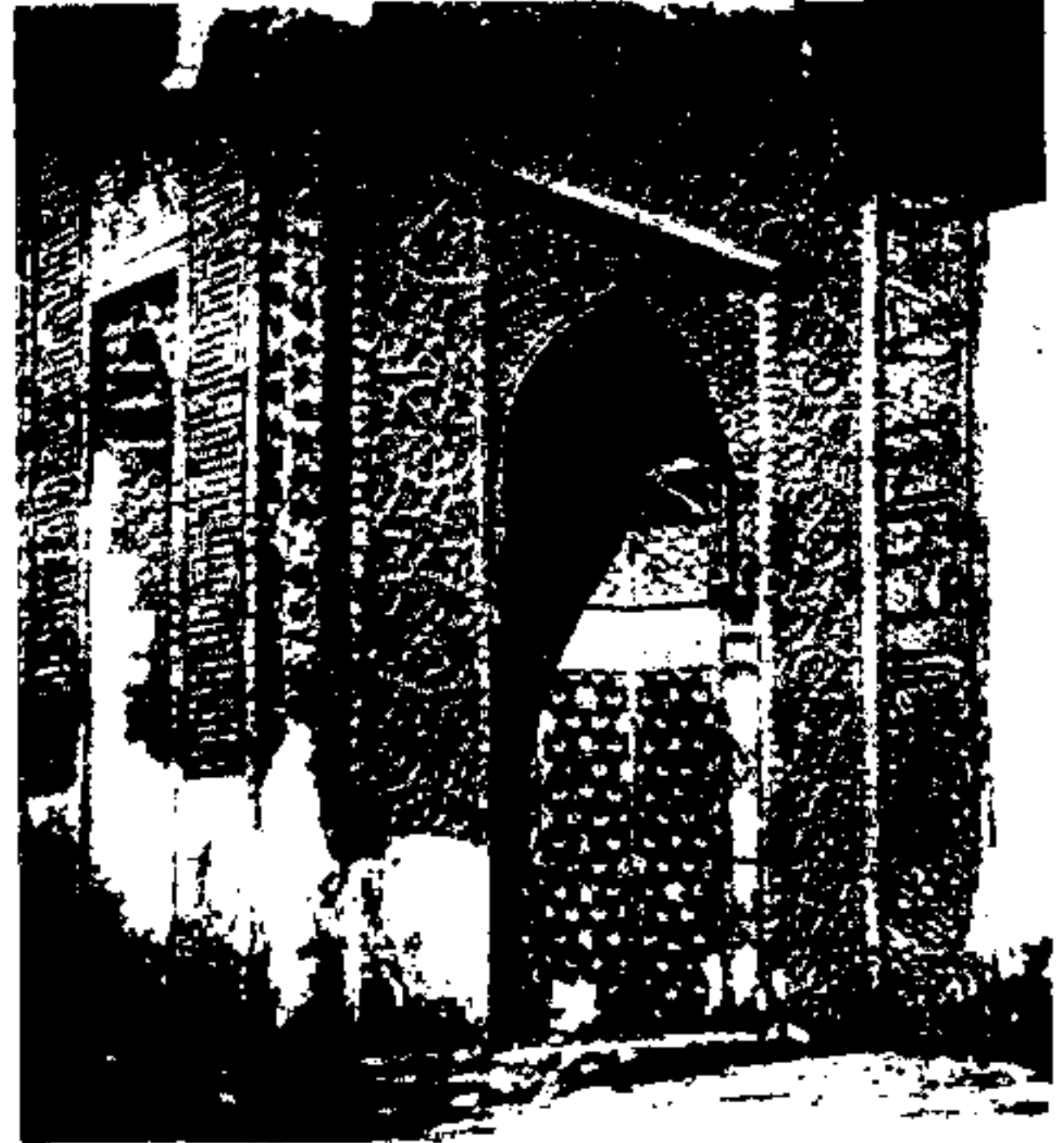
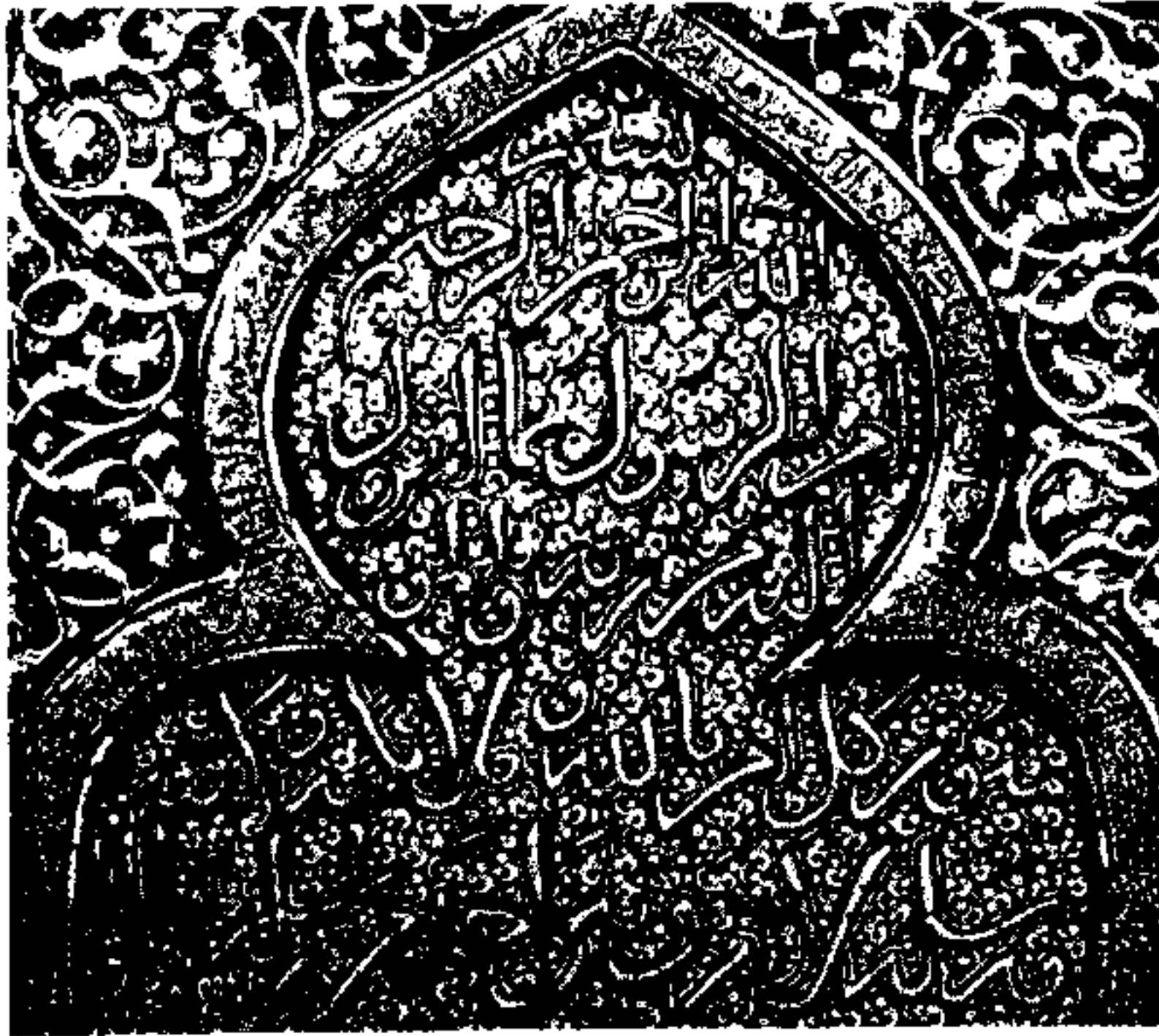
مسجد سهممدخل دارد یکی جنوبی و دوشمالی. مدخل های سمت شمال با سطح حیاط برابر است ولی معبر جنوبی عبارت از دهلیز وسیع با دوازده پله بلند است. ارتفاع این دوازده پله حاکی از اختلاف سطح صحن و سطح کوچه است که در جلو مدخل جنوبی واقع است. بهمین جهت قسمتی از شبستان مشمن مذکور در خاک کنده شده است. صحن مسجد فضای مربعی است بطول ۱۴/۰۶ متر. عرض هر يك از ایوانها به نسبت اهمیت موقع آن در طرح بنا متفاوت شده است. ایوان جنوبی که در جلو شبستان است ۶/۵۰ متر دهنه دارد و ایوانی که در برابر آن یعنی در سمت شمال افتاده دارای ۵/۸۸ متر عرض است و دو ایوان دیگر ۵/۲۸ متر دهانه دارد و پهنای شبستان هشت ضلعی یعنی فاصله هر دو ضلع متقابل آن ۸/۴۶ متر است.

از جمله نکات معماری کم نظیر این بنا آنست که شبستان بر روی محور صحن و ایوانهای شمالی و جنوبی واقع نگشته است و در قسمت وسط دیوار عقب ایوان جنوبی نیز از نظر نماسازی محراب دیگری ساخته اند. بعقیده آندره گدار چون علاقه و احترام معماران ایرانی بمحور ساختمانی چه در قدیم و چه در زمان حاضر مسلم است بنابراین انحراف محور محراب در این مسجد با محراب مقبره شیخ عبدالصمد که در جنب آن ساخته شده دلیل بر آنست که مجموعه این ساختمان در يك زمان و روی طرح

۵. ر. ش. به ص ۳۵ و ۳۶ ج ۱ کتاب آثار ایران.



گوشه هایی از کتیبه و طاق مقرنس
کاری بقعه شیخ عبدالصمد نظری



راست : غرفه ست چپ مدخل خاتقاه وبقعه شیخ عبدالصمد که قرینه آن نیز عیناً در طرف راست و مقابل آن ساخته شده است چپ : قست بالای محراب آرامگاه شیخ عبدالصمد - موزه ویکتوریا و آلبرت لندن

بیته بنی الله له یتنافی الجنة .

کتبه محمدرضا الامامی

۳ - بر کتیبه گچی هلال ایوان شمالی مسجد بخط ثلث سفید بر متن لاجوردی این آیات قرآن نوشته شده : (انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا امن المہتدین . اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لایستون عند الله و الله لایہدی القوم الظالمین^۶ . فی سندسبع و سعمائه (۷۰۷ هجری)

از مفهوم آیات این کتیبه چنین بر می آید که تاریخ آن متعلق به تعمیر و نقاشی ایوان بوده است .

۴ - بالای یکی از درگاههای ایوان شمالی این اشعار بخط نستعلیق سفید بر متن قهوه ای رنگ گچ بری شده است : صفحه روح فزائی که هر آنکس دیدش

دل ز کیفیت آن حافی و نورانی شد کرده گچ کاری این ایوان غضنفر مهدی آنکه توفیق حقش ... ارزانی شد

۶ - آیه ۹ و ۱۰ از سوره جمعه مبنی بر لزوم اجابت دعوت برای نماز جمعه و آیه ۱۱۴ سوره هود .
۷ - آیات ۱۸ و ۱۹ از سوره دهم (توبه) .

و نقشه جامع و واحدی انجام گرفتند است .

در میان محن مسجد پله های وسیعی است که بکنار قنات میرسد .

اصل بنای مسجد با آجر ساخته و با آهک پوشیده شده است . در ایوان شمالی زیر پایه طاق پاره ای خطوط رنگی بنظر می آید که از بقایای خطوط نسخی کتیبه قدیمی بوده است . کتیبه ، درهای قدیمی و اواح سنگبشته مسجد :

۱ - بر کتیبه سردر جنوبی مسجد با حروف مینائی فیروزه رنگی بر زمینه آجری و بطرز زیبائی چنین کنده شده است :

(بسم الله الرحمن الرحیم امر بعمارة المستجدة فی المسجد المولی المعظم و صاحب الاعظم دستور ممالک العالم الممهد قواعد الخیر و الکرم خواجه زین الدین و الدین خلیفة بن الحسین الماستری بمساعی الصدر المعظم شمس الدین محمد بن علی النطنزی فی سنه اربع و سعمائه) .

۲ - در ایوان شمالی مسجد کتیبه گچی قرآنی است که بخط ثلث سفید بر متن لاجوردی نقاشی کرده اند و پس از آیاتی چند از قرآن^۷ چنین نوشته شده :

(قال البنی صلی اله علیه و آله یا علی الاثمہ بعدی اثنی عشر اولهم انت و آخرهم القائم الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض و مغاربها قال من کان القرآن حدیثه و المسجد



بر در خانقاه و بقعه شیخ عبدالصمد
و پایه مناره

و المهدی صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیهم اجمعین) .
(اقسام این در تاریخ سنه اثنی و سبعین و تسعمائه شد و نصب
این در تاریخ شهر ذی الحجة الحرام سنه اثنی عشر و الف) .
در قسمت پائین در بخط ثلث برجسته نوشته است .
(وقف کرد استاد علی بن استاد حسین نجار نطنزی بسعی و
عمل خود این در را مع چهار حبه از جمله سی و شش حبه
عمارخانه واقعه در جنب چهار سوق جنب بلده مزبوره بر مسجد
جامع بلده که اجاره آن صرف روشنائی مسجد . . .)
۷ - برستون سمت چپ ایوان جنوبی مسجد سنگبشندای
بطول ۵۰ و عرض ۲۵ سانتیمتر نصب شده که بخط نستعلیق این
مضمون روی آن حجاری شده است .
(بنای تعمیر و سفید نمودن مسجد جامع بسعی عالی حضرت
فضیلت و افادت پناه مولانا محمد باقر دعاوندی و سلالة السادات
و النجبائی حاجی میرا بر اهیم الحسینی النطنزی با تمام رسید
بتاریخ شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۱۷۸ کتبه محمد علی ابن
محمد سعید الحسینی النطنزی)
۸ - لوحه سنگی دیگری نیز بر همین ستون نصب گشته
مبنی بر وقف بودن دو روز آب قناتین دستجرده نطنز بمعارف
لازمه مسجد با تاریخ ۱۲۵۹ ق .
۹ - و برستون سمت راست ایوان جنوبی لوح سنگی
خط نستعلیق و مضمون ذیل نصب نموده اند :
(بسم الله الرحمن الرحیم . بتوفیق حضرت جبار استاد حیدر

همتاش کرد سفید از زرد اخلاص چنان
که نجاتش دوجهان رحمت سبحانی شد
تا ز ابر کف دستش گهر فیض چکید
قدر و قیمت ز در و گوهر عمانی شد
فکرت و ذهن امامی پی سال تاریخ
چون گدایان بدر موسی عمرانی شد
پنج پنجه بفکند ازید و بیضا و بگفت
رو سفیدی وی از مهدی کاشانی شد
و بر کاشی های کف ایوان نیز نوشته شده :
(کارخانه حسن اسلامی نطنزی ۱۳۲۶) .
ساعی و بانی کاشی کاری این مسجد حضرت آقای حاج
سید نعمت الله مرتضوی امام جماعت نطنز
(رقم کریم پور نطنزی ۱۳۲۶ ش - ۱۳۶۶ ق)
۵ - مسجد دارای در قدیمی کنده کاریست که برخی
از خطوط کتیبه آن از بین رفته و آنچه باقی مانده بدین قرار
خوانده میشود .
(. . . بنیحی النطنزی تقیل الله عمل استاد . . . الاصفهانی
فی رمضان سنه خمس و عشرين و ثمانمائه) .
۶ - بر در ورودی بمسجد کتیبه های زیر بخط نستعلیق
کتبه شده :
(اللهم صل علی النبی و البتول و البسطين و زین العابدین
و الباقر و الصادق و کاظم و الرضا و الثقی و النقی و العسکری

نجار ولد مظفر نطنزی بشرح وقفنامه چه علیحده تمامت سه طاق از ممر قناتین دستجرده نطنز و باغ و ملک تابعه آنرا وقف مسجد جامع نطنز نمود که متولی آن هر ساله حاصل آنهارا بعد از وضع موضوعات در وقفنامه چه مزبوره صرف تعمیر و بویا و روشنائی مسجد مذکور نماید و خلاف کننده بلعنت خدا گرفتار گردد و کان ذلك فی ثامن شهر رجب سنه ثلاث و مائه و الف کتبه العبد الراجی اسکندر ابراهیم آبادی النطنزی (۱۱۰۳).

بقعه شیخ عبدالصمد نطنزی

بنای این بقعه با مسجد جمعه چنان مربوط و متصل میباشد که بنظر میآید مقارن یکدیگر یعنی در سال ۷۰۷ هجری ساخته شده ولی محور اصلی بقعه و محراب آن که با محور مسجد قریب به ده درجه انحراف دارد و همچنین راهرو مقبره بدلیل مسجد که بسیار کج و معوج میباشد دلیل دیگر است بر آنکه هر دو بنا در یک زمان ساخته شده. گنبد کاشی کاری شده آن هرمی شکل هشت ضلعی است بنای مقبره مربع شکل

و هر ضلع آن ۵/۹۰ متر میباشد و دارای گنبد مقرنس کاری است که در کتیبه آن پس از آیاتی از قرآن نام مدفون و بانی بقعه و تاریخ بنا بخط ثلث زیبائی چنین گنج بری شده است.

(بسم الله الرحمن الرحيم . قل فادروا عن انفسكم الموت ان كنتم صادقين ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله هذه القبة المشرفة مزار الشيخ الرباني نور الملة والدين عبدالصمد ابن علي الاصفهاني المقيم بنطنز امرينائها صاحب الاعظم زين الدنيا والدين خليفة الماستري فی سبع و سبعمائه).

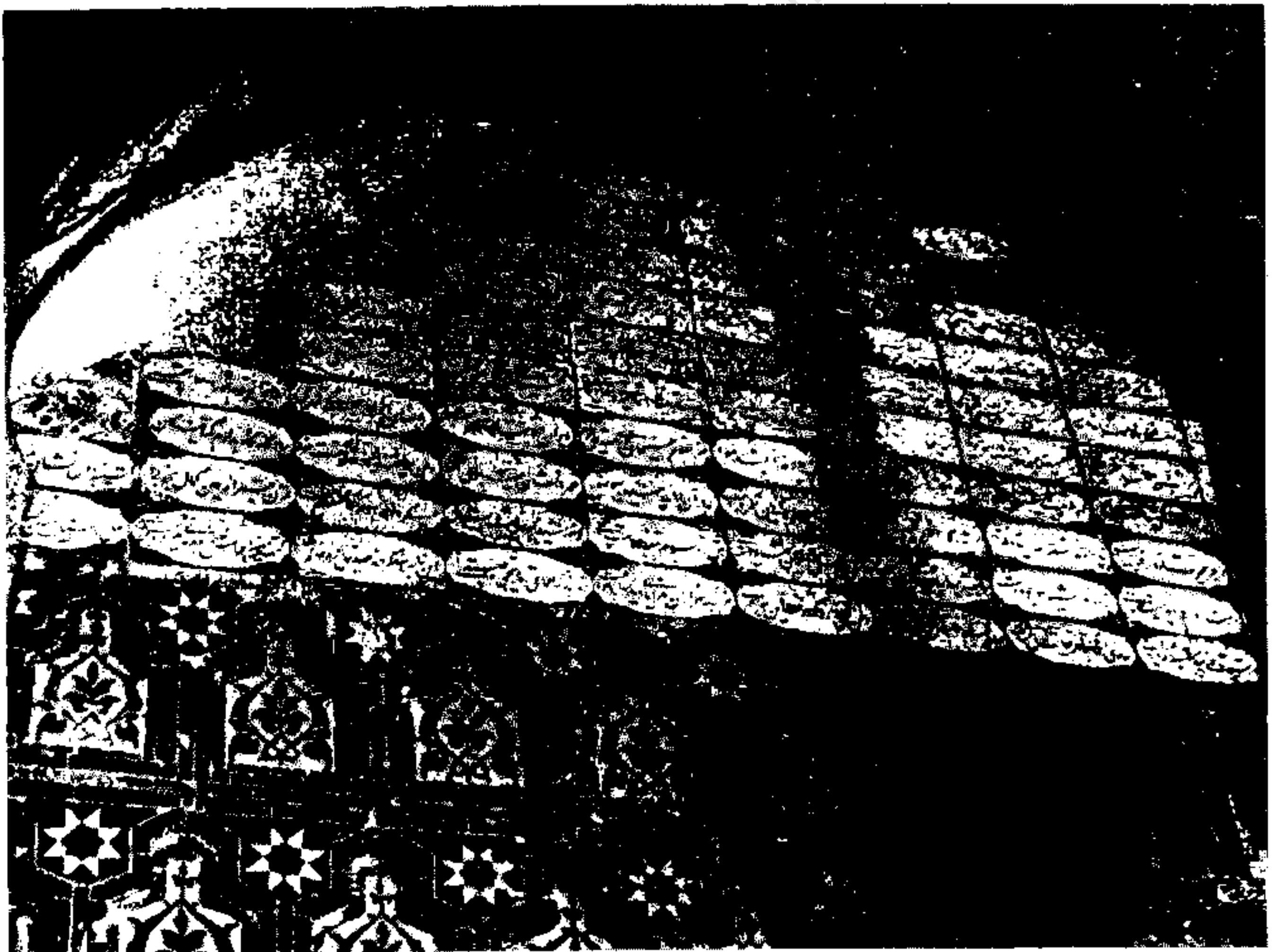
گنبد بقعه شیخ عبدالصمد هرمی شکل هشت ضلعی است که بریک بدنه آن بخط نسخ داخل تزیینات کاشی کاری گنبد نوشته است:

(ساخت این اسپر بتوفیق خدا)

شیخ اسمعیل کلب مرتضی

۸ - آیدهای ۲ و ۱۶ و ۱۶۳ و ۱۶۵ سوره (آل عمران).

کتیبه مثلث کاشی کاری زیر مناره





محراب گنج بزی مسجد کویچه میرنظر

و در لوحه دیگر گنبد .

(عمل ابراهیم بن اسمعیل بناء اصفهانی)

سردر خانقاه

در مدخل مشترك مسجد و مقبره شیخ عبدالحمید سردر مخصوصی برای خانقاهی ساخته شده که کتیبه زیبای آجری آن بخط ثلث برجسته بر متن کاشی‌های فیروزه‌ای بر سه طرف درگاه بدین مضمون خوانده میشود .

(بسم الله الرحمن الرحيم . امر بعمارة هذه البقعة الميمونة المباركة صاحب المعظم وزير ممالك العالم مشيد مباني الخيرات المتوسل الى الله بانواع القربات اضعف عباد الله المتفقر الى رحمته و رضوانه خواجه زين الدنيا والدين شرف الاسلام والمسلمين خليفة بن الحسين بن علي الماستري تقبل الله خيراته وافاض السعادة والرحمة والمغفرة على اسلافه وذرياته ثم وقفها خانقاها على الفقراء الصوفية تقربا الى الله القديم وتبرعا لوجه الكريم بمساعي شمس الدين محمد بن علي النطنزي في سنة خمس وعشرين وسبعمائة) .

در کنار کتیبه بزرگ و جلی سردر خانقاه حاشیه نازک فیروزه‌ای با خط کوفی بر زمینه سورمه‌ای رنگ بر سه طرف درگاه سردر جملات شهادتین بدین مضمون تکرار شده است .
(لا اله الا الله . محمد رسول الله . علي ولي الله) .

برستوتهای دو طرف درگاه و در میان دو کتیبه کاشی چهار لوح سنگ مرمر هریک بطول و عرض پنجاه سانتیمتر نصب شده که بر سه قطعه آنها صلوات چهارده معصوم بخط ثلث جلی حجاری شده و بر قطعه زیرین طرف چپ نیز نام واقف چنین نقر شده است .

(وقف ذلك خواجه نجم الدين ابن عماد في سنة ٩٢١)
(عمل استاد حسین خراسانی کتبه الفقیر اسد الله الحسینی)
در قسمت داخلی درگاه بزرگ سردر کتیبه آجری دیگر است که بخط کوفی فیروزه‌ای آیاتی از قرآن (٢٧٣ و ٢٧٤ از سوره سوم) بر آن نوشته شده است .

و همچنین بر کتیبه‌های دو صفحه داخلی سردر که قرینه یکدیگر واقع گشته‌اند با خط کوفی فیروزه رنگ برجسته روی آجر ساده پس از سوره اخلاص جمله (صدق الله العظيم و صدق رسوله الكريم) نوشته شده است .

و بر ضریح چوبی روی قبر کتیبه‌ای بخط ثلث بدین مضمون کنده شده است :

(عمل استاد حسین ابن استاد اسماعیل سرشگی النطنزی فی تاریخ سنه اربع و ستين و الف سنه ١٠٦٤ کتبه عبداللطيف)
و بر لوح سنگی روی قبر شیخ چنین نقر شده :

(هو الغفور الرحيم الرحمن اللهم صل على النبي والولي والحسن والحسين والعباد والباقر والصادق والجعفر والكاظم والموسي الرضا والتقي والنقي والعسكري والحجة القائم محمد المهدي الهادي الغازي صاحب الزمان .

همت مصروف داشت عصمت پناه صالحه خدیجه سلطان بنت شمس طالا در سنه ١٠٤٥ و این آثار خیر از او باقی ماند)
روی قبر با کاشی‌های معمولی و متوسطی پوشیده شده است .

روی دیوار جنوبی بقعه محاذی صندوق قبر سابقاً محراب بزرگ کاشی مینائی از نوع محرابهای معروف کاشان در قرن هفتم هجری بوده است (مانند محرابهای علی بن جعفر در قم و بقعه حبیب بن موسی کاشان که اکنون در موزه ایران باستان است) که از محل و مکان خود کنده و ربوده شده و جای آن بطور وضوح نمودار میباشد^۹ .

مناره مسجد و خانقاه

مناره بلند این مسجد و خانقاه که از جمله زیباترین

۹ . محراب بزرگ و برجسته مقبره شیخ عبدالحمید و کاشی‌های گرانهای قدیمی از آرم‌های بقعه که دارای تاریخ ٧٠٧ هجری و در نوع خود بسیار عالی و ممتاز میباشد در اواخر قرن گذشته بسرقت رفته و در تهران بفروش رسیده است ولی در حال حاضر این محراب و کاشی‌ها از تفایس موزه ویکتوریا و آلبرت لندن بشمار میرود . ر . ش به ص ٢٤ و ١٢٣ کتاب صنایع ایران تألیف دکتر بهرامی و ص ٢٢ ش ٥٧ مجله هنر و مردم بقلم نگارنده .



سمت چپ قسمت بالای سردر بیت‌السیاده والسعاده

نستعلیق بر زمینه کاشی سفید بدین مضمون نصب شده است^{۱۰}.
 ستایش یزدان پاکی را سزاست که انسان را بقوه عقل
 وعلم بمعرفت خود نائل فرمود و در پرتو آن یکی از تکالیف
 اولیه ما را خدمات نوعید مقرر داشته چنانچه باسناد ثابت تاریخی
 مراجعه کنیم مشاهده مینمائیم که سابقین مابعد از غلبه اسلام و
 پراکنده گی ایرانیان محض تجمع دادن آن بایک عالم روحانیت
 حقیقی بنام تصوف در زمان حضرت ثامن الائمه علیه السلام تقیه
 اتخاذ و برای پیشرفت مقصود تاثیرات مهمی در اعماق قلوب
 طالبان وادی عشق ومحبت داده و در اثر آن مردان بزرگ
 نامی با یک برجستگی فوق العاده توأم با روحانیت تجلی
 نمودند. از آن قبیل حضرت شیخ عبدالحمید ربانی نورالله
 مرقده الشریف است که در عصر خویش بی‌همتا و مثل بوده و
 گروه انبوهی در گرد آنحضرت پروانه وار از آن قبیل
 خلیفه حسین ماستری که در آن زمان از هر جهت حتی از جهت
 تمول وثروت هم بر همه برتری داشته و بنای این خانقاه که
 بزرگترین دلیل بر قوت قلب و وسعت صدراوست و در زمان
 حضرت شیخ بمناسبت ارادتش که داشته است نموده و مسجد جامع
 فعلی را در سنه ۷۰۴ هجری بنا کرده است و بعد از خاتمه مسجد
 حضرت شیخ جهان فانی را وداع و در سنه ۷۰۷ مقبره را بنا

۱۰ - این کتیبه که پس از تعمیرات سال ۱۳۴۲ باهتمام صدیق اکرم
 حکمران نطنز که از آزادیخواهان روشنفکر ومجاهدین صدر مشروطیت
 بود انجام گرفته چون حاوی اطلاعاتی از چگونگی این ابنیه میباشد
 غیناً در اینجا منعکس میگردد.

مناره های موجود در ایران میباشد بواسطه اسلوب دلپذیر بنا
 وتزیینات کاشی کاری هایش وبخصوص طرح کتیبه پهن کاشی
 فیروزه ای در ساقه آن بسیار جالب و در نوع خود منحصر بفرد
 واقع گشته است.

جای مناره در فاصله میان در مسجد و سردر خانقاه میباشد.
 در بالاترین قسمت های بدنه این عبارت (العظمة لله) بخط
 کوفی آجری بر زمینه کاشی فیروزه ای تکرار شده. و در کتیبه
 پائین مناره جمله (الملك لله) چندین بار تکرار شده است.
 و پائین تر آن کتیبه تاریخی بخط ثلث برجسته بر قطعه ای از
 کاشی فیروزه ای بدین شرح نوشته شده:

(امر ببناء هذه المنارة العالية والغرف الرفيعه الملك الاعظم
 الصاحب المعظم اعدل ملوك العجم باني قواعد الخيرات منبع
 السعادات باسط الامن والامان ناشر العدل والاحسان شمس الدولة
 والدين ناصر الاسلام وعون المسلمين محمد بن ابي علي نقی الله
 حسنة في شهر سنه خمس وعشرين وسبع مائه).

آخرین کتیبه پائین مناره در دو لوحه مجزا از یکدیگر
 بخط آجری روی کاشی فیروزه ای نوشته است.

(امیر کبیر جلال الدین عبدالله ...)

(بمساعی الصمد الاصفهانی المعظم کمال الدین محمد

جزاء الله خیراً).

کتیبه جدید مناره

بالای کتیبه کاشی پهن فوقانی مذکور و انتهای بدنه
 متصل بطاق هلالی پای مناره کتیبه جدید مثلثی شکلی بخط

نموده است و در طول هیجده سال مشغول تعمیر خانقاه گردید که سردرب آن دلالت بر عظمت کل بنا مینماید و در سنه ۷۲۵ بنا دو خورشید موجود است ثابت میدارد که دولت هفت قرن زیادی داشته است متأسفانه در اثر لایقیدی و سهل انگاری و بدبختی های متراکمه این ملت و از گون بخت و غفلت های زمامداران سابق موقوفات در شکمها فرو رفته و چنین بنا و آثار تاریخی که مزایای آنرا ذیلاً برای اطلاع عموم ثبت مینماید در هم ریخته و حالیه تنها سردرب آن باقیست. من بنده خدا عبد مولا میرزا غلام حسین خان نوری صدیق اکرم ایران دوست که در هفتم شهر رمضان ۱۳۴۱ هجری قمری مطابق سوم شهریور ۱۳۰۲ شمسی مأمور وارد نطنز شدم. بمنجرب مشاهده این سردرب گرانبها در بحر حیرت فرو رفتم با تأسف زیاد از گذشته بفکر آینده افتاده همت گماردم و بتعمیر آن قیام و اقدام نمودم که این سردرب در آن واحد چندین موضوع مهم را نشان میدهد برای اخلاف و وطن پرست ایران دوست خود بیاد گارنگاه بدارم که آیندگان قدرو قیمت علمی و عملی گذشتگان و نیاکان پاک خود را همواره منظور نظر قرار دهند اولاً در پیشانی بنا دو خورشید موجود است ثابت میدارد که دولت هفت قرن قبل ایران مثل دولت های قبل از اسلام تنها علامت دولتی که خورشید بوده است استعمال میکردند دوم خط نسخ هفت قرن قبل را در عین کمال بخوبی در کتیبه اول نشان میدهد.

سوم در دو کتیبه خط کوفی اولی و بعد در دو کتیبه داخلی خط کوفی گلدانی را بخوبی میتوان مشاهده کرد. چهارم اصول مهندسی و ترسیمات و صنایع مستظرفه و کاشی سازی آن زمان را در نهایت کمال نشان میدهد پنجم در خاتمه از عموم فرزندان خلف وطن تمنی دارد که در حفظ این سردرب خرابه که هزاران مزایای دیگر دارد مراقبت فرمایند که علما تاریخی و صنعتی از این بنا بهره مند گردند صدیق اکرم حاکم نطنز. کتبه میرزا عباس خلف مرحوم حاجی میرزا حسین نطنزی. ۱۳۴۲ عمل استاد حسین قضاغ خلف مرحوم علی محمد نطنزی ۱۳۴۲.

مسجد کوچک میر نطنز

شماره ثبت ۲۰۹ ثبت تاریخی تیرماه ۱۳۱۳ از بناهای قدیم این مسجد کوچک اثر تاریخی مهمی که باقی مانده است فقط محراب گچبری گرانبهای است که با وجود خرابیها و تغییر و تصرفاتی که بعنوان مرمت در آن بعمل آمده باز هم نمونه اصیلی از محرابهای گچبری دوره سلجوقی و مغول بشمار میرود. آقای گدار در کتاب آثار ایران درباره خصوصیات فنی و تاریخی این محراب چنین مینویسد: (این محراب بر روی هم و بطور کلی مثل سایر محرابهای دوره سلجوقی و مغول میباشد. یعنی دارای دو طاقچه روی هم

سمت راست قسمت بالای سردر بیت السیاده و السعاده



ويك كتيبه است که قاب مانند آنرا احاطه کرده است . نقوش گل و برگي که بر آن ساخته اند همچنين با کارهای دوره سلجوقي و مغول تفاوت زیادی ندارد . آنچه موجب امتياز او است ظرافت و خشکی ولاغری ساخت است . عبارت آخری محرابهای دوره مغول پهن و گشاد است و این محراب باریک تر و دقیق تر است و از این جهت نزدیک تر بسبك محراب پیرحمزه ابرقواست که در فاصله سالهای ۵۱۰ و ۵۱۹ هجری ساخته شده است تا سبك مسجد جمعه اصفهان (۷۱۰ هجری) یا ایوان مزار پیربکران که در ۳۰۷ هجری بنا گشته است . نقوش حاشیه هم که نهایت دقت هندسی در آن بکار رفته بیشتر ببرش مقرض شبیه است تا بکنده کاری گچ ببری و بهمین لحاظ مناسب تر با دوره سلاجقه است تا زمان سلطه مغول . بنابراین علی العجالة اگر این شاهکار را منسوب بعهد سلجوقيان کنیم چندان اشتباه نکرده ایم.^{۱۱}

آثار تاریخی قریه افوشته

دهکده کوچک و زیبای افوشته بفاصله دو کیلومتری قصبه نظنز چون از قدیم الایام بواسطه موقعیت طبیعی آب و هوا و حسن صفا و منظرش منزل و ماوای گروهی مردان متمکن و مرفه آن دیار بوده و از این رو ابنیه عالی فراوان

بقعه سید واقف در ابتدای قریه افوشته (نظنز)



و آثار مختلف تاریخی در آنجا احداث نموده اند ولی بر اثر گيرودار و تاخت و تازهای بعد از دوره صفویه و همچنین از جهت تغییر پایتخت از اصفهان به تهران صفحه نظنز و بخصوص قریه افوشته که اعیان نشین این ناحیه بوده اهمیت و آبادانی خود را از دست داده . تا آنکه در آغاز مشروطیت که تمامی این ناحیه تحت تسلط راهزنان و گردن کشان قرار گرفت خاندانهای بزرگ و قدیمی افوشته ناچار بمهاجرت و وداع نمودن زندگی و سامان خود گردیدند آنگاه بناهای عالی شخصی قدیم یکباره رو بویرانی نهاد و آثار بناهای عمومی هم که در آنجا باقی مانده از جمله ساختمانهای دوره تیموری است که بشرح ذیل متعلق بیک خاندان محلی بوده است :

- ۱ - سردر بیت السعادت والسیاده .
- ۲ - خانقاه سید واقف .
- ۳ - بقعه سید واقف .
- ۴ - درهای منبت مسجد جامع افوشته .
- ۵ - گنبد مقبره فرزند سید واقف .

سردر دارلسیاده

از این سردر مجلل اکنون کاشی کاریهای زیبا و پر جلوه سه جبهه داخلی جلوخان باقی مانده ولی سقف آن فرو ریخته که با چوب تخته بندی کرده اند . از آثار دوره تیموریان بوده و بر کتیبه کاشی سه طرف جلوخان بخط ثلث سفید بر زمینه لاجوردی مضامین ذیل نوشته شده است :

(بفیض فضل حضرت الهی و امداد کرم نامتناهی در ایام خلافت و دولت حضرت خاقان بن الخاقان ظل الله فی العالمین المؤید بتأیید الملك المتان معین السلطنة والخلافة والدینا والدین شاهرخ بهادر خان خلد الله تعالی خلافته و اید علی العالمین رأفته که ولایه از ممالك مخصوصه بود بسیط آن خطه نور حدیقه السلطنة نور حدیقه المعدلة السلطان ابن السلطان ابن السلطان المخصوص بعنايت الملك الرحمن علاء الدولة والسلطنة والدینا بهادر خان خلد الله تعالی ملکه بناء این بیت السعادت والسیاده که همیشه قواعوش بروابط دوائم احکام مربوط باو از خاص المال بنده محتاج الفقیر الی رحمة الله الغنی حسن بن حسین الحسینی با تمام رسید فی شهر محرم الحرام سنه تسع و اربعین و ثمانمائه عمل الفقیر شیخ حسن بن نظام الدین بناء اصفهانی .)

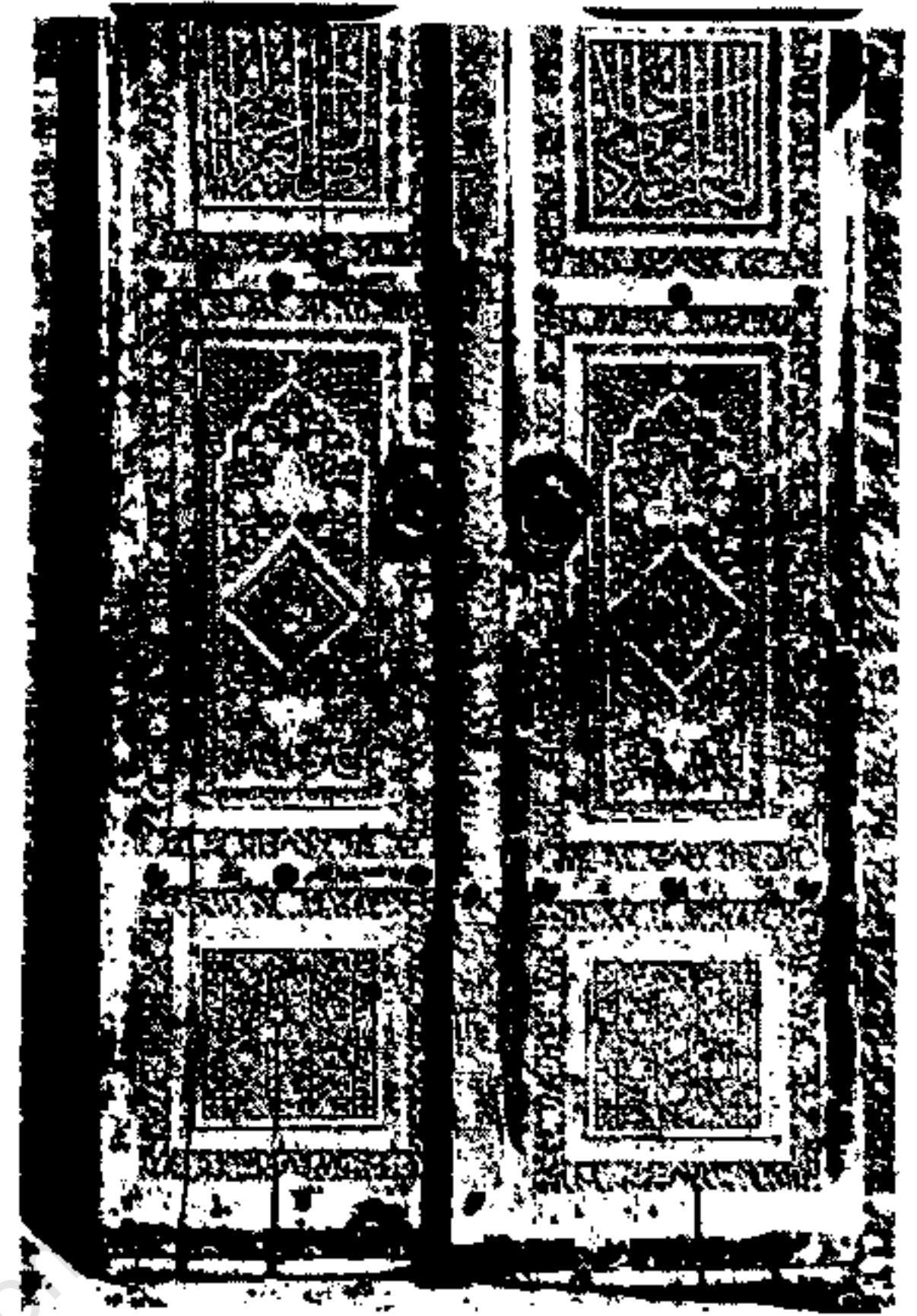
خانقاه سید واقف

در داخل باغ و خانه واقع در پشت این سردر که ملکی اشخاص میباشد خانقاهی بوده است که بر اثر مرور زمان بنوعی در زیر توده های خاک و خاشاک انباشته شده بود که فقط قسمتی

۱۱ - ص ۳۶ و ۳۷ ج ۱ کتاب آثار ایران از نشریات اداره کل عتیقات .



راست : يك جفت از درهای مسجد جامع افوشته چپ : منظره ای از قریه برز



از گچ بریهای بسیار ظریف سقف آن پیدا بود اما اخیراً که خاک و خاشاک آنجا برداشته شده آثار پرارزش دیگری از این قرار نمودار گشته است .

ازاره های اطراف این چهارطاقی با کاشی های شش پر کوچک رنگارنگی ساخته شده که حاشیه های بالا و پائین آن با کتیبه های نازکی از کاشی معرق خوش آب و رنگ بسیار ظریف و کم نظیری تزئین یافته است . و نیز متصل باین خانقاه چهار طاقی کوچکتر دیگری با همان طرح و نقشه و کاشی کاری و گچ بری ها که گویا خلوت و نمازخانه خانقاه بزرگتر بوده از زیر خاک بیرون آمده است .

مقبره سید واقف

این بنای آجری هشت ضلعی با گنبد فیروز رنگ و کتیبه بخط کوفی ساقه گنبد که بر فراز تپه ای مشرف به آبادی افوشته ساخته شده از دور جلب نظر میکند .

ایوان مدخل مقبره دارای درجوبی مثبت کاری گرابهائی است که بر لوحه هلالی شکل بالای در این مضامین کنده شده .

بعون خالق بیچون هردو جهان

بعهد شام جهان شاد رخ بهادر خان

بیمن همت عالی تاج دولت و دین

حسین منبع جود است و معدن احسان

بسال ثمان عشرین از ثباتمائمه

بسعی صاحب این روضه مرتضی زمان

تمام شد بسعدت بنای این مرقد
که روضه ایست منور از او تمام جهان
سواد قبر بهشت است زانکه دربانش
درخت های گرانست و آبهای روان
در این مزار که هیچ قبر در نمی یابد
بغیر بانگ نماز و تلاوت قرآن
و بر هردو لنگه در نیز بخط ثلث این ابیات کنده شده .
بده مرا تو خدایا در این خجسته سیر
هزار مایه شادی و فتح نور و ظفر
بحرمت به محمد بحق چهار علی
بدو حسن بحسین و بموسی و جعفر

انه هو الباقی

بزرگوار خدایا بآب روی نبی
که جرم ما بعلی در گذار و در گذران
جنیع زبده آل محمدی یارب
بفضل خویش بدار السلامشان برسان
بیمن همت ایشان ببخش آنکس را
که یار و چاکر آل عباس است از دل و جان

کتابه حسین بن بایزید

تاریخ کتیبه قرآنی صندوق مثبت کاری
بقعه دارای تاریخ ۸۵۹ هجری است

مسجد جامعه افوشته

این مسجد که در نیمه اول قرن نهم هجری ساخته شده از آثار قدیمه آن دو درگاه در چوبی منبت کاری باقی مانده که در گراور نمودار گردیده . مضامین کتیبه های کنده کاری آنها نیز از این قرار است :

(لصاحبه السعادة والسلامة)

(وطول العمر ماناحت حمامة)

(خداوند این در مبارک مرتضی اعظم سید حسین الحسینی)

(عمل استاد حسین ابن علی نجار نقار قریة العبادی)

و بر در دیگر نیز چنین کنده شده :

چو در بسته گردد گشائیده اوست

چو ره یاوه گردد نماینده اوست

این در بشاد کامی دائم خجسته باد

بر دوستان گشوده و بر خصم بسته باد

صاحب و مالک السید حسن

فی رمضان السنة احدى وثلاثین وثمان مائه

گنبد مقبره فرزند سید واقف

باندك فاصله از سردر دارلسیاده در زمین مسطحی بقعه آجری با گنبد کاشی کاری مانند مقبره سید واقف ساخته شده که میگویند یکی از اولاد سید واقف آنرا برای مدفن خود

ساخته و چون او در عتبات رحلت نموده در این بقعه کسی مدفون نشده است .

بقاع امام زادگان

در برخی از قراء و آبادیهای نظیر بقاعی چند از امام زادگان نیز موجود و معمور میباشد که هر يك دارای گنبد و بارگاه و محن و سرا و ایوان و صندوق های چوبی مشبك روی قبر و آثاری از عهد صفویه هستند . مانند عون بن علی و امامزاده عبدالله که سنگ مرمر روی قبر آن مورخ سال ۹۷۲ هجری است و مزار بی بی رقیه بر فراز یکی از تپه های مرتفع غربی مشرف بآبادی قصبه و بقاع امام زادگان ایبانه و برز و غیره .

بقعه امامزاده قریه برز

دهکده برز (بروزن طرز) در سه کیلومتری ایبانه و دوازده کیلومتری پل هنجن واقع گشته از دهستان برز رود در منطقه کوهستانی نظیر میباشد .

در این آبادی بقعه قدیم امامزاده ایست بنام شاهزاده اسماعیل دارای گنبد کاشی کاری مخروطی شکلی است . سقف و ستونهای آن نیز مانند مسجد جامع ایبانه با چوب گردو ساخته شده و روی یکی از ستونها این اشعار را بخط نستعلیق کنده کاری کرده اند .

محراب چوبی در مسجد جامع ایبانه - مورخ به سال ۴۷۷ هجری



منبر مسجد جامع ایبانه - مورخ به سال ۴۶۶



نجار چو کرد کشته فیض درو

من هم پی تاریخ نمودم يك و دو
ز استاد محب حساب جستم گفتا

کردم آباد فرش مسجد از نو

۱۰۲۳

برپکی از کتیبه‌های باقی مانده از منبر منبت کاری نفیس
مسجد که بر اثر سیلاب از هم پاشیده شده است این عبارت
خوانده میشود :

(امر هذا المنبر العبد الضعیف المذنب محمد بن ابوالقاسم بن
عیسی غفر الله له بتاريخ شهر ربیع الآخر سنه ثلاث و اربعین و
خمس مائه) ۵۴۳

مسجد جامع ایبانه

دهستان ایبانه در دامنه شمال غربی کوه کرکس از آبادیهای
معروف خوش آب و هوای ۳۸ کیلومتری نطنز میباشد .
خصوصیات زندگی و اخلاقی مردم آن بویژه علاقه‌مندی که
به حفظ آداب و رسوم و سنن ملی و قدیمی خود دارند از جمله
مباحث سودمند تاریخی است که در خور بررسی دقیق و تحقیقات
متصل‌تری میباشد . چنانکه این رام و روش موروثی و دیرینه
آنان از وضع ساختمانها و ابنیه عمومی تا طرز لباس مرد و زن
و نگاهداری و محافظت آثار تاریخی آنجا بخوبی نمودار میگردد.
مهم‌ترین بنا و اثر تاریخی این قریه مسجد جامع آنجا است که از
تاریخهای مختلف آن معلوم میشود مکرر تعمیر شده است .
محراب بزرگ مسجد که از چوب گردوی قهوه‌ای رنگ
ساخته و منبت کاری شده دارای کتیبه‌های قرآنی برجسته با نام
بانی آن (مولانا عزالدین فرزند مولانا بهاءالدین محمد) و
تاریخ ۷۷۶ هجری است . ولی قدیم‌ترین اثر تاریخی این
مسجد منبر چوبی منبت کاری آنست که در سال ۴۶۶ هجری
ساخته شده و با خط کوفی در کتیبه آن نوشته است .
(فی المحرم سنه ست وستین و اربع مائه رحم الله من قرأه
ونظره) .

و تاریخ آخرین تعمیرات آن سال ۱۳۱۱ قمری میباشد
که توسط استاد صفر علی بیدگلی بعمل آمده است) در سقف
مسجد نیز همچنان تخته‌هایی از چوب گردو و با نقشه منظم
هندسی مربع شکل و بطرح زیبایی قاب‌بندی و بکار برده شده
و در کتیبه آن بخط نستعلیق چنین نوشته است : (این دو کلمه
دراوان عهد سلطان جم خدم و خاقان فرشته حشم السلطان
العاذل نادر شاه الملقب بولی النعمة سمت تحریر پذیرفت و
مشارالیه در هندوستان با عسا کر منصوره تشریف داشتند و پادشاهی
عراق و نیابت خود را بفرزند ارجمند خود رضاقلی میرزا مفوض
و شاه طهماسب ابن شاه سلطان حسین نورالله مرقده در بلده
سبزوار نزول اجلال ارزانی داشت بلکه مقید بود فی تاریخ

غره محرم الحرام ۱۱۵۲) .

از آثار قدیمی دیگر ایبانه یکی بنای معصوم زاده و دیگر
قلعه آن است .

بقعه شاهزادگان اسحق و ایوب نیز دارای صحن و ایوان
و رواق و صندوق مشبك چوبی است و بر فراز بقعه نیز گنبد
کاشی مخروطی شکلی ساخته شده است .

عباس آباد شکارگاه

در کنار راه اسفالته کاشان و نطنز (پنج کیلومتری پل
هنجن بطرف قصبه) بقایای کاخ و باغ عباس آباد از آثار و ابنیه
شاه عباس بزرگ بطوریکه عکس و گراور آن ملاحظه میشود
هنوز استخوان‌بندی اولیه آن برج و باقی مانده است .

این کاخ و بستان برای بیلاقی که زمانی تفرجگاه و محل
سیرو گردش و شکارگاه پادشاهان صفویه و شاهد بزم و محافل
طرب و شادی آنان بوده اکنون سالها است که بصورت مزرعه
و ملك اشخاص درآمده .

موقعیت طبیعی و افق دل‌انگیز این کوشك منفرد محصور
به باغ و بستانی انبوه و سرسبز در پیچ و خم دامنه‌های کوهساری
واقع گشته که از سمت باختر به قله‌های بلند و پر برف کرکس
کوه تکیه دارد و از سوی خاور مشرف به پست و بندی تپه
ماهورهائی است که اندك اندك فرونشسته تا چشم‌اندازی به
مراتع و چراگاههای جلگه پهناور افکنده و فضای بیکران را
زیر نظر می‌آورد. و این خود حسن سلیقه و ذوق سرشار پادشاهان
آن سلسله را در احداث آثار و ابنیه خود بخوبی نمودار و
جلوه گر می‌سازد چنانکه کروسه خاورشناس فرانسوی در کتاب
تمدنهای خاورمیانه بدینگونه اظهار عقیده مینماید که :
(زیبائی و شکوه کاخهای صفوی تنها در صنعت معماری
و یا در تزیینات ماهرانه آنها نیست بلکه باید حسن انتخاب مکان
و نقشه ساختمانی و طرز اداره آنها را مورد دقت قرار داد) .

گنبد باز

در رأس یکی از قلعه‌های سلسله کرکس کوه و مشرف بجاده
شوسه کاشان و نطنز گنبد آجری بزرگی از عهد صفویه باقی
مانده که هنگام عبور از این راه بخوبی پیداست . ولی راه رفتن
بیالای آن بسیار سخت و ناهموار میباشد .

محمود بن هدایت‌الله نطنزی یکی از مورخان عهد صفوی
در باره علت وجودی این گنبد و وجه تسمیه آن مینویسد :
(در سال ۱۰۰۱ هنگامیکه شاه عباس از اصفهان بدپایتخت
خود قزوین مراجعت می‌نمود شکارکنان از اردستان به نطنز
آمد . یکی از بازهای شکاری که مورد علاقه وی بود پس از
شکار نمودن چند كبك یکی از آنها را تعقیب نمود . آن كبك



باغ و بنای قدیمی کاخ عباس آباد شکارگاه درکناره جاده اسفالته
کاشان - نطنز

از ترس جان بچاهی فرورفت . باز هم در عقب وی بچاه فرو
شد و کبک را بر روی آب گرفت اما چون بالو پر بازتر شد
نتوانست بیالا پرواز کند ناچار شخصی بچاه رفته باز را نجات
داد اما بر اثر سردی هوا که در آن سال بحد اعلا رسیده بود باز
تلف گشت و شاه از این پیش آمد متأثر شده بطرف کاشان عزیمت
نمود و به نجم الدین محمود بیگ (نبیره امیرنجم ثانی) که در آن
ایام بحکومت نطنز منصوب شده بود امر داد که باز را در محل
بلندی دفن و عمارتی برمدفن وی بسازد حاکم مزبور گنبدی
عالی برمدفن باز ساخت و این گنبد هنوز در نطنز بر فراز کوهی
باقی است .

قلعه وشاق نطنز

در یکی از ارتفاعات کوه کرکس آثار قلعه خرابه ایست که
حاکی از سوابق ممتد تاریخی آن میباشد . این قلعه در سده
هشتم هجری از قلاع مسکون و معمور نطنز بوده است که حمدالله
مستوفی عنوان مستقلى برای آن قائل گردیده و گوید :

(وشاق : قلعه ایست در ولایت نطنز و چون
وشاق بر آنجا حاکم شد بوشاق معروف گشت) .

(چو سرکشی که بهر صبحدم بگاه طلوع

درآید از کمرت پای آفتاب بسنگ)

در زمان آبادی این قلعه که بر قله کوهی سرسخت ساخته
شده همه گونه لوازم زندگی فراهم آورده بودند چنانکه آثار
و علائم برخی از آنها مانند آسیای بادی آن تا بحال باقی مانده
است . اطراف آن کوه بنوعی بریده شده که راه بالا رفتن و
رسیدن بقلعه بوسیله میخهای کلفت آهنین که بر بدنه کوه
کوبیده شد امکان پذیر بوده است .

برخی از مآخذ و مراجع این مقاله

علاوه بر معاینه و بررسی های محلی و ضبط نمودن کتیبه ها
مآخذ و کتابهای ذیل نیز مورد استفاده نگارنده قرار گرفته است :

آثار البلاد و اخبار العباد زکریای قزوینی .

اعلاق النفیسه ابن رسته ج ۷ .

کتاب الانساب سمعی .

المسالک و الممالک اصطخری .

معجم البلدان یاقوت حموی .

قاموس اللغة فیروز آبادی .

آثار ایران (بزبان فرانسه) آندره گدار ج ۱ .

آثار ایران ترجمه آقای مصطفوی مدیرکل پیشین

باستان شناسی .

تاریخ اجتماعی کاشان تألیف نگارنده

تاریخ قم

تمدنهای خاورمیانه تألیف کروسه فرانسوی .

الذریعه ج ۸

لغت نامه دهخدا ج (اختیار) .

دیوان سید ابوالرضا راوندی .

ج ۳ فرهنگ جغرافیائی .

المآثر و الآثار .

مرآت قاسان سهیل ضرابی

تذکره هفت اقلیم .

سفرنامه سرپرسی سایکس .

ربحانة الادب ج ۴

ترهت القلوب .

شاهکارهای هنر ایران .

گنجینه آثار تاریخی اصفهان .

محاسن اصفهان .

صنایع ایران ظروف سفالین دکتر بهرامی .

بستان السیاحه و طرائق الحقایق .

اطلاعات ماهانه ش ۳۹ س ۸ بقلم آقای سید محمد تقی

مصطفوی .

مجه یادگار ش ۴ س ۵ نگارش پرتویضائی .

نسخ خطی

تاریخ عباسی ملاجلال منجم شاه عباس اول .

ج ۲ تاریخ نقادة الآثار محمود نطنزی .

خلاصة الاشعار تقی الدین کاشی .

مکاتب نقاشی در ایران

بعد از اسلام

جلال ستاری

Edgard Blochet (۱۸۷۰ - ۱۹۳۷) که کتابدار شعبه شرقی در نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس بود بگفته علامه محمد قزوینی مدت چهل سال از عمر فعال پرکار خود را صرف طبع و نشر و تألیف کتب سودمند که عمده آنها راجع به ادبیات ایران و تاریخ ایران و نقاشی‌های ایران و کتاب شناسی ایران است کرد و چون بالاخص ذوقی بمعرفت آثار قدیمی و نقاشی‌های شرقی داشت چند کتاب مهم در باب این رشته‌ها پرداخت . آنچه در زیر می‌آید ملخص رساله‌ایست که ادگار بلوشه در سال ۱۹۰۵ در Revue archéologique پاریس بچاپ رسانیده است .

تاریخ نقاشی در ایران پس از سقوط خلافت متعصب عباسیان در بغداد و برهم خوردن تعادل دنیای اسلام در قرن سیزدهم میلادی آغاز میگردد . تازمانی که ایران تحت استیلای نظامیانی بود که خلفای عباسی برای حکومت و خاصه بقصد برانداختن نهضت‌های آزادی به آن سرزمین گسیل میداشتند و نیز پس از آن تا زمانی که سلاطین و امرای محلی که با قدرت خلفای عباسی پیکار میکردند بر آن حکم میراندند کشور ایران دچار چنان آشفتنگی و پیریشانی بود که هنر در محیط پر آشوب آن آب و خاک زمینه‌ای مساعد برای نشوونامی یافت . وحدت ایران زمانی بدست آمد که ایلخان مغول هلاکو آنرا بنام برادر خویش منکوقاآن خلفای چین و پیشوای تمام قبایل خاندان بزرگ آلتائی گشود . در واقع اگر تسخیر ایران بدست سربازان چنگیزخان و جانشینان او از بسیاری جهات موجب اصلی ویرانی‌ها و خرابی‌های ترمیم‌ناپذیر گردید ، این سود بزرگ را نیز دربرداشت که ممالکی را که آن زمان پیوسته با یکدیگر در جنگ و نزاع بودند زیر فرمان حکومتی واحد گرد آورد و متحد ساخت و این وحدت در ادوار مختلف تیموری ، صفوی ، نادری و پس از آن نیز پایدار ماند .

بدینگونه فقط زمانی که ایران استقلال سیاسی خود را بدست آورد هنر نقاشی رو به توسعه نهاد تا به کمالی که مینیاتورسازان مکاتب ترکستان و هنرمندان دوران صفوی موجود آن بودند رسید . البته پیش از آن هم کتب مژین به نقاشی و تصاویر در تاریخ ایران اسلامی وجود داشته است ولی این قبیل کتب نه تنها باشیوه کار هنرمندان بعدی و متأخر مشابهتی

ندارد بلکه اصل وریشه آندو هنر نیز مشترک یا یکی نیست . هنر اسلامی در آغاز متأثر از هنر بیزانطینی است چنانکه همان تأثیر و نفوذ خارجی‌ای که در مکتب‌های نادر نقاشی سوریه در قلمرو سلاطین ایوبی در قرن سیزدهم راه یافته در آثار نقاشانی که در قلمرو سلجوقیان روم می‌زیستند نیز آشکار است و بنابراین هنرمندان دوره سلجوقی کوشیده‌اند تا از آثاری که بدان دسترسی داشته‌اند یعنی نقاشی‌های نسخ خطی بیزانطینی کم و بیش با مهارت تقلید کنند . یکی از نمونه‌های این نقاشی قدیم اسلامی نسخه دقایق الحقایق است (اواخر قرن سیزدهم) ولی این کتاب با وجود اینکه به پارسی نگاشته شده ، در واقع رابطه‌ای با هنر ایرانی ندارد و بطور قطع در سرزمینی دور از ایران تحریر یافته و بجاست که آنرا جز هنر ابتدائی ترک که از هنر بیزانطینی بنحو محسوسی متأثر است محسوب نداریم . با وجود این تعبیرهای تزئینی‌ای که بدست هنرمندان دوره سلجوقی آفریده شد و با لاقط تکمیل و تنظیم یافت مورد اقتباس و تقلید تمام مکاتب اسلامی در آسیای قدیم قرار گرفت و شیوه‌های ادبی و هنری سلجوقیان از طریق آذربایجان و خاصه تبریز و مراغه یعنی سرزمینی که پایتخت ایلخان مغول قرار داشت در سراسر دنیای اسلام منتشر گشت . اما دوران بزرگ هنری ایران لااقل در زمینه تذهیب و نقاشی کتب از عصر شاهزادگان مغول آغاز میشود . شاهزادگانی که پیش از چنگیزخان بر ایران حکومت داشتند جملاً مسلمان و سنی‌مذهب بودند و هر چند از آغاز با خلفا سرگران داشتند و در قلمرو خود آنچه میخواستند میکردند ولی هنری را که قوانین اسلام تحریم کرده بود به

سختی میپذیرفتند و در این باب به مدارا و تساهل تن میدادند ولی شاهزادگان مغول ازین قید و وسوسه فارغ بودند زیرا در مذهب آنان هیچ منعی برای تصویر کردن صورت انسان وجود نداشت و با وجود این اگر هنری ارزنده در نزد مغولان و ترکان پدید نیامده بود به سبب سختی معیشت در زاد و بوم ایشان بود نه بعلت تحریم مذهبی هنر. به سبب این سختی و دشواری زندگی مردان نمی‌توانستند به کاری جز شکار بپردازند و فقط زنان عروسک‌هایی پارچه‌ای برای تجسم Itago خدای بزرگ قبایل آلتائی میساختند. نقاشی مناظر روزمره زندگی و صورت انسان در نظر این اقوام چنانکه در نظر تمام مردم ابتدائی اختراعی شگفت‌انگیز و افسون‌آمیز جلوه کرد و بدینگونه این مردم سخت‌کوش طبیعتاً به حمایت از هنری که تا آن زمان فقط از روی تساهل و مسامحه پذیرفته نشده بود برخاستند. بعلاوه هنر ایران پیش از استیلای مغول تقریباً دارای همان خصوصیات هنر ترکان سلجوقی بوده است. نقاشی دوران ساسانی ظاهراً در نقاشی هنرمندان اسلامی تأثیری نداشته و حال آنکه نمونه‌های هنر بیزانطینی که فاقد فن مناظر و مریاست مورد تقلید هنرمندان اسلامی قرار گرفته است. تردیدی نیست که ایرانیان به تصویر صورت انسان کمتر رغبت نشان داده و ترسیم مناظر طبیعی و یا زندگی را بر آن ترجیح داده‌اند. و ظاهراً این علاقه و گرایش هنرمندان ایرانی بدین سبب بوده است که چون میخواستند تصویر چهره آدمی را مطابق با واقع و نه به شیوه‌ای قراردادی بپردازند بعلت عدم آگاهی از موازین فن مناظر و مریا در کار خود توفیق نمی‌یافته‌اند و با اشکالاتی که ناشی از این ناآگاهی بوده مواجه می‌شده‌اند، و حال آنکه ترسیم يك صحنه جنگ و یا يك منظره طبیعت در نظر آنان بی‌شك آسان‌تر مینموده است زیرا مردم گمنام و بی‌نام و نشانی که در اینگونه نقاشی‌ها تصویر میشوند اشخاصی معلوم و شناخته نیستند و کار نقاشی جز در مواردی بسیار نادر و استثنائی چهره سازی کسان آشنا نیست.

باری نتیجه شگفت‌آور فتح آسیا توسط مغولان چنگیز خانی امتزاج و بهم آمیختن مردم سرزمین‌هایی بود که تا آن زمان با یکدیگر روابطی نامنظم داشتند. نفوذ هنر چین در هنر ایرانی خاصه در دوره تیموری در خراسان و ماوراءالنهر آشکار است. در آغاز قرن چهاردهم این هنر ایرانی و مغولی شکلی نهائی و پایدار یافته بود چنانکه سبك و شیوه آن را طی دو قرن بعد در مینیاتورهای انواع گوناگون کتب باز می‌یابیم با این تفاوت که هرچه پیشتر میرویم اسلوب خشن و درشت نقاشی نرم‌تر میشود و حرکات و اطوار خشك اشخاص انعطاف بیشتری مییابد. ضعف مشخصه این هنر ایرانی و مغولی خشکی و تصلب تقریباً هندی اشخاص است و از یاد نباید برد که

جامه نظامی مغولان به این خشکی سکناات اشخاص مایه میداده و جنگجویان غرق در آهن و پولاد مغول هیچگاه لطف و رعنائی زنانه نجیب‌زادگان زربفت‌پوش دربار صفوی را نداشته‌اند. تا میانه قرن پانزدهم و شاید تا اواخر قرن پانزدهم هنر ایرانی و مغولی هنر خاص ایران و یا لاقط هنر خاص غرب ایران است و شیوه خشك و خشن آن از هنر ظریف دوره صفوی برای تصویر صحنه‌های حماسی شاهنامه مناسب‌تر مینماید.

از مکتب ایرانی و مغولی دو مکتب که هر کدام آثاری شایان توجه و بر مراتب عالیت‌ر از زیباترین نقاشی‌های عصر مغول پدید آورده‌اند بوجود آمده. یکی از این دو مکتب که چون شاخه‌ای مستقیماً از تنه برومند مکتب ایرانی و مغولی روئید در دربار سلاطین تیموری در خراسان و ماوراءالنهر یعنی سلاطین بخارا و سمرقند و در دربار ازبکان بارور شد.

مینیاتورهای کتبی که برای شاهزادگان تیموری خراسان و ماوراءالنهر در هرات یا در بخارا پرداخته شده دیگر از آن خشکی و صلابت آثار مکتب مغولی ایران نشانی ندارد. البته هنوز همان اشتباهات در چشم‌انداز و یا قراردادهائی که بنظر عجیب می‌نماید در نقاشی‌های مکتب اخیر نمایان است ولی بمرور که به پایان دودمان تیموری نزدیک میشویم اطوار و سکناات اشخاص طبیعی‌تر میشود و هیئت قراردادی و مصنوع تصاویر کاهش می‌یابد. اندکی بعد نقاشی‌های مکتب تیموری خصیصه درشتی و خشکی خود را کلاً از دست می‌دهد و شیوه‌هایی که خاص مکتب صفوی است در آن جوانه می‌زند. در آغاز قرن شانزدهم هردو شیوه ایران شرقی و ایران غربی باهم وجود دارند و هنر صفوی در قرون هفدهم و هیجدهم دنباله و تکامل هنر تیموریان خراسان است. شیوه‌های مکتب آخرین سلاطین تیموری یعنی شیوه‌هایی که واسطه میان اسلوب هنرمندان دوران شاه رخ و الغیبه و سبك هنرمندان صفوی است پس از سقوط تیموریان در تمام مکاتب خراسان و ترکستان یعنی در دربار شیانیان و ازبکان محفوظ و باقی میماند.

مینیاتورهایی که در دوران شاهان صفوی (۱۵۰۲ - ۱۷۳۶) ساخته شده و خاصه مینیاتورهایی که مستقلاً در جنگ‌هایی گرد آمده و مخصوص به تذهیب و تزیین کتب نبوده‌اند به نظر اول با مینیاتورهای دو مکتب مغولی و تیموری تفاوتی آشکار دارند. شیوه این نقاشی از شیوه مینیاتورهای مکتب تیموری و خاصه مغولی بر مراتب نرم‌تر است و اشخاصی که در آن تصویر شده‌اند دارای رفتار و سکناات خشك و مصنوع و بسان آدم‌هایی که در سکونی متحجر بر زوی اسب‌های چوبی میخکوب شده‌اند نیستند بلکه اطوار و سکنااتشان بی‌آنکه هنوز کاملاً طبیعی باشد بسیار نزدیک به واقعیت است. این گرایش و توجه به نرمی آنقدر قوت گرفت که نقاشان سرانجام در

که میامیزد و مانی کزیده دهند باغ باند و اگر بر دهم که یکا نا آهن با جوب غند بر کزد با لیا و کوهن
 اند و نخر کزد و بر قصبه مالند و نوبت جماع بفراید و بر قصبه چهارای ملی کزد همین فعل کزد
 از او را در خانه دود کزد و در دین خانه بکشد و اگر سر و بال او اضاف کزد به آب... او در بازو بندد
 از او را شستنیست کهای تیغ در پوست کا و کوهی بدو دهنه دود آید غند بر و بر نریند ما کز شود



کابل دشی لطیف
 او آتش که شوی شیا
 داد و جز ماده آتش کزد
 از بر کزد که بر ماده شیا
 جلد و ماده بکشد بیا
 و از شمع او خزه که دند
 او باشد و او را با در میوانی
 بر اندامش انداخت
 چنانکه چون بخورد



صفحه‌ای از کتاب منافع الحيوان
 کتابخانه پیرپونت مورگان - نیویورک

تیموری در آن مهارتی نداشتند چیره دست بودند ولی برعکس نقاشی صحنه‌های جنگ هنرمندان صفوی در کنار صحنه‌هایی از جنگ که توسط هنرمندان تیموری نقاشی شده فقیر و بی‌مایه می‌نماید. هنرمندان صفوی چون نقاشان هندی خاصه در ترسیم تک‌چهره‌ها سخت موفق بوده‌اند. برخی از چهره‌های زنان که صورتی نیمه پوشیده و جامه‌های بلند مخملین بر تن دارند و نیز چهره‌های نجیب‌زادگان و سپاهیان از یک در خدمت شاهان صفوی و یا علمای صوفی در حال عبادت با چنان استادی و توانایی و مهارتی ترسیم شده که با قراردادهای شرق اسلامی در هنر نقاشی بهتر از آن توفیق نمی‌توان یافت. هنر درخشان صفوی هنر خاص یک دوران دراز آرامش و آسایش و شادی است که جانشین قرن‌ها تیره‌بختی و کابوس جنگ و کشتار گردیده است. شیوه نقاشان دوره صفوی در واقع آخرین تحول هنر ایرانی است و در واقع هنر ایران از نیمه قرن شانزدهم بی‌آنکه تغییر قابل ملاحظه‌ای در خصائص اساسی آن راه یابد تا دوره‌های معاصر ثابت و پایدار مانده است.

ظرافتی مصنوع افتادند و در پیچ و خم دادن به حرکات جوانانی که در جام‌های زرین شراب مینوشند و نمی‌توان دانست که مردند یا زن اغراق کردند. مع هذا این هنر که چنین با هنر متقدم خود متفاوت می‌نماید آفرینش خلق الساعه نبوغ ایرانی نیست بلکه مستقیماً با هنر مغولی و تیموری مربوط است و چنانکه پیش از این گفتم در مینیاتورهای دوره تیموری نمونه‌هایی که شیوه آنها خاصه در زمینه ساختن صورت آدم‌ها و لباسها پیشاهنگ شیوه هنرمندان دوره صفوی است کم نیست. شکی نیست که در قرن شانزدهم و هفدهم در ایجاد آثار هنری بسبب توجه به جنبه‌های تجارتي و کوشش در تولید بمقدار بسیار و شتابزدگی و اثرات نامطلوبی بر روی کار هنرمندان بچشم می‌خورد که ظاهراً هنرمندان مکتب تیموری از آن فارغ بوده‌اند. ساخت و پرداخت مینیاتورهای صفوی غالباً به استواری شیوه تیموری نیست و هر چند هنر صفوی را هنری منحط نمی‌توان دانست ولی تردید نمی‌توان داشت که هنر صفوی از هنر تیموری ظریفتر و مصنوع‌تر است. نقاشان دوره شاه اسماعیل و شاه عباس در ترسیم مناظر عاشقانه که هنرمندان

فرهنگ و دستیار علم و عمل بلا رنگدار و ترمیم آثار هنر

(۱۳)

دکتر جاوید فیوضات

چگونه میتوان جلای تابلوهای رنگ و روغنی را ترمیم کرد؟

برای زراوند کردن اشیاء چگونه اقدام میکنند؟

دیوریت (Diorite) - سنگی است بسیار سخت با رگه‌های نسبتاً درشت، نمای ظاهری آن بسبب خطوط سیاه و سفید بسیار جالب و خوش نقش است، در ازمنه گذشته مخصوصاً سومری‌ها و مصریان آنرا زیاد محرف میکردند.

دسته کارد (Manche de Couteau - Knife Handle) - کاردهای غذاخوری را نباید بدون احتیاط داخل آب گرم نموده و تمیز نمایند زیرا غالباً در اثر آب گرم تیغه کارد از دسته‌اش جدا شده یا «لق» میشود. برای ترمیم کاردهاییکه در نتیجه بی احتیاطی باین نقص دچار شده‌اند کافی است مجدداً آنها را در آب گرم بگذارند تا تیغه‌اش با سانی از دسته خارج شود، داخل دسته را بوسیله سیم یا میله محکمی بخوبی میسایند و پاک میکنند تا آثار چسبی در آن باقی نماند سپس آنرا با آرامی از رزین مذاب مناسبی پر کرده و زیانه تیغه را که در حرارت سرخ شده است با فشار داخل آن مینمایند و زیادی رزین را که بخارج نشت کرده است پاک کرده میگذارند بتدریج سرد و محکم شود. در این عمل باید دقت شود که فقط زبانه (آن قسمتی از تیغه کارد که درون دسته قرار میگردد) سرخ شود و تیغه کارد حتی الامکان دور از آتش باشد - زرینی را برای چسبانیدن انتخاب مینمایند که متناسب با جنس دسته کارد (چوب، فلز، عاج، شاخ، پلاستیک و غیره) باشد. رنگریزی (Teindre - Dyeing) - معمولاً رنگ کردن منسوجات و فرآورده‌های بافته شده را رنگریزی بمعنی اعم کلمه مینامند - موادی که برای رنگ کردن پنبه، پشم، کف، کتان، ابریشم، چرم بکار میروند بچند طبقه تقسیم میشوند:

۱ - مواد آلی طبیعی (موادی که منشاء حیوانی یا گیاهی دارند) مانند نیل (Indigo) که از گیاهی بنام (Indigotier - Indigofera) بدست میآید.

۲ - موادی که ریشه معدنی دارند مانند آبی پروس (Bleu de Prusse - Prussian Blue)

۳ - مواد مصنوعی آلی یا بعبارت دیگر اجسامی که از نقطه نظر شیمیائی جزء اجسام آلی بشمار میآیند ولی بدست بشر و از راه ترکیب مواد ساده (Synthesis) یا تقطیر مواد طبیعی حاصل میشوند مانند مشتقات قطران ذغال سنگ (Goudron de Houille - Coal Tar) این رنگها را رنگهای سنتتیک (Synthetic) می نامند.

رنگها باید محلول در آب باشند - هنگام رنگ کردن منسوجات مخصوصاً منسوجات پنبه‌ای به جسمی بنام دندانه (Mordant) نیازمند میباشیم، این جسم زمینه اتصال و تلفیق ماده رنگی را به منسوج فراهم مینماید و سبب میشود که ماده رنگی با لیاف جسم رنگ شده رسوخ نماید - تعداد زیادی از اجسام میتوانند نقش دندانه را ایفاء نمایند، نباید از نظر دور داشت که اگر ماده رنگی معینی را با دندانه‌های مختلف بکار برند، رنگ‌های گوناگونی بدست میآید.

رنگها ممکنست ناپایدار و فرار (Fugitive) باشند که در اصطلاح «رنگهای غیر ثابت» نامیده میشوند، بعضی رنگهای (Synthetic) جزء ایندسته از رنگها بشمار میآیند یعنی اگر



چند نمونه از نقاشیهای
رنگ و روغن قرن
هجدهم و نوزدهم

درمقابل نور قرار گیرند بتدریج و کم کم رنگشان از میان میرود - البته این خاصیت کم و بیش در تمام رنگها دیده میشود . بهمین جهت یافتن و تهیه رنگهای «ثابت» از دیرباز مورد علاقه صنعتگران و شیمیست ها بوده است و قیمت و ارزش این قبیل رنگها نیز به مراتب بیش از انواع قرار مییابد .

«عضی رنگها درمقابل آب دوامی ندارند و هنگام شستشو در آب حل شده و از جسم رنگشده جدا میشوند این قبیل رنگها را نیز ثابت (Not Fast) مینامند ، ازاینرو لازم است هنگام تنظیف و تمیز کردن اشیاء رنگشده احتیاط و دقت کافی مبذول گردد و چون شرایط عمل درمورد انواع اشیاء رنگشده یکسان نیست لذا در شماره های آینده ضمن بحث درباره (منسوجات) و همچنین (فرش و قالی) مطالب بیشتری در این زمینه ذکر خواهد شد - پاک کردن لکه های جوهر و مرکب از روی پارچه ها و فرشها نیز بعداً زیر عنوان (لکه مرکب) بیان میشود ، بطور کلی چون امر لکه گیری مستلزم شناختن (مواد رنگی) است لذا بعد از ذکر (مواد رنگی) (Pigments) مطالب لازم در این باره درمبحث لکه گیری (Blanchiment - Bleaching) بیان خواهد شد .

رنگ روغن (Peinture à L'Huile - Oil Painting) - برای تهیه نقاشیهای رنگ روغن معمولاً بمواد زیرین نیازمند هستیم : بوم ، زمینه ، حامل ، حلال ، خشکاننده و مواد رنگی - البته مواد اولیه ای که برای تهیه اجسام نامبرده در بالا انتخاب میشوند بستگی بذوق و سلیقه هنرمند دارند و علاوه بر آن مواد اولیه ای که برای تهیه تابلوهای نقاشی مصرف میشوند با موادی که در تزئین (Decoration) و نظائر آنها بکار میروند تفاوت کلی دارند ولی در همه حال استفاده از

مواد اولیه نامرغوب و تقلبی نه تنها از نظر اقتصادی مقرون بصرفه نیست بلکه زحمات هنرمند نیز بعد از مدت کم یا زیادی دستخوش خرابی شده و از بین می‌رود.

تهرنگ اصلی و مرغوب عبارت است از سفیداب سرب (Blanc de Céruse - White Lead) هرچند که سرنج (Minium - Red Lead) را نیز بعنوان تهرنگ در الوان قرمز بکار می‌برند معمولاً از روغن دانه کتان (Huile de Lin - Linseed Oil) بعنوان حامل (Mixture - Medium) استفاده می‌کنند گاهی بجای آن روغن دانه خشخاش (Huile de Pavot - Poppy Seed Oil) را بکار می‌برند - از تربانتین (Térébenthine - Turpentine) بعنوان حلال (Solvent) استفاده می‌کنند و هنگامیکه بعلت غلظت زیاد رنگ، قلم مو بزحمت کشیده شود مقدار کمی از این حلال را بمخلوط رنگ می‌فزایند تا بقدر کافی سیال و روان گردد - خشکاننده‌ها یا روغنهای سیکاتیف (Siccative - Driers) را که انواع آن در شماره قبل ذکر شده‌اند برای تسریع عمل خشکانیدن بکار می‌برند - انواع مواد رنگی (Couleurs - Pigments) نیز در شماره‌های آینده بتفصیل بیان خواهد شد.

در نقاشیهای رنگ روغنی مواد رنگی را با روغن (حامل) می‌آمیزند و گاهی مواد دیگری از قبیل استارات آلومینیوم (Aluminium Stearate) یا موم را بدان می‌فزایند تا بکاربردن مخلوط آسانتر گردد ولی تا این تاریخ بطور یقین روشن نگردیده است که آیا اضافه کردن مواد مزبور بمخلوط رنگ بعد از گذشت مدت زمان کم یا زیادی سبب خرابی و فساد نقاشی میشود یا خیر؟ رنگهای روغنی که در تجارت بنام رنگهای مبتدیان بفروش میرسند اکثراً دارای مقداری آلومین تیدراته میباشند که بتدریج وبا گذشت زمان بزردی می‌گراید بهمین جهت استفاده از این قبیل رنگها مقرون بصرفه نیست - در شماره‌های پیشین تحت عنوان (تمیز کردن و نگاهداری نقاشیهای رنگ روغنی اطلاعاتی در اختیار خوانندگان گرامی گذارده شده است).

روغن‌ها (Huiles - Oils) روغن‌ها و چربیها (Matières Grasses - Fats) را بدو گروه معدنی و آلی تقسیم می‌کنند (گروه اخیر منشاء حیوانی یا گیاهی دارند) - روغن‌ها و چربیها ممکنست در حرارت معمولی بصورت جامد یا مایع باشند، با آب مخلوط نمیشوند، برنگهایی از زرد تیره و روشن تا تقریباً بیرنگ یافت میشوند.

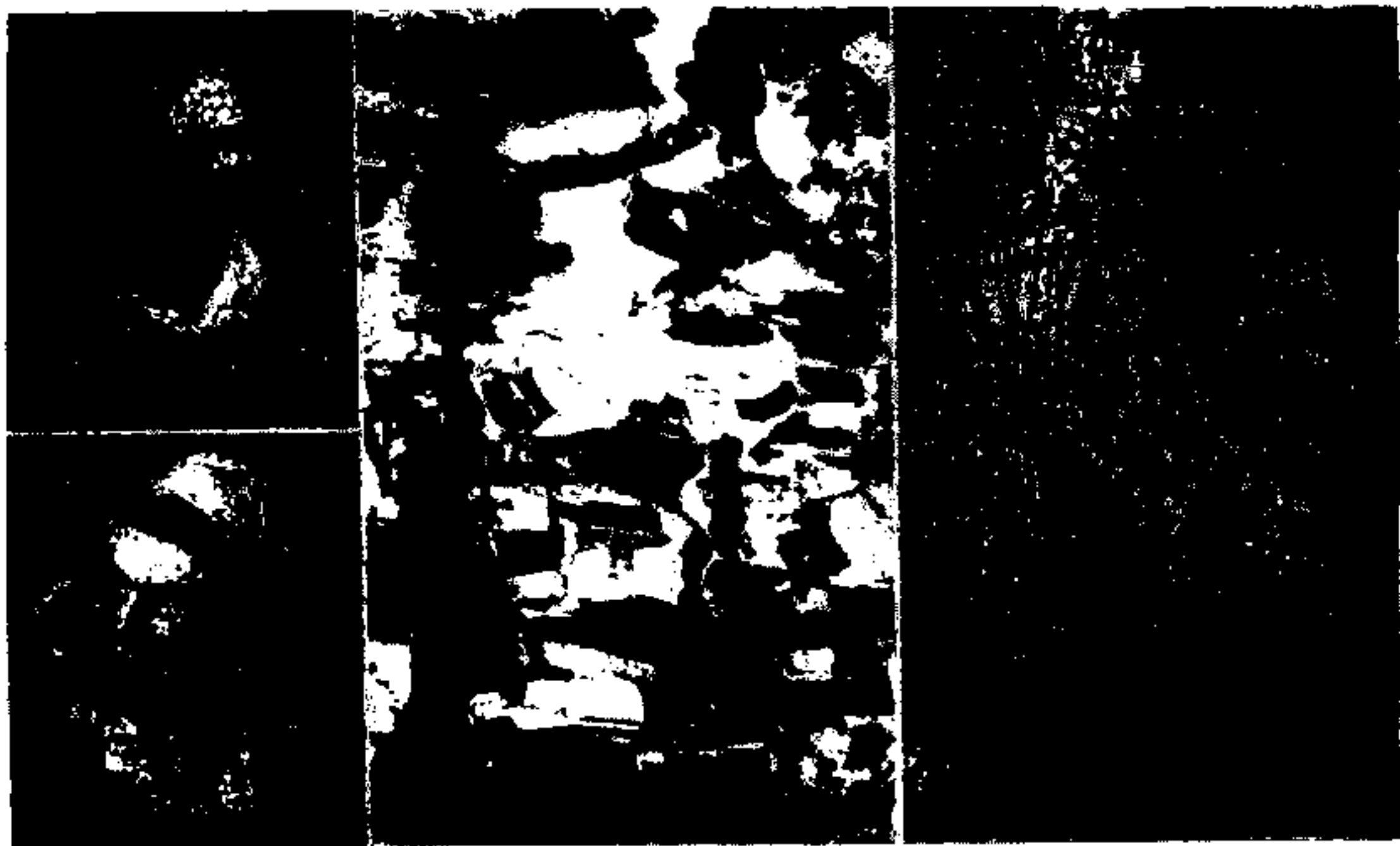
روغن‌ها و چربیهای آلی را معمولاً به گروه تقسیم می‌نمایند.

۱ - روغنهایی که سرعت خشک میشوند مانند روغن کتان و خشخاش که در نقاشی مورد استفاده میباشند - این روغن‌ها اگر در مجاورت هوا قرار گیرند، اکسیژن هوا را جذب کرده و سخت میشوند باید در نظر داشت که گاهی مدت زمان زیادی مثلاً نیم قرن طول میکشد تا درجه سختی این مواد به حد اکثر برسد.

۲ - روغنهایی که با تانی و بتدریج خشک میشوند مانند روغن منداب (Colza - Rape) که برای روشنائی و در صابون سازی بکار می‌رود.

۳ - روغنهایی که خشک نمیشوند مانند پیه گاو و گوسفند و پیه خوک (Axonge - Lard) روغن زیتون (Huile d'Olive - Olive Oil) روغن نخل (Huile de Palmier - Palm Oil) روغن بالن (Huile de Baleine - Whale Oil) و غیره که موارد استعمال گوناگونی دارند، بعضی از آنها برای تغذیه، برخی برای تهیه صابون و یا چرب کردن بکار می‌روند، روغن زیتون و بزرک (Huile de Ricin - Castor Oil) مصرف داروئی دارند.

روغنهای معدنی را برای روشنائی، روغن کاری، روغن جلا بکار می‌برند یا بعنوان سوخت مصرف مینمایند. غالباً روغنهای معدنی مانند نفت طبیعی را تقطیر کرده و فرآورده‌های مختلفی که موارد استعمال صنعتی فراوانی دارند بدست می‌آورند. روغنهای معدنی صابونی نمیشوند (اگر چربی‌ها و روغن‌های حیوانی یا گیاهی را برای مدت کافی با بخار آب یا مواد قلیائی معدنی مجاور نمایند تجزیه میشوند و در حالت اول گلیسرین و اسید چرب «که برای تهیه شمع از آن استفاده میکنند» و در حالت دوم گلیسرین و نمک قلیائی اسید چرب «صابون» بدست می‌آید و چون



چند نمونه از نقاشیهای
قدیمی و سبك امروزی

در صنایع صابون سازی از این واکنش شیمیائی استفاده میشود لذا در علم شیمی این فعل و انفعال را صابونی شدن (Saponification) مینامند).

روغنهای اساس دار اکثر آغشته گیاهان معطر میباشد و مواد قرار می دهند که در آب نامحلول ولی در الکل یا روغنهای مایع حل میشوند و منحصراً در عطر سازی بکار میروند، بعلاوه قرار دادن لکه های از خود بجا نمیگذارند، قابل اشتعال هستند - اساس تربانتین از این گروه بشمار می آید. روش از بین بردن لکه های روغن در فصل لکه گیری بیان خواهد شد.

روش پتن کوفر (Petten Koffer Process - Procédé de Petten Koffer) - اصول این روش عبارت از اصلاح و ترمیم نقاشیهای رنگ روغنی بوسیله قرار دادن آنها در بخار الکل میباشد باین ترتیب که قطعه ای از پارچه یا جسم مناسب دیگری را با الکل اشباع کرده و درون صندوق یا جعبه بزرگی میگذارند سپس تابلو نقاشی مورد نظر را بسطح داخلی سرپوش جعبه محکم کرده و می بندند (سطح قدیمی تابلو باید بطرف پارچه قرار گیرد ولی بهیچوجه نباید با آن تماس داشته باشد، فاصله ای در حدود ده پانزده سانتیمتر میان آنها کافی است) اگر ورنی تابلو کدر شده باشد، در اکثر موارد باین روش مجدداً براق شده و جلادار میگردد هر چند که گاهی نیز این تجدید جلا موقتی میباشد - برای ازدیاد تأثیر این مداوا بهتر است قبلاً از بوم کوپایوا (Copaiva Balsam) استفاده شود (رجوع شود باین ماده در شماره های قبل).

روکش های نخته ای (Placage — Veneering) - گاهی سطح خارجی مبلمان یا سایر اثاتی را که از چوبهای ارزان قیمت تهیه شده اند با چسباندن قطعاتی از چوبهای کمیاب و پیرارزش ترین مینمایند گاهی روکش فقط از یک نوع چوب انتخاب میشود (برای نمایانیدن نقش و نگار طبیعی که در الیاف چوبی آن پس از برش ظاهر میشود) و گاهی نیز قطعاتی از چوبهای مختلف را با همدیگر تلفیق مینمایند، در هنگام تعمیر این قبیل روکشا باید کوشش نمود تا قطعات فاسد شده را حتی الامکان بوسیله چوبهایی از همان نوع تعویض نمایند.

ضخامت روکشهایی که در طی قرون اخیر بکار میروند (از قرن هیجدهم به بعد) در حدود یک میلیمتر و نیم است، سطح خارجی آنها کاملاً صاف و صیقلی است ولی برعکس سطح داخلی شان ناصاف و زبر است تا با آسانی بقسمتهای مورد نظر بچسبند پس از چسب زدن بسطوح متقابل بکمک گیره یا اجسام سنگین قطعات چسب زده را بیکدیگر می فشارند برای سطوح انحنا دار بهتر است

قبلاً قالبهائی بشکل سطوح مورد نظر تهیه کرده و پس از چسباندن در قالب گذارده و بفشارند ، چسبی را که در اثر فشار خارج میشود باید بدقت پاک نمایند .

برای جدا کردن روکشهای کهنه و فرسوده بهتر است آنها را کمی خیس نمایند و یا در صورت امکان تحت تأثیر بخار آب قرار دهند تا باسانی از تکیه گاه خود جدا شوند (برای انتخاب چسب مراجعه شود بانواع چسب در شماره های قبل) .

زراندود (Dorure - Gilding) پوشاندن اشیاء است بوسیله ورقه نازکی از طلا این صنعت از ایام بسیار قدیم مرسوم بوده است ، ضخامت اوراق طلائی که در گذشته (قبل از قرون وسطی) بوسیله گوناگون باشیاء مختلف الحاق میکردند بمراتب بیشتر از ضخامت ورقه های طلای امروزی است ، زیرا امروزه ضخامت اوراق طلا تا حدود یک هشت هزارم میلیمتر میرسد .

برای زراندود کردن اشیاء مسی قبلاً آنها را بخوبی تمیز میکنند تا هیچگونه آثاری از لکه چربی بر آن باقی نماند ، سپس آنها را صیقل میدهند و با جیوه مجاور مینمایند ، جیوه باسانی با مس ترکیب میشود و ملقمه مس تولید میکند بعداً ورقه های زر را روی سطوح ملقمه شده میگذارند و حرارت میدهند تا جیوه تبخیر شود .

استفاده از جیوه برای زراندود کردن ظروف چینی از قرن هیجدهم بعد در اغلب کشورها متداول گردیده است (قبل از این تاریخ بجای جیوه از عسل استفاده میکردند ، در این روش در اثر گرما سطح طلا کمی کدر میشود و اتصال آن نیز بخوبی انجام نمیگیرد) .

اوراق زر را گاهی بوسیله چسب طلا باشیاء مختلف می چسبانند ، این ماده را که چسبی است نسبتاً ضعیف از جوشاندن روغن دانه کتان و گل اخری (Ocre - Ochre) بدست میآورند .

قالبهای چوبی آئینه یا عکس را چندین مرتبه با لایه ای که از مخلوطی از گل سفید (Blanc d'Espagne - Whiting) و چسب تهیه میشود می پوشانند و پس از اینکه این لایه کاملاً خشک و سخت گردید روی آنرا بچسب طلا که در بالا ذکر شد آغشته کرده و اوراق زر را با فشار بر آن می چسبانند و در آخر کار صیقل میدهند ، برای این منظور از یک چرخ پرناخت کوچک که دارای ذرات عقیق یا سنگی نظیر آن است استفاده میکنند و سپس با سرکه شستشو میدهند .

امروزه اشیاء مورد نظر را اکثراً از راه الکترولیز (Electrolysis) آب طلا داده و زراندود میکنند (برای اطلاع از روش کار و مواد اولیه ای که مورد نیاز است رجوع شود به الکترولیز در شماره های گذشته) .



نمونه ای از نقاشی
به سبک امروزی

کاوش‌های هیئت باستان‌شناسی فرانسه در شوش و مسجد سلیمان در دو ساله اخیر

نوشته پروفسور گیرشمن
ترجمه مسعود رجب نیا



۱ - شوش - منظره‌ای از کوی این شهر عیلامی از سده بیست و یکم پیش از میلاد. از این زمان مردم شهر اصول سنن شهری را مراعات می‌کردند و خانه‌های خود را در کنار خیابان و در یک خط راست می‌ساختند.

گمانه‌هایی که در ۱۸۵۳ توسط لوفتوس انگلیسی و سپس زن وشوهر دیولافوا و مورگان در پایان سده نوزدهم زدند هیئت فرانسوی تحت ریاست پروفسور گیرشمن از ۱۹۴۱ تا ۱۹۶۷ کاوشهایی انجام داد. کار کاوش شوش بی‌کران است و سطح آن به ۵۵۰۰۰۰ متر مربع می‌رسد.

شوش پایتخت دولت عیلام در هزاره چهارم پیش از میلاد مسکون شد. تمدن این دوره در ۲۶ متری زیرزمین یافته شده است. در اینجا یک گورستان پیدا شده که پیرامونش با کاشیهای بسیار زیبای نخودی رنگ آراسته شده و بر آن نقشهای هندسی و گیاهی و جانوران به شیوه ساده و به رنگهای سرخ و سیاه نگاشته‌اند. مردم این دوران که شهرتشن شده بودند هنوز زندگی شکارگری را فرونگذاشته بودند. از آغاز هزاره سوم مردم شوش با خط پیش از عیلام که هنوز خوانده نشده آشنا گشتند. این شهر که از لحاظ جغرافیایی به حوزه بین‌النهرین بستگی داشت تحت نفوذ تمدن اکدی قرار داشت و چیزی نگذشت که خط سومری را پذیرفت و این خط در عیلام رایج شد. در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد این شهر سرمشق یک شهر کامل شد و مردم به خانه‌سازی در کنار خیابانهای راست که گاهی پهنای آنها به ۹ متر می‌رسید خو گرفتند و دیواره چاه‌ها را با آجر بالا می‌آوردند و مدرسه و تجارتخانه با بایگانی داشتند که نموداری بود از وضع کارها و دادوستدهای ایشان. لوحهایی که در بایگانیها یافته شده اهمیت بازرگانی ایشان را به‌ویژه در داد و ستد پارچه و فلز کاری که این شهر بدان نام آور شده بود نمایان می‌سازد. پادشاهان عیلام که گاهی با همسایه‌های خود در جنگ و گاهی در آشتی به‌سر می‌بردند سرانجام پایروزی آشور بانیپال به سال ۶۷۰ پیش از میلاد برافتادند. سپس هخامنشیان شوش را پایتخت ساختند. در این هنگام این شهر دوران رونق خود را آغاز کرد. نقاشیهای طاقها که در لوور می‌توان دید نمونه‌ای است از شیوه آرایش کاخ داریوش در این شهر. این کاخ و سراسر این شهر را اسکندر به باد غارت داد. در دوران سلوکیان این شهر مرمت شد و روبه انحطاط کامل گرفت. طبقات بالای کاوش باستانشناسی نشانه‌هایی از اشغال عربان را نشان می‌دهد. آنگاه شهر متروک ماند. پس از



۳



۲

۲ - شوش - خانه يك پيشه‌ور كه سخت ويران شده و ديوارها فرو ريخته و بسياري ظرفهاي سفالين بر روي زمين پراكنده بود. همچنين گلوله‌هايي كه بي گمان پيشه‌وران براي دفاع با فلابخ يا سنگ قلاب ساخته بودند يافته شده كه نشان مي‌دهد فرصت به كاربردن آنها را پيدا نكردند

۳ - شوش - تابوت گشوده شده با اسكلتي از يك مرد و افزارهاي مفرغي مانند شمير کوتاه و تبر جنگي



۴

محوطه‌اي كه از سال ۱۹۴۶ در شوش توسط هيئت باستانشناسي فرانسوي كاوش شد در سال گذشته به طبقه پانزدهم رسيد كه وابسته است به قرن نوزدهم پيش از ميلاد. اين محله كه وسعت آن به يك هكتار مي‌رسيد روي زميني پايه نهاده شد كه در زير آن اثری از ساختمان نيست و گويي بر اثر پيشرفت اين شهر و وسعتش كه شوش پس از قرن‌ها تمدن بدان رسيده بود اين محله بنياد گذاشته شده.

در اين هنگام اين پرسش پيش آمد كه محوطه جديد كاوش را در كجا بايد برگزيد كه به طبقاتي وابسته به زمانهاي كهن تر از آنچه در طي اين بيست سال كاوش شده بود رسيد. در محيطي به وسعت چهار كيلومتر كه در طي هفتاد سال كاوش هيئت فرانسوي مورد اكتشاف قرار گرفته و رؤساي سابق هيئت هر كدام تا مرحله‌اي كاوش كرده بودند جا براي برگزیدن كم نبود.



۴ - شوش - وان حمام كه همچون تابوت به كار رفته است. وان حمام را مردم روزگار كهن همچون وسيله‌اي براي پاكي ديني مي‌نگريستند

۵ - شوش - ارك - ساختماني رازگو از آن هزاره سوم پيش از ميلاد كه در همسايگي ساختماني كه شايد پرستشگاهي باشد يافته شده. آشكار نيست كه اين دهليزهاي پست را براي چه ساخته‌اند



- ۶ - شوش - تبر مفرغی پیداشده در تابوت عیلامیان - مردگان را در خانه‌های خویش با افزارهای متعلق به ایشان به خاک می‌سپردند. زنان را با آلات آرایش و پیرایه‌های گرانبها و مردان را با سلاحهایشان
- ۷ - شوش - ارک - در میان میخهای آجری میخی با نام پادشاهی که در سده بیست و دوم پیش از میلاد می‌زیست پیدا شد. این میخ تاریخ بنای این دیوار را معین کرد

می‌سپردند. عیلامیان مردمی بودند که نهمای بودند و نه هندو اروپایی. در این محوطه جدید چند تابوت سفالین پیدا شد درست به شکل وان حمام (شکل ۴) بر من آشکار است که این تابوتها روزگاری جای استحمام بوده است. در هر تابوتی مرده‌ای قرار داشت که به حالت جنینی که در شکم مادر باشد دست و پایش را در شکم جمع کرده بود والا پاها در آن ظرف تنگ جای نمی‌گرفت. این وان حمام يك زیر آب هم دارد.

آیا می‌توان گفت که زمانی مردم مردگان را در همان وانی که در هنگام زندگی در آن استحمام می‌کردند به خاک می‌سپردند؟ این پرسش را باید از باستان‌شناسان کرد. پاسخ ایشان نیز مثبت است. به این دلیل که مردم این زمان مانند ما برای علل بهداشتی که استحمام نمی‌کردند. پس گمان می‌رفت که با به خاک سپردن در جایگاه شستشو و پاکیزگی آن مرده در پیشگاه خداوند پاک حاضر خواهد شد.

آیا در زندگانی آن جهان نیز که مردم گمان داشتند بسیار همانند زندگی این جهان خواهد بود از وان حمام نمی‌شد برای پاکیزه نگاهداشتن تن بهره گرفت؟ همچنین می‌دانیم که مرده‌را با زیباترین افزارهایش به خاک می‌سپردند. در تابوتی در کنار تابوت شکل ۴ که آن نیز وان حمام بود شمشیر کوتاه و تبر جنگی (شکل ۶) و چند تکه سلاحهای دیگر مفرغی که از آن صاحب‌گور بود یافته‌شد (شکل ۳).

يك بررسی سریع طبقه‌ای را بر ما آشکار ساخت که برابر بود با قدمت همان طبقه‌ای که اخیراً کاوش کرده بودیم. چون از آن طبقه گذشتیم به طبقه‌ای رسیدیم که قراین نشان می‌داد وابسته است به سده بیستم پیش از میلاد و شواهدی این نظر ما را تأیید کرد و آن سندی بود به امضای تان‌روهوراتیر پادشاه^۱ و همسرش مکوبی^۲ که اصلاً بابلی بود. در زیر این طبقه کوبی پدیدار شده از آن بازرگانان و پیشه‌وران (شکل ۱). چنین می‌نماید که این کوی بر اثر غلته سخت ویران گشته است. پاره‌هایی از دیوارها فرو ریخته و حیاطها و دکانهای پیشه‌وران پر بود از شکسته‌های ظرفها و کوزه‌های بسیار. شاید دشمنی بر شهر تاخته است. گویا مردم شهر نیز خود را آماده این حمله کرده بودند. زیرا که گلوله‌های فلاخن یا قلاب‌سنگ بر روی زمین یافته شده که پیشه‌وران آماده کرده بودند ولی فرصت به کار بردن آنها را نیافته‌اند.

این حدس بسیار محتمل به نظر می‌رسد. زیرا که می‌دانیم شوش چقدر از دست دودمان سوم اور که از سوی سرزمین همسایه بین‌النهرین به آنجا دست‌اندازی کردند دید و به ویژه از سولگی (از ۲۰۹۵ تا ۲۰۴۸ پیش از میلاد) و ایی‌سین پادشاهان این دودمان. شوش در ۲۰۱۷ پیش از میلاد دچار تاخت و تاز اوریان شد.

تابوت به شکل وان حمام

در این زمان مردم شوش که از عیلامیان بودند مردگان خویش را مانند بابلیان و آشوریان زیر خانه خود به خاک

1 - Tan - Ruhuratir

2 - Mecubi

۸ - شوش - باروی کاخ هخامنشیان که از دو دیوار تشکیل شده یکی گلی و دیگری از خشت خام . در دوران حکومت یونانیان فاصله میان این دو دیوار با گِل انباشته شد

۹ - مسجد سلیمان - سر هراکل یافته شده در يك معبد هدیبه شده به این نیمه خدا که در آغاز دوران مسیحیت ساخته شده است

۱۰ - مسجد سلیمان - مجسمه هراکل به بلندی دومتیر یافته شده در کنار مدخل پرستشگاه . این پهلوان شیر نر را خفه می کند



۱۰

۹

با طاقهای پست (شکل ۵) که معلوم نیست برای چه منظوری ساخته شده است .

استحكامات کاخ داریوش

کاوش در این محوطه منتهی شد به کشف يك « میخ » با آرایشهای خاص معماری و کتیبه ای از کوتیک اینشوشیناک پادشاهی که روزگار فرمانرواییش به سده بیست و سوم پیش از میلاد می رسد (شکل ۷) . ملاحظه می شود که آثار یافته شده در محوطه اول که وابسته به بیست و يك سده پیش از میلاد بود با آنچه در نزدیک « ارك » یافتیم بسیار همانند است .

سومین محوطه ای که مورد کاوش ما قرار گرفت و سابقه کاوش چندین ساله نیز داشت کاخ داریوش بزرگ بود که در پایان سده ششم پیش از میلاد ساخته شده بود . هدف ما شناختن سیستم دفاعی این کاخ بود . در زمستان امسال سرانجام کوششهای ما به نتیجه رسید و به دو دیوار موازی رسیدیم . دیوار اول گلی بود و برجهایی داشت . ضخامت این دیوار ۳۸/۲۰ متر



۸

دومین محوطه ای که برای کاوش برگزیدیم در تپه ای بود و به نام « ارگ » که در شمال آن تپه محل سکونت هیئت فرانسوی قرار دارد و بر اثر هفتاد سال کاوش و خاک برداری اینجا دوازده متر از روز اول گودتر شده و دامنه کاوش به نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد رسیده است . اینک کاوش ما موجب پیدا شدن يك تراس بزرگ شد که با خشت خام برآورده بودند و با گذشت چندین صد سال که مردم بر آن زندگی کرده بودند آن را تعمیر کرده و استوار ساخته بودند . بر فراز این تراس ساختمان هایی با خشت خام برپا داشته بودند که بر دیوارهای بیرونی آنها میخهایی آجری به شکل شیپور فرو کرده بودند . در این تراس چه بسا که به پایه هایی برپا کردیم که بر آن نیایشگاههایی برپا کرده باشند که این گونه ساختمان الهام بخش برپا کردن ستایشگاههای کوه مانند زیگورات باشد . در این تراس به ساختمانی برخوردیم که باعث شگفتی و حیرت باشد . ساختمانی است از خشت خام دارای دهلیزهایی



۱۱



۱۲

۱۱ - مسجد سلیمان مجسمه بی سربك زن كه همچون مصالح در درون دیوار كار گذاشته بودند
۱۲ - مسجد سلیمان - نقش برجسته امیری كه در برابر آتشدان پرستشگاه هراكل قربانی می گذراند

خدای پهلوان را در كار خفه كردن شیر نمه ۳ نشان می دهد . يك پيكره سنگی دیگر از هراكل نیز در اطاق پشتی پرستشگاه یافته شد موهایش به شكل نیم تاج آراسته شده و در يك گوش گوشواره ای دارد (شكل ۹) يك پيكره بی سر از يك زن در ساختمان همسایه پرستشگاه هراكل پیدا شد (شكل ۱۱) . در آنجا این مجسمه را به جای مصالح در میان دیوار كار گذاشته بودند . در پرستشگاه هراكل يك نقش برجسته یافته شده كه امیری را نشان می دهد كه شاخ همایان (برای وفور نعمت) بر دست دارد و در برابر يك آتشدان قربانی می گذراند (شكل ۱۲) . این آثار نمی تواند از زمان عیسی كهن تر باشد .

هفتادمین سال فعالیت هیئت فرانسوی در شوش با تنظیم موزه شوش در قلعه محل سکونت هیئت كه توسط علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی در اول مارس ۱۹۶۷ گشایش یافت جشن گرفته شد . در باغ بزرگ پیرامون موزه يك ستون پارتی از سده دوم پیش از میلاد گذاشته شده و بر آن نقش برجسته هایی از كسان مختلف بر آورده اند . این ستون را سال گذشته در برده نشاندند نزدیک مسجد سلیمان یافتیم .

بود . اما استواری دیوار دوم كه از خشت خام بر آورده بودند محل تردید است .

فاصله میان این دو دیوار خدا كثر به ۴۰/۲۳ متر می رسد كه میان آنها را با گل انباشته اند . قسمتی از ساختمان این باروی شگفت را یونانیان بر آورده و این گونه استوار ساخته اند . زیرا در میان این همه خاكهایی كه كاوش شده تنها چند آجر دوران هخامنشی با نشانه تصویر شیر بر سمت راست یافته اند كه خود بی گمان بر اثر ویرانی كاخ به هرسو افتاده و یونانیان به هنگام بر آوردن این دیوار آن آجرها را در دیوار گذاشته اند . ساختمان این دیوار وابسته است به محاصره شهر شوش در هنگام شورش مولون شهریان یا فرماندار جوان شوش از طرف آنتیو كوس سوم سلوکی (۲۲۳ - ۱۸۷ پیش از میلاد) .

كاوش در مسجد سلیمان و پایه گذاری موزه در شوش

در فوریه ۱۹۶۷ هیئت كاوش فرانسوی در ۲۵۰ کیلومتری شرق شوش در مسجد سلیمان واقع در كوههای بختیاری از رشته كوههای زاگرس مستقر شدند . در آنجا بريك ترانس ساختمانی پهناور كه شاید در زمان هخامنشیان بر آورده شده باشد كاوش ما منتهی به یافتن سه پرستشگاه كشت . در پرستشگاه هراكل مجسمه ای به بلندی دو متر از این خدا یافته شد كه به سه تکه شده بود و نزدیک در پرستشگاه افتاده بود (شكل ۱) . این مجسمه این

۳ - Nemée نام دره ای است كه شیری همیشه در آنجا به شكار و ویزانگری می پرداخت و سرانجام هراكل آن شیر را كشت و مردم را از گزند او رهایی بخشید .

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن

خیابان ایلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

www.KetabFarsi.com